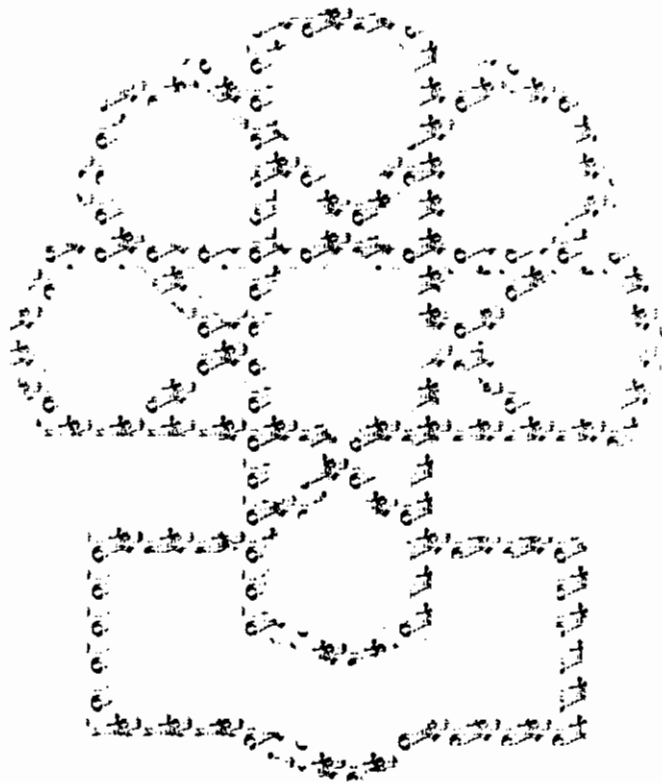


تعمقی در انقلاب فرانسه



معاونت پژوهشی

کار: دفتر سیاسی - اجتماعی

بهمن ۱۳۷۷

E. Berk, Reflections of the Renalition in France
این برگردان حسب تقاضای دفتر مطالعات حکومتی از مقاله
انعام پذیرفته است

کد گزارش: ۴۱۰۴۲۹۶

پوهش‌های مجلس شورای اسلامی
نه و واحد -
تاریخ: ۱۵۲۷۲
تاریخ: ۷۸ / ۲ / ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تعمقی در انقلاب فرانسه

کد گزارش: ۴۱۰۴۲۹۶

تعمقی در انقلاب فرانسه طی نامه‌ای که به منظور ارسال برای نجیب‌زاده‌ای در پاریس به نگارش درآمده است. [۱۷۹۰] لازم است به اطلاع خوانندگان برساند که بررسی‌های ذیل ناشی از مکاتباتی است که بین نویسنده این اثر و نجیب‌زاده‌ای جوان در پاریس صورت گرفته است و می‌باید بود که از دیدگاه‌های نویسنده در مورد اهمیت تعاملاتی که در آن زمان و در کلیه زمان‌ها، توجه تمام انسان‌ها را به خود جلب کرده بودند آگاه گردد. در اکتبر سال ۱۷۸۹ جوابیه‌ای تهیه گردید که با توجه به برخی ملاحظات از انتشار آن صرف‌نظر شد. در ابتدای صفحات ذیل به آن نامه نیز اشاره‌ای شده است. این نامه در آن زمان برای فردی که نامه به‌عنوان وی نوشته شده است ارسال گردید. دلایل تأخیر در ارسال آن نیز طی نامه کوتاهی به اطلاع همان شخص رسید و این خود سبب شد که وی مصرانه خواهان آگاهی از احساسات نویسنده در این مورد گردد.

لذا نویسنده بحث دیگری را در مورد موضوع آغاز نمود که بسیار جامع‌تر بود. در اوایل بهار سال گذشته او قصد داشت که این مطالب را چاپ کند؛ اما دریافت که آنچه را که وی قصد انجام آن را دارد نه تنها از حد یک نامه فراتر می‌رود بلکه اهمیت که آن به حدی است که بسیار بیش از آنچه که وی بدان پرداخته بود نیاز به بررسی اهمیت آن به حدی است که بسیاری بیش از آنچه که وی بدان پرداخته بود نیاز به بررسی جزئیات داشت. (ما با ارائه افکارش در قالب یک نامه و در حقیقت هنگامی که او شروع به نوشتن کرد و قصد داشت این مطالب را در قالب نامه‌ای شخصی ارائه دهد دریافت که تغییر نحوه ارائه مطلب به هنگامی که احساسات وی ابعاد گسترده‌تری یافته و جهت دیگری پیدا کرده بود مشکل است. او احساس می‌کرد که طرحی متفاوت می‌تواند برای تقسیمات بعدی و گسترده‌تری متناسب مطالب بهتر باشد.

آقای محترم، شما مراتب خرسندی و نیز علاقه‌مندی خود را نسبت به طرز تفکر اینجانب درخصوص جریانات اخیر در فرانسه اعلام داشته‌ام نمی‌خواهم استدلال کنم که تصورم این است که طرز تفکر من دارای چنان ارزشی است که آرزوی من آن است که از من بخواهند آنها را بازگو نمایم. تفکرات من ارزش چندانی ندارد که با شوق و ذوق آنها را به دیگران انتقال داد یا از انتشار آنها جلوگیری نمود. به سبب توجه به شمار و صرفاً توجه به شمار بود که در هنگام اولین درخواست در ارائه آنها تعلل کردم در اولین نامه‌ای که افتخار نوشتن آن را برای شما داشتم و در نهایت نیز آن را برای شما ارسال نمودم، من از هیچ کس تقلید نکرده و برای هیچ فرد خاصی ننوشته‌ام و در این نامه نیز این کار را نخواهم نمود. اگر اشتباهی وجود دارد مسئولیت آنها را می‌پذیرم و تنها شهرت نویسندگی من است که می‌تواند پاسخگوی این اشتباهات باشد.

دوست عزیز، در نامه بلندبالایی که به حضورتان ارسال می‌دارم باید به اطلاعات برسانم که هرچند آرزوی قلبی من این است که فرانسه با داشتن آزادی منطقی از سرزندگی و نشاط لازم برخوردار باشد و هرچند فکر می‌کنم شما مصمم هستید با اتخاذ سیاست‌های صحیح سازمانی را ایجاد نمایید که این روح نشاط و سرزندگی در آن تجلی یابد اما متأسفانه شبهات عمده‌ای درخصوص برخی مواردی که در نامه اخیرتان به آن اشاره داشته‌اید وجود دارد.

در آخرین مکاتبه خود، تصور شما این بود که گویا من از افرادی هستم که برخی جریانات خاص در فرانسه را تأیید می‌کنند، جریاناتی که از سوی دو باشگاه اشرافی یعنی انجمن قانون اساسی^۱ و انجمن انقلاب^۲ تحریم شده‌اند.

البته من این افتخار را دارم که علاوه بر عضویت در باشگاهی که به قوانین این کشور و اصول این انقلاب شکوهمند احترام می‌گذارند در سایر باشگاه‌ها نیز عضو هستم و من خود را از پیشروترین افراد در تعصب نسبت به آن قانون و آن اصول در نهایت خلوص و شور و اشتیاق می‌دانم. دلیل این امر این است که گمان می‌کنم من نباید مرتکب هیچ خطایی گردم افرادی که خطرات انقلاب را گردآوری می‌کنند و آنانی که با قوانین این کشور ارتباط دارند بسیار مراقب هستند که چگونه با سایر افراد رفتار نمایند؛ افرادی که تحت عنوان شور و علاقه نسبت به انقلاب و قانون مکرراً از اصول واقعی خود عدول کرده و این آمادگی را دارند که در هر موقعیتی از شاخه‌ای به شاخه دیگر بپرند. قبل از آن که به مواردی که در نامه خود به آن اشاره داشته‌اید جواب دهم، اجازه می‌خواهم اطلاعاتی را که توانسته‌ام از دو انجمن فرانسوی به دست آورم خدمت شما ارائه دهم. دو انجمنی که به عنوان دو مجموعه، دخالت در موضوعات مربوط به فرانسه را مناسب تشخیص داده‌اند و در ابتدا به شما اطمینان می‌دهم که من عضو هیچ یک از این دو انجمن نبوده و نیستم.

اولین انجمن که خود را انجمن قانون اساسی^۳ یا انجمن اطلاعات قانون اساسی^۴ و با عناوین این چنین معرفی می‌نماید حدود ۷ یا ۸ سال از عمر آن می‌گذرد. این انجمن ماهیتی خیریه‌ای و تا حدود زیادی درخور تمجید دارد؛ این انجمن به منظور انتشار کتبی که افراد انگشت شماری قادر به ایتیاع آنها بودند ایجاد شد. کتبی که کتاب‌فروشان نمی‌توانند آنها را به فروش برسانند و افراد زیادی در نتیجه فروش نرفتن این کتب متضرر می‌شوند هزینه انجام این کار را افراد عضو تقبل می‌نمودند. این که این کتب، که چنین سهل در دسترس افراد قرار می‌گرفت با همان سهولت نیز مطالعه می‌شوند مسئله‌ای است که ورای علم و آگاهی من قرار دارد. احتمالاً برخی از آنها به فرانسه انتقال بازاری خوبی داشته باشند. من مضایب بسیاری در زمینه روشنگری‌های کتبی که از فرانسه در اینجا می‌شوند (مثلاً در مورد مشروبات الکلی گفته می‌شود که برخی از آنها با گذاشتن از دریا تغییر کرده و دارای کیفیت بهتری می‌شوند)؛ اما من نشنیده‌ام که هیچ فرد عادی که دارای حداقل آگاهی‌هایست در زمینه کتبی که توسط این انجمن توزیع گشته‌اند سخنی به تحسین و تمجید گفته باشد و هیچ یک از برنامه‌های آنها دارای نتایج قابل توجهی نبوده است.

مجمع ملی^۵ شما نیز ظاهراً همان دیدگاهی را دنبال می‌کند که این انجمن خیریه مدنظر دارد. شما به عنوان یک ملت تمام قدرت فصاحت و زبان‌آوری خود را در خدمت انجمن انقلاب قرار دادید در حالی که هم‌تاهای آنها در انجمن قانون اساسی برای خود سهمی قائل شده بودند. چون شما انجمن انقلاب را برای قدردانی و تمجید می‌برگزیده‌اید، جسارت بنده را خواهید پذیرفت که عمکرد اخیر این انجمن را مبنای بررسی‌های خود قرار می‌دهم. مجمع ملی فرانسه با انتخاب کردن آنها اهمیت شایان توجهی به آنها داده

1. Constitutional Society

2. Revolution Society

3. Constitutional Society

4. Society For Constitutional Information.

5. National Assembly.

است و این افراد با فعالیت در کمیته‌هایی در انگلستان که هدفشان گسترش اصول مجمع ملی است حُسن توجه آنها را پاسخگو هستند. لذا باید آنها را افرادی متمایز شمرد که نباید در دستگاه دیپلماتیک نادیده گرفته شوند و این خود از ویژگی‌های انقلاب‌هایی است که ناشناخته‌ها را می‌شناسانند و مزایای شناخته نشده را به همگان نشان می‌دهند. تا همین اواخر من از این انجمن چیزی نشنیده بودم. من به شما اطمینان می‌دهم که حتی یک لحظه هم به آن فکر نکرده‌ام و حتی افرادی هم که در خارج از دایره این انجمن فعالیت کرده‌اند در ذهن من جایی نداشته‌اند. به سبب تفحصاتی که انجام دادم دریافته‌ام که در سالگرد انقلاب سال ۱۶۸۸، باشگاهی (انجمنی) از ناراضیان که نام آنها را نمی‌دانم، مدت‌های مدید مراسم و عظ و خطابه را در یکی از کلیساهای خود برگزار می‌کردند؛ این افراد بعد از انجام این مراسم بقیه روز خود را در پیاله فروشی‌ها و مشروب فروشی‌ها به خوشگذرانی می‌پرداختند. اما من هرگز نشنیدم که یک ارگان اجتماعی یا یک نظام سیاسی یا حتی نقاط قوت و ضعف قوانین یک کشور خارجی در مراسم آنها مورد بررسی قرار گیرد. اما در عین ناباوری مشاهده کردم که در بعدی اجتماعی قصد دارند به انتقاد از روند قانون‌گذاری در مجمع ملی فرانسه بپردازند.

من تاکنون در اصول و عملکردهای اولیه این انجمن، حداقل به شکنی که اعلام گشته‌اند، موردی استثنایی را مشاهده نکرده‌ام. احتمال دارد برای برخی مقاصد اعضای جدیدی به این انجمن وارد شده باشند و برخی سیاستمداران واقعاً مسیحی که دوست دارند به دیگران نیکی کنند. اما مایلند ناشناس باقی بمانند آنها را وسیله‌ای جهت نیات خیرخواهانه خود قرار داده باشند. دلایل بدگمانی من نسبت به مدیریت خصوصی هر چه باشد، سعی ندارد که در باب ایجاد آن صحبت کنم بلکه فقط در مورد چیزی سخن خواهم گفت که بر همگان روشن است.

در ابتدا باید بگویم که بسیار متأسف هستم که مستقیم یا غیر مستقیم در جریانات آنها وارد شده‌ام. مطمئناً از توانایی‌های فردی خود نهایت بهره را خواهم برد و به تفکر در زمینه آنچه در عرصه اجتماعی صورت پذیرفته یا صورت می‌پذیرد چه در گذشته و چه در حال می‌اندیشم؛ چه در جمهوری رم باشد و چه در جمهوری پاریس؛ اما به سبب آن که دارای هیچ گروه دینی نیستم و شهروند کشور به خصوصی می‌باشم و تا حدود زیادی مجبور هستم که به خواست عمومی مردم آن کشور احترام بگذارم، لذا ایجاد ارتباط و مکاتبه رسمی و آشکار با یک دولت خارجی بدون اجازه دولت متبوع خود را مناسب ندانسته و به صلاح تشخیص نمی‌دهم.

همچنان مراتب عدم علاقه خود را نسبت به مکاتبه‌های دوجانبه که برای بسیاری از افرادی که با هدف مکاتبات ما آشنا نیستند غریب به نظر می‌رسد اظهار می‌دارم. زیرا این امر مکاتباتی را که من انجام داده‌ام شبیه اعمال افرادی جلوه می‌دهد که دارای قابلیت‌های یکدست و یکپارچه‌ای هستند؛ قابلیت‌هایی که مورد حمایت دولت این کشور هستند و تا حدودی نمایانگر فعالیت‌های آن کشور می‌باشند. به سبب ابهام و عدم قطعیت توضیحات کثیف و غیرمجاز و نیز دسیسه‌هایی که بر آنها مترتب است و نه صرفاً به خاطر تعارفات رسمی، مجلس عوام ابهام‌آمیزترین درخواست‌ها در مورد موضوعات پیش پا افتاده را در می‌کند و این کار را درست به همان ترتیبی انجام می‌دهد که شما در مورد مجمع ملی فرانسه گفتید و این کار را همراه با تحسین و هورا کشیدن‌های متعدد انجام می‌دهند گویی که تمام نمایندگان عالی رتبه انگلستان مشغول بازدید از جایی هستند. اگر این انجمن گمان می‌کند آنچه را که پیشنهاد داده مناسب است توضیح زیادی در مورد این مطلب

نداده است که این مباحث را چه کسی عنوان کرده است. این که مباحث را چه حزب یا گروهی عنوان کرده است چندان متقاعد کننده نیست. بلکه مسئله فقط مسئله یک رأی و یک قطعنامه است. این مسئله به صلاحیت بستگی دارد و در این مورد فقط صلاحیت افرادی مطرح است که تعداد اندکی از آنها ظاهر می‌شوند. به نظر من امضای آنها باید به اسنادی که ارائه می‌دهند ضمیمه گردد. آنگاه همگان می‌دانند که تعداد آنها چند نفر است و از قابلیت‌های شخصی آنها، از آگاهی‌های آنها، از تجربیات آنها و از نحوه رهبری و اقتدار آنها در این کشور عقاید و نقطه نظرات آنها را خواهیم دانست. به نظر من که فردی صریح هستم این جریان‌ها تا حدودی ظریف و ماهرانه خلق شده‌اند؛ بیشتر به نظر می‌رسد که به سبب برخی استراتژی‌های سیاسی که به منظور مهم جلوه دادن اعلامیه‌های عمومی این انجمن اتخاذ شده‌اند و این امر صورت پذیرفته باشد؛ انجمنی که به هنگام بررسی و تفحص در مورد موضوع چندان کارایی از خود نشان نداد. این خود سیاستی است که رگه‌هایی از خیانت و دورویی در آن مشهود است.

باید بگویم که بنده فردی هستم که آزادی انسانی، اخلاقی و قانونمند را دوست دارم و نیز هر فردی را که به چنین انجمنی تعلق داشته باشد دوست دارم، حال این فرد هر که می‌خواهد باشد و شاید بتوانم بگویم که در فعالیت‌های اجتماعی خود دلایل و شواهد بسیاری برای اثبات این ادعای خود دارم. من فکر می‌کنم بیشتر از آنچه که آنها حسرت سایر ملت‌ها را می‌خورند من حسرت آزادی را می‌خورم. اما من نمی‌توانم بی تفاوت بایستم و آنچه را که به اعمال انسانی و علایق انسانی ارتباط داشته در نگاهی کوتاه و گذرا، بدون ارتباط با موضوعات و مسائل متافیزیکی تمجید یا تقبیح نمایم. شرایط به هریک از اصول سیاسی رنگ و تأثیر خاص آنها را می‌دهند؛ شرایط هستند که طرح‌های مذهبی و سیاسی را برای انسان سودمند یا زیان‌آور می‌سازند. به طور کلی می‌توان گفت دولت و نیز آزادی به خودی خود خوب هستند؛ اما آیا ۱۰ سال پیش من می‌توانستم به فرانسه به سبب داشتن یک دولت تبریک بگویم (زیرا فرانسه مسلماً در آن زمان نیز دارای دولتی بوده است) بدون این که از ماهیت آن دولت و نحوه اداره کشور آگاه باشم! آیا هم اکنون می‌توانم به همان ملت فرانسه به سبب داشتن آزادی شاد باش عرض کنم؟ آیا می‌توانم صرفاً به این دلیل که آزادی در معنای انتزاعی خود از جمله نعمت‌های بی‌بدیل خداوندی است به فرد دیوانه‌ای که از غل و زنجیر و سلول خود گریخته است و به نور و آزادی رسیده است به سبب داشتن این آزادی تبریک بگویم؟ آیا می‌توانم مراتب تبریک و شاد باش خود را به اطلاع راهزن و جنایتکاری برسانم که برای کسب مجدد حقوق طبیعی‌اش از زندان گریخته است؟ این درست شبیه به صحنه‌ای است که در آن جنایتکاران محکوم به مرگ شده‌اند و ناجی افسانه‌ای آنها یعنی شوالیه غمگین سیما^۱ آنها را نجات می‌دهد.

هنگامی که روح آزادی را در عمل مشاهده می‌کنم نظاره گر جاری و ساری بودن اصلی استوار هستم و این تنها چیزی است که برای مدتی در مورد آن می‌دانم. هنگامی که گاز فشرده شده‌ای آزاد می‌شود. باید منتظر ماند تا مدتی از جوش و خروش آن بگذرد. در آن صورت می‌توان شاهد چیزی بیشتر و یک سطح پرفیلیان و کف کرده بود. من قبل از آن که به انسان‌ها به سبب برخوردار بودن از چنین ودیعه‌هایی تبریک گویم باید مطمئن گردم که آنها واقعاً از چنین مواهبی بهره‌مند گشته‌اند. تملق و چاپلوسی هم دهنده و گیرنده را فاسد می‌کند و حمد و ثناگویی بیش از آن که مقبول عامه مردم باشد مقبول پادشاهان است. لذا باید تبریک گفتن به کشور و ملت فرانسه به سبب دستیابی به آزادی را به آینده موکول کنم؛ به زمانی که مطلع شوم چگونه

1. Knight of Sorrowful Countenance.

این آزادی در دولت رسوخ یافته و با ارکان آن ترکیب گشته است و چگونه بانبروهای عمومی، با انضباط و فرمانبری قوای مسلح، با درآمدهای مؤثر و به خوبی توزیع شده، با اخلاق و دین، با مالکیت، با صلح و نظم و با رفتارهای مدنی و اجتماعی در هم آمیخته است. همه این موارد (در نوع خود) خوب هستند و بدون آنها آزادی هیچ سودی نخواهد داشت و احتمال بقای آن نیز در درازمدت وجود ندارد. تأثیر آزادی بر افراد این است که آنها را وامی دارد که هر آنچه را دوست دارند انجام دهند؛ لذا قبل از این که به آنها تبریک بگوییم بهتر آن است که پی ببریم آنها به چه چیزی بیشتر علاقه مند هستند. زیرا در غیر این صورت این تبریک و شادباش ها طولی نخواهد کشید که به شکایت و نارضایتی ختم خواهند گردید. شرط احتیاط این است که در مورد افراد جدا، منزوی و دور از اجتماع چنین کاری صورت پذیرد. اما آزادی در هنگامی که انسان ها به عنوان یک گروه فعالیت دارند چیزی جز قدرت و اعمال قدرت نیست. افراد ملاحظه کار قبل از آن که خود را نشان دهند به بررسی استفاده ای که از قدرت می توان کرد می پردازند و به خصوص به کنکاش و تفحص در مورد قدرت جدید که افراد جدید به آن دست یافته اند مشغول می شوند. افرادی که در مورد اصول، خلق و خو و اخلاق آنها اطلاعات و تجربیات زیادی وجود ندارد و در مواقعی نیز که افرادی با جنجال در صحنه ظاهر می شوند در حقیقت قدرتمندان اصلی نیستند.

با این حال تمام این ملاحظات دون شأن متعالی انجمن انقلاب است. هنگامی که در کشوری بودم که آن افتخار مکاتبه با شما را پیدا کردم اطلاعات ناقصی از دیدگاه های آنها داشتم. وقتی که به شهر آمدم از آنها درخواست کردم اطلاعاتی در مورد برنامه های خود در اختیار من قرار دهند. آنها نیز نشریه ای را که با اجازه مقامات مسئول خود چاپ کرده بودند در اختیار من قرار دادند. در این نشریه مواعظ دکتر پرایس¹ و نامه های دوک روچنوکو² و اسقف اعظم ایکس³ و سایر اسناد پیوست آنها وجود داشت. این نشریه به همراه کلیه طرح هایی که برای مرتبط ساختن اوضاع فرانسه با اوضاع انگلستان ارائه داده بود و با سوق دادن ما به بهره گیری از تجربه مجلس ملی فرانسه سبب ناخرسندی و نارضایتی من شده بود. تأثیر این عملکرد بر قدرت، اعتبار، پیشرفت و آرامش در فرانسه هر روز بیشتر آشکار می گشت. همچنین قانونی که قرار بود مبنای سیاست و سیاست گذاری های آتی گردد مشخص گردید. در این چنین شرایطی ما می توانیم با دقت قابل توجهی ماهیت موضوعی را که قرار است از آن تقلید کنیم تمیز دهیم. اگر شرط احتیاط و ادب این باشد که در برخی مواقع سکوت اختیار کنیم، در برخی موارد نیز شرط احتیاط آن است که افکار و دیدگاه های خود را بازگو نماییم. اغتشاش در انگلستان در مراحل اولیه آن قرار دارد و بسیار ضعیف است اما در فرانسه این حالت ضعیف و شکننده هر لحظه کمتر و کمتر شده است و کار به جایی رسیده است که با همه کشورها وارد جنگ شده است. وقتی خانه همسایه ما در آتش می سوزد کار اشتباهی نیست که مونورها را در خانه خود روشن نگاه داریم و بهتر آن است که به واسطه درک و فهم بیش از حد تحقیر شویم تا این که به سبب اطمینان بیش از حد به وجود امنیت هلاک گردیم.

در حالی که اساساً خواهان صلح و آرامش برای کشور خود می باشم و البته چنین آرزویی را برای کشور شما نیز دارم. امیدوارم که بتوانم در مورد آنچه که در ابتدا از من خواسته بودید با شما مکاتبه کنم. من همچنان اوضاع شما را دنبال می کنم و به نوشتن برای شما ادامه خواهم داد. با غرق ساختن خود در این گفتمان

1. Dr. Price.

2. Duke de Rochefoucault.

3. Archbishop of Aix.

مکاتبه‌ای اجازه می‌خواهم که افکار و عقاید خود را اعلام داشته و احساسات خود را آنچنان که در ذهنم
خطور می‌کند و بدون این که افکار و عقاید خود را اعلام داشته و احساسات خود را آنچنان که در ذهنم
خطور می‌کند و بدون تعارفات معمول و بدون توسل به طرق رسمی بیان دارم. من با جریانات موجود در
انجمن انقلاب شروع کردم ولی نمی‌خواهم خود را به آن جریانات محدود سازم. به نظر شما این امکان
وجود دارد که فقط خود را در این حیطه محدود سازم؟ به نظرم می‌رسد که من با مسئله‌ای عمده رو به رو
هستم که تنها به فرانسه مربوط نمی‌شود بلکه به تمام اروپا مربوط است و شاید باورای مرزهای اروپا نیز
ارتباط داشته باشد. با توجه به تمام شرایط، انقلاب فرانسه یکی از نادرترین و عجیب‌ترین اتفاقاتی است که
تاکنون در جهان به وقوع پیوسته است و تعجب‌انگیزتر این است که چنین رویدادهای خارق‌العاده‌ای در
بسیاری مواقع به دلایلی پوچ و مضحک و در مضحک‌ترین حالات و ظاهراً با ابزارهایی بسیار پیش پا افتاده
و ناچیز به وقوع می‌پیوندند. همه چیز در این اغتشاش عجیب و مملو از سبک سری و عداوت و با تمام انواع
جنایات که با انواع حماقت‌ها همراه گشته‌اند ماهیت خود را از دست داده است. در این صحنه تراژدی کمدی
احساسات کاملاً متضاد موفق شده و در ذهن با یکدیگر ترکیب می‌گردند: تحقیر جای خود را به تحسین
می‌دهد، خنده جانشین گریه می‌شود و خشم جای ترس را می‌گیرد و برعکس.

با این حال نمی‌توان انکار کرد که افراد دیگری این حمله را از زاویه‌های دیگر شاهد بوده‌اند. در این افراد
فقط احساسات شعف و شادی بر انگیزته شده آنچه که در فرانسه اتفاق افتاده بود چیزی جز اعتقادی راسخ
به اعمال آزادی نبود و این دیدگاه چنان با معنویت و زهد همراه بود که نه تنها از سوی سیاستمداران
ماکیاولیستی تمجید شد بلکه موضوع مناسبی برای ارائه بحث و مباحثه پیرامون آن شناخته شد.

در پیش از ظهر روز چهارم نوامبر سال گذشته دکتر ریچارد پرایس که یک کشیش صاحب نام بود در
Old Jewry به سخنرانی برای باشگاه یا انجمن خود پرداخت و مواعظ خارق‌العاده‌ای ارائه کرد که در آنها
برخی احساسات معنوی و دینی به خوبی مشهود است و در آنها انواع تفکرات سیاسی و تعمقات و
تفحصات انجام شده در آنها به چشم می‌خورد. اما انقلاب فرانسه یکی از نادرترین پدیده‌های قرن است. من
آنچه را که انجمن انقلاب از طریق اِرل استنهاپ^۱ خطاب به مجلس ملی گفته است مبتنی بر اصول ارائه شده
در آن مواعظ و به عنوان پیامد و نتیجه آنها می‌دانم. این کار توسط کسی انجام شد که آن مواعظ را ایراد کرده
بود. این کار توسط کسانی تأیید شده بود که از تأثیرات آن مواعظ بدون هیچ گونه انتقاد یا قید و شرطی
آشکارا و پنهان متأثر گشته بودند. با این حال اگر هر یک از افراد ذی ربط قصد جدا کردن مواعظ از تصمیمات
را داشته باشد می‌داند که چگونه یکی را پذیرفته و دیگری را مردود شمارد. آنها می‌توانند این کار را انجام
دهند؛ اما من نمی‌توانم.

من آن مواعظ را اظهاریه فردی می‌دانم که با صاحب نظران عرصه ادبیات و فیلسوفان کنجکاو و نیز با دین
شناسان سیاستمداران دین شناس، هم در داخل و هم در خارج، ارتباط داشته است. یقیناً آنها
این شخص را تا حد یک پیشگو منزلت داده‌اند زیرا وی در مورد اشعار پیشگویانه خود در وفاقی کامل با
طرح اصلی آنها داد سخن داده است.

آن مواعظ دارای چنان آهنگی هستند که در هیچ یک از محراب‌های موجود در کلیساهای این کشور از
سال ۱۶۴۸ تاکنون شنیده نشده است. در آن سال یکی از اسلاف دکتر پرایس یعنی هیو پیترز^۲ طاق کلیسای

1. Earl Stanhope.

2. Hugh Peters.

سنت جیمز را بنا نهاد. او این کار را با تأیید قدیس‌هایی انجام داد که «بر زبان حمد خدای را جاری داشتند و در دست نشان شمشیرهای دولبه‌ای آماده بود تا فرمان خدا را در مورد مشرکان و نیز مجازات مردمان خاطی را به انجام رسانند؛ این شمشیرها آماده بودند که شاه خود را به زنجیر کشند و نجای خود را در پس میله‌های آهنین محبوس سازند» (سرود CXLIX کتاب مقدس). کمتر نطق آتشی در محراب ادا شد که توانسته باشد به چنین نحوی روح اعتدال و میانه روی را در میان افراد بدهد یعنی همان تأثیری را داشته باشد که نطق ارانه شد در old Jewry داشت. با این حال، با فرض این که چیزی شبیه اعتدال و میانه روی در این مواعظ و نطق‌های سیاسی به چشم می‌خورد مشکل بتوان مطابقتی بین سیاست و محراب و منبر و عاظ دینی پیدا کرد. در کلیسا هیچ صدایی نباید شنیده شود مگر صدای الهام بخش عطوفت مسیحی. مباحث آزادی مدنی و دولت مدنی همانند خود موضوع دین این خلط و ظایف کمترین بهره را می‌برند. افرادی که خلق و خوی ویژه خود را به فراموشی می‌سپارند تا وانمود کنند که به چیزی تعلق دارند که با آن بیگانه‌اند تا حدود زیادی هم از خصلتی که ترک می‌کنند غافلند و هم از خصلتی که در صدد دستیابی به آن هستند بی‌اطلاع می‌باشند. این افراد با جهانی که این چنین به آن علاقه‌مندند کاملاً بیگانه بوده و نسبت به کلیه اموری که چنین به آنها اعتقاد دارند بی‌تجربه هستند. چنین افرادی از سیاست چیزی نمی‌دانند مگر برانگیختن دیگران و مطمئناً کلیسا جایی است که در آن یک روز را فارغ از مشاجرات و عداوت‌های انسانی به سر می‌برند.

این سبک که بعد از یک توقف طولانی احیاء شد برای من تازگی داشت و این تازگی یک تازگی بدون خطر نبود. من این خطر را در کلیه قسمت‌های این نوع و عظم به‌طور یکسان مشاهده نمی‌کنم. صحبت کردن از یک موجود مقدس الهی که در دانشگاه‌های ما دارای قرب و منزلت والایی است^۱ و دیگر موجودات آسمانی که «دارای شأن و مرتبتی هستند» علی‌رغم نوعی تازگی متناسب و به جا می‌باشد. اگر کسانی که در جستجوی شکوه و عظمت هستند تا تخیلات مذهبی خود را در کلیسای ملی خود ارضا نمایند یا شکوه و عظمت را در گردهمایی‌های عظیم و مراسم مذهبی می‌دانند دکتر پرایس به این چنین افرادی توصیه می‌کند که با توسل عهده‌داری پذیرد خود را اصلاح نمایند و به هر یک از آنها سفارش می‌کند که یک سالن گردهمایی منحصر به خود داشته باشد تا بتواند اصول مورد اعتقاد خود را تبلیغ نماید.^۲ جالب توجه است که بدانید این موجود مقدس الهی برای یاددهی اصولی که مدنظر است باید بسیار ساعی باشد. شور و شوق و حرارت آن ماهیت بسیار جالبی دارد. این کار صرفاً برای تبلیغ عقیده خودش نیست بلکه می‌تواند جهت تبلیغ هر عقیده‌ای انجام گیرد. این کار برای اشاعه حقیقت نیست بلکه برای گسترش تناقض است. معلمان اصیل باید ابراز مخالفت کنند؛ این که با چه کسی و با چه چیزی مخالفت می‌کنند چندان اهمیتی ندارد. هنگامی که به این نکته مهم توجه شد فراموش می‌گردد که دین آنها نیز منطقی و انسانی خواهد گردید. من شک دارم که دین بتواند از تمام منافعی که قدرت حسابگر آسمانی بر «این گروه بزرگ سخنوران و موعظه‌کنندگان» مترتب کرده است بهره‌گیری. مطمئناً این کار اضافه کردن مجموعه‌ای از موضوعات پیش‌پا افتاده به مجموعه‌ای از گروه‌ها، نوع‌ها و نمونه‌های شناخته‌ای است که ماهیت مخالفت را زیبا می‌سازند. موعظه‌ها یک دوک، مارکوئیس، کنت یا بارن^۳ مسرت و سرگرمی در این شهر را افزایش خواهد داد، شهری که در مال اشباع شدن

۱. موعظه‌ای در زمینه عشق به وطن، ۴ نوامبر ۱۷۹۸، دکتر ریچارد پرایس، چاپ سوم، صص ۱۸-۱۷.

۲. کسانی که شیوه پرستش مورد حمایت دولت را دوست ندارند اگر نتوانند شیوه عبادت برخلاف آنچه که کلیسای شان به آنها دیکته می‌کند باید نوعی شیوه عبادت و پرستش که منحصر به خود آنهاست برای خود ایجاد کنند و به این وسیله با ارانه یک نمونه منطقی و انسانی عبادت صاحبان جاه و مقام می‌توانند بزرگ‌ترین خدمات را به جامعه و جهان ارائه دهند، ص ۱۸، مواعظ دکتر پرایس.

۳. baron, earl, marquis از القاب اشرافی هستند.

از شادی‌ها و تفریحات یکنواخت و بی‌روح است. با این خاطر نشان سازم که این افراد باید به اصول دمکراتیک و مساوات که از سخنرانی‌های آنان انتظار می‌رود متعهد باشند. با جرأت می‌توانم بگویم که مبلغان جدید در اصل دیگران را ناامید می‌سازند. آنها افراد روحانی بحث‌کننده‌ای نیستند و همانند زمان‌های گذشته نیز از آنها درخواست نمی‌شود که مواظ خود را برای سربازان و سوارانی که عازم جنگ هستند تمرین کنند. این چنین ترتیباتی هرچند مطلوب آزادی‌اجباری، آزادی مدنی و دینی، باشند نمی‌توانند منجر به آرامش ملی گردند. امید آن دارم که محدودیت‌هایی چند که به چشم می‌خورند قابل تحمل بوده و سبب ایجاد خودکامگی نگردند.

اما از واعظ مورد نظر خود صحبت کنیم. آنچه که در این سخنان آتشین می‌گوید دارای گرایش‌های چندانی خوشایندی نیست. اصولی که او ارائه می‌دهد قوانین ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. او در این موعظه سیاسی به انجمن انقلاب می‌گوید که اعلی حضرت «تنها پادشاه قانونی در جهان است زیرا تنها کسی است که تاج و تخت خود را مدیون انتخاب و خواست ملت خویش می‌داند». مسئله آنها این است. اما مسئله ما توجه به ثبات و استحکام اصلی است که این افراد براساس آن اطاعت از پادشاه انگلستان را وظیفه خود می‌دانند.

این اصل همان گونه که هم اکنون در مورد پادشاه فعلی بریتانیا رعایت می‌شود یا پوچ و بی‌مغراست و لذا نه درست و نه غلط است یا موضعی بسیار بی‌اساس، خطرناک، غیرحقوقی و غیرقانونی را تأیید می‌کند. برطبق این اصل معنوی سیاسی اگر اعلی حضرت تاج و تخت خود را منوط به خواست و انتخاب مردمش نداند او پادشاه قانونی نیست. در حال حاضر هیچ مطلبی به این اندازه به دور از حقیقت نیست که اعلی حضرت تاج و تخت این کشور را به چنین نحوی تصاحب کرده باشد. لذا اگر شما از این قاعده پیروی کنید، پادشاه بریتانیای کبیر که شکل حکومت وی از طریق انتخابات عمومی تعیین نشده است به هیچ وجه مزیتی بر سایر غاصبان ندارد؛ غاصبانی که بر جهان ما بدون این که چنین حقی را داشته باشند و مردم سزاوار اطاعت از آنان باشند حکومت کرده و هستی ما را به چپاول می‌برند. سیاست چنین اصل مشخصی کاملاً روشن است. تبلیغ‌کنندگان اصل سیاسی امیدوارند که از این اصل انتزاعی (این اصل که انتخاب و گزینش عمومی برای قانونی ساختن حکومت حاکمان لازم است) چشم‌پوشی شود و پادشاه بریتانیای کبیر از آن متأثر نگردد. در عین حال گوش اجتماعات آنها به این سخنان عادت خواهد کرد گویی که این اولین اصلی است که بدون مشاجره مورد پذیرش واقع گردیده است. در حال حاضر این اصل به صورت فرضیه‌ای مطرح است و در سخنرانی‌ها و مواظ به آن اشاره می‌شود و استفاده از آن به آینده موکول شده است. برطبق این سیاست اگر دولت نوعی سیاست محافظه‌کاری را دنبال کند امنیت مشترک این دولت و سایر دولت‌ها به مخاطره می‌افتد.

لذا این سیاستمداران بدون کوچک‌ترین توجهی به اصول خود به راه خود ادامه می‌دهند: اما هنگامی که به مسئله تطابق بسیار ساده و بدیهی کلام آنها با این اصول می‌رسیم شاهد و نظاره‌گر ابهام و گیج‌کننده بودن کلام آنها می‌شویم. هنگامی که آنها می‌گویند شاه تاج و تخت خود را مدیون انتخاب ملت می‌داند با نوعی انتخاب براریکه سلطنت تکیه زده‌اند و لذا وی نیز تاج و تخت و سلطنتش را مدیون انتخاب ملت می‌باشد. بنابراین تلاش آنها این است که با ناچیز جلوه دادن نظر خود آن را صحیح جلوه دهند. آنها برای رهایی از تبعات آنچه می‌گویند به حماقت پناه آورده‌اند. زیرا اگر این تفسیر و توضیح را بپذیریم ایده «انتخاب» چه

تفاوتی با ایده «توارث» ما دارد؟ و چگونه ادامه سلسله پادشاهی انگلستان در خاندان برونسویک^۱ که از اعقاب جیمز اول^۲ بودند می‌تواند قانونی بودن پادشاهی انگلستان را توجیه کند؟ مطمئناً در برخی زمان‌ها اولین پادشاه هر سلسله پادشاهی توسط کسانی انتخاب می‌شده‌اند که آنها را برای حکومت کردن دعوت می‌نمودند. دلایل بسیاری می‌توان ارائه کرد که تمام حکومت‌های پادشاهی اروپا در مراحل اولیه کم و بیش از راه نوعی انتخاب به وجود آمده‌اند. لذا هر پادشاهی که در اینجا یا در هر جای دیگر در مثلاً هزار سال پیش حکومت می‌کرده است، یا هر نوع مرام حکومتی که مثلاً حکومت‌های انگلستان یا فرانسه با آن آغاز گشته‌اند، باید پذیرفت که پادشاه بریتانیای کبیر هم اکنون بر اساس قانون تثبیت شدهٔ جانیشینی و برطبق قوانین کشورش، پادشاه بلامنازع این کشور محسوب می‌شود و درحالی که او به محدود ساختن اختیارات قانونی پادشاه مبادرت می‌ورزد برخلاف نظریه اعضای انجمن انقلاب تاج و تخت خود رانیز نگه داشته است، زیرا اعضای این انجمن به هیچ وجه به انتخاب پادشاه اعتقاد ندارند ولی من براین باورم که آنها در صورت مناسب شده شرایط برای راه اندازی سیستم انتخابات برای پادشاه مبادرت به انجام آن خواهند کرد. جانشینان و وارثان اعلیٰ حضرت به ترتیب بر اریکه تاج و تخت انگلستان تکیه خواهند زد بدون این که کوچک‌ترین توجهی به نحوهٔ انتخابی داشته باشند که اعلیٰ حضرت بر اساس آن وارث تاج و تخت انگلستان گردیده است.

هرچند این دیده که پادشاه تاج و تخت خود را به واسطه خواست و انتخاب ملتش به دست می‌آورد بنا موفقیت همراه بوده است ولی هیچ چیزی هم نتوانسته است حق ملت در این زمینه را زیر سؤال ببرد؛ حقی که مردم آن را اعمال کرده و به آن وفادار می‌مانند. تمام اشاره‌ها و کنایه‌هایی که به حق انتخاب می‌شود در این ایده جمع آمده‌اند و بدان اشاره دارند. برای آن که عنوان و موقعیت قانونی و منحصر به فرد پادشاه، فقط در حد تعریف و تمجید کلامی نباشد اندیشمندان سیاسی اذعان می‌دارند که بر اساس اصول انقلاب مردم انگلستان سه نوع حق را کسب کرده‌اند که همه آنها را می‌توان در یک جمله کوتاه خلاصه کرد؛ ما حق:

۱- انتخاب پادشاه خود؛

۲- برکناری پادشاه بر اثر سوء مدیریت؛

۳- سازماندهی یک دولت برای خود را داریم.

این حقوق جدید که تاکنون در مورد آنها مطلبی بر زبان نیامده، علی‌رغم این که به کلیه مردم نسبت داده شده‌اند ولی صرفاً نظر آن افراد و گروه آنهاست. اکثریت ملت انگلستان چنین نظری ندارند و این نظر را مردود می‌شمارند. آنها با جان و مال خود از عملی شدن این نظریه جلوگیری می‌کنند. آنها متعهد به انجام چنین کاری هستند و این کار را بر اساس قوانین کشورشان انجام می‌دهند. قوانینی که در زمان یکی از انقلاب‌های حادث شده در گذشته جاری گردیدند.

افرادی که در Old Jewry عضو هستند (افراد انجمن انقلاب) در تمام استدلالاتی که در مورد انقلاب سال ۱۶۸۸ انگلستان انجام می‌دهند چنان انقلاب ۴۰ سال پیش در انگلستان و نیز انقلاب فرانسه را در ذهنیت خود دارند که بسیار مواقع هر سه انقلاب را با یکدیگر خلط می‌کنند. لازم است از این اشتباه اجتناب نموده و آنها را جدای از یکدیگر بررسی نماییم. باید اشتباهات آنها در مورد اصول شناخته شده بدانیم. اگر اصول

1. Brunswik.

2. James the First (۱۶۰۳-۱۶۲۵) (پادشاه انگلستان در ۱۶۰۳-۱۶۲۵).

انقلاب ۱۶۸۸ در سایر جاها هم دیده شدند می‌توان آن را از لحاظ قانونی «اعلامیه حقوق»^۱ نامید. در این اعلامیه منطقی، عاقلانه و ملاحظه‌کارانه که از سوی افرادی تجربی و احساساتی ارائه نشده است بلکه وکلا و سیاستمداران بزرگ آنها را ارائه نموده‌اند در هیچ جایی آن نیامده است که ما این حق را داریم که «حاکمان خود را انتخاب کرده، آنها را بر اثر سوء مدیریت برکنار نموده و خود برای خود دولت تعیین نماییم».

این اعلامیه حقوق (قانون اول ویلیام و مری^۲، نشست اول، فصل (۲) زیربنای قوانین ما را تقویت کرده، تفسیر نموده، اصول اولیه آن را برای همیشه معین می‌دارد این قانون را «قانون اعلام حقوق و آزادی‌های رعایا و نیز مشخص نمودن نحوه انتخاب و ارث تاج و تخت» نامیده می‌شود. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید این حقوق و این جانشینی در یک جاگرد آمده‌اند و لذا از یکدیگر جداشدنی نیستند.

چند سال بعد از این دوره، مجدداً مباحثی در خصوص حق انتخاب پادشاه مطرح شد. با علم به این که شاه ویلیام^۳ و شاهدخت آن^۴، که بعداً بلکه بریتانیا شد، با آن کاملاً با آن مخالف هستند مجدداً بحث در خصوص تعیین پادشاه و امنیت آزادی‌های مردمی موضوع روز شد. آیا این بار آنها جهت قانونی کردن سلطنت براساس اصول دروغین انقلاب در Old Jewry تمهیداتی چیده بودند؟ خیر. آنها از اصولی پیروی می‌کردند که در «اعلامیه حقوق» حالت غالب را داشت و به روشنی به افرادی که به خاندان‌های پروتستان تعلق داشتند اشاره داشت. این قانون براساس همان سیاست آزادی‌های ما نیز وراثت تاج و تخت را در خود لحاظ کرده بود. به جای قائل شدن حق انتخاب حکام از جانب رعایا، آنها در مورد مسئله جانشینی خانواده سلطنتی اعلام داشتند که به منظور «حفظ صلح، آرامش و امنیت کشور» لازم است پادشاه در خانواده‌ای پروتستان به دنیا آمده باشند و نیز ضروری بود که «از ادامه جانشینی به این منوال اطمینان حاصل گردد تا رعایا بتوانند به او پناه برند و از او کمک جویند». در این قوانین که در مورد پیشگیری‌های خدشه‌ناپذیر و روشن در زمینه سیاست‌های انقلاب صحبت می‌کنند به جای صحنه گذاشتن بر «حق انتخاب فرمانروا» سعی دارند عمل ملت در تبدیل ضرورت به قانون را مخالف حکم عقل جلوه دهند.

جای شک نیست که در هنگام انقلاب شاه ویلیام تا حدودی از قانون تثبیت شده جانشینی و وراثت عدول نمود؛ اما خلاف رویه قضائی است که کاری را که یک فرد و در یک زمان به خصوص انجام دهد به یک اصل تبدیل سازیم. اگر زمانی چنین اصلی جاری و ساری بوده باشد که بر طبق آن شاهی که براساس انتخاب عمومی برمسند قدرت نشسته است تنها پادشاه قانونی است بدون شک آن زمان زمانی است که انقلاب در آن به وقوع پیوست. این امر نشان می‌دهد که اگر مردم در آن زمان نتوانستند این مسئله را بپذیرند در هیچ زمان دیگری نیز این مسئله را نخواهند پذیرفت. کسی که اندکی با تاریخ انگلستان آشنا باشد مشاهده می‌کند که اکثریت دو حزب عمده پارلمان در آن زمان چنان با این اصل جدید مخالف بودند که در ابتدا بیشتر مایل نبودند تاج پادشاهی انگلستان را بر سر ویلیام قرار دهند بلکه تمایل داشتند مری، دفتر بزرگ جیمز اول و همسر ویلیام، تاج پادشاهی انگلستان را بر سر نهد. اگر بخواهم در مورد نامناسب و نابه‌جا بودن انتخاب ویلیام و دلایلی که موجب شد پارلمان این مسئله را بپذیرد صحبت کنم بحث به درازا می‌کشد؛ اما برای کسانی که نمی‌خواستند شاهد جیمز را فریاد آورند و کشور خود را گرفتار جنگ و خونریزی کنند و دین،

1. Declaration of Rights.

2. William and Mary.

3. King William.

4. Queen Anne.

قانون و آزادی‌های خود را مجدداً به مخاطره اندازند انجام این کار بسیار ضروری به نظر می‌رسید.

در قانونی که فقط یک بار و در یک مورد اجرا شد پارلمان از قاعده مصطلح و رایج جانشینی و وراثت تعجب است که مشاهده می‌شود. لرد سامرز^۱ که قانون سوم «اعلامیه حقوق» را به تصویب رسانده است آن وضعیت استثنایی را چنین تعمیم داده است. جای تعجب است که مشاهده راه حل موقت استمرار جانشینی چندان مورد توجه نیست در حالی که آنچه که در این قانون برای تأیید جانشینی وراثتی ارائه شده توسط این فرد و پیروان او مطرح شده، ترویج گردیده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. او با دوری جستن از سبک خشک و آمرانه لوایح پارلمانی نمایندگان مجلس عوام و مجلس مردها را به بحث می‌کشاند و اعلام می‌دارد که آنها این امر را «لطف بی‌پایان و خیر خداوندی نسبت به این علت می‌دانند که شاه و خاندان سلطنتی در کمال شادکامی بر تختی که اسلاف وی بر آن تکیه زده بودند بر آنها حکم می‌رانند و به خاطر این لطف خداوندی از صمیم قلب شکرگزار و سپاسگزارند». مجلسین عوام و مردها، در بیان این مطلب به مسئله جلوس ملکه الیزابت و جیمز اول اشاره داشتند که در طی آن موارد به ماهیت موروثی بوده جانشینی تاج و تخت اشاره شده است؛ و در جاهای دیگر به روشنی از سخنان و شکرگزاری‌های آنها که در قوانین قدیمی به چشم می‌خورند تبعیت می‌کنند.

مجلسین در هنگام انتخاب شاه ویلیام مراسم شکرگزاری را به مناسبت این که فرصتی پیش آمده تا بتوانند حاکم مملکت را انتخاب کنند به جا نیاوردند و حتی انتخابات را هم به عنوان تنها روش انتخاب پادشاه مدنظر نداشتند. آنچه که آنها در آن وضعیت، که باید به هر نحو ممکن از آن اجتناب می‌شد، انجام دادند کاری به جا و مناسب بود. آنها سیاستی به خرج دادند و با مخالفت با انجام هر عملی که منجر به خدشه دار شدن اصول پذیرفته شده در مورد مسئله جانشینی می‌شد یا موجب ایجاد شبهه در آینده می‌گردید مخالفت می‌کردند. از این رو، برای مشغول داشتن حاکمان خود و به منظور ادامه تطابق با رویه اسلاف خود و به همان گونه که در قوانین اعلام شده از سوی ملکه مری و ملکه الیزابت بیان می‌دارند آنها تمام امتیازات و اختیارات پادشاه را برای خود حفظ نمودند و اعلام داشتند که «این اختیارات و امتیازات کاملاً و حقاً متعلق به پادشاه هستند و نمی‌توان آنها را از پادشاه سلب نمود». آنچه که بعداً می‌آید برای جلوگیری از هر نوع شبهه در مورد عنوان‌های متعلق به پادشاه اعلام شده است (در اینجا به زبان سنتی و نیز سیاست سنتی آن ملت و به تکرار کلام به کار رفته در لوایح و قوانین صادره در زمان الیزابت و جیمز توجه شده است) که با حفظ این عنوان‌ها و القاب «در مورد جانشینی قطعی به وجود می‌آید و در سایه الطاف خداوندی اتحاد، صلح و آرامش این ملت به این امر بستگی دارد».

آنها می‌دانستند که عنوان مبهم جانشینی در اغلب اوقات به معنای انتخاب است و نیز می‌دانستند که انتخاب و انتخابات برای «اتحاد، صلح و آرامش این ملت»، که برای آنها بسیار مهم بود، خطرناک است. برای رسیدن به این اهداف و نیز برای وداع همیشگی با ایده Old Jewry مبنی بر «حق انتخاب حاکمان خود» عبارتی را به کار بردند که در لوایح و قوانین زمان ملکه الیزابت عنوان شده بود و به بهترین نحو از مسئله جانشینی موروثی دفاع می‌کرد و به شدت با اصل و ایده‌ای که این انجمن ارائه داده بود به مخالفت بر می‌خواست: «اعضای مجلس لردها و اعضای مجلس عوام به نام تمام افرادی که قبلاً ذکر نام‌شان رفت در نهایت خضوع و صداقت خود و اعقاب و فرزندان خود را تسلیم می‌دارند و با کمال صداقت عهد می‌بندند که با تمام توان در

1. Lord Somers

دفاع و حمایت از پادشاهان خود و نیز حدود قدرت سلطنتی که در اینجا تعیین شده است تلاش کنند و...». این گفته که مابا وقوع انقلاب حق انتخاب پادشاهان خود را به دست آوریم چنان دور از حقیقت و خلاف واقع است که اگر ملت انگلستان قبلاً چنین حقی را می داشت با نهایت قدرت و توان آن را تقبیح کرده و رها می ساخت. این افراد ممکن است خود را به سبب این اصول بالاتر از دیگران بدانند، اما من مایل نیستم مرا بهتر از لردسامرز^۱ بدانند، یا اصول انقلاب را بیشتر از افرادی که خود بانی انقلاب هستند درک کنم، یا در «اعلامیه حقوق» نکات مبهمی را به بحث بنشینم که برای کسانی که سبک گیرای آنها کلام و روح این قانون جاودان را در وجود حک کرده است ناشناخته است.

درست است که به کمک توانایی هایی که از قدرت و فرصت ناشی می شد، ملت در آن زمان برای پر کردن خلأ سلطنت از آزادی نسبی برخوردار بود، اما با انجام این کالا علاوه بر فراموشی سپردن سلطنت باید سایر قسمت ها و بخش های قانون خود را نیز به فراموشی می سپردند. با این حال آنها چنین تغییرات جسورانه ای را در ذهن خود نمی پروراندند. بسیار مشکل و حتی غیر ممکن است که قدرت انتزاعی فرد اول مملکت را، به صورتی که پارلمان در آن زمان عمل کرد، محدود ساخت، اما اعمال محدودیت های معنوی که خواست ها و فرمان ها را ملزم به منطقی بودن و نیز هم خوانی داشتن با اصول دین، عدالت و سیاست های بنیادین می سازد برای کسانی که تحت هر عنوان و مقامی در کشور ذی نفوذ هستند کاملاً روشن و مستدل و نیز کاملاً الزامی می باشد. به عنوان مثال مجلس لردها نمی تواند مجلس عوام را منحل نماید یا در امر قانون و قانون گذاری در مملکت از خود سلب مسئولیت کند. یک پادشاه می تواند از خود سلب مسئولیت کند. به همان دلایل مجلس عوام نیز نمی تواند از اعمال قدرت خود صرف نظر نماید. تعهدات و تأثیرات ناشی از زندگی اجتماعی که قوانین رایج را تشکیل می دهند چنین تعرض و چنین تسلیمی را مانع می شوند. اجزای تشکیل دهنده یک دولت ملزم هستند که اعتماد عمومی به یکدیگر و نسبت به کسان دیگری که از تعهدات آنها ذی تفع هستند حفظ کنند؛ درست به همان صورت که کل دولت ملزم است نسبت به سایر جوامع حسن اعتماد را داشته باشد. در غیر این صورت صلاحیت و قدرت با هم خلط می شوند و هیچ قانونی باقی نمی ماند مگر خواست یک قدرت و نیروی غالب.

بر این اساس، جانشینی سلطنت همیشه چنین بوده است یعنی نوعی جانشینی موروثی براساس قانون؛ در گذشته آن را جانشینی براساس عرف می دانستند؛ اما امروزه آن را جانشینی براساس مقررات قانونی که مبتنی بر اصول عرفی است می دانند و بدون این که ماهیت جانشینی را تغییر دهند نحوه جانشینی و فردی را که باید جانشین شود مشخص می دارند. هر دو تعریفی که از قانون به عمل آمد دارای اعتبار و رواج یکسانی هستند و از توافق عمومی و تأثیر اولیه دولت نشأت می گیرند و لذا هم پادشاه و هم ملت تا زمانی که یک پیکره سیاسی واحد را تشکیل می دهند نسبت به آن متعهد هستند.

اگر وارد مباحث پیچیده متافیزیکی نشویم نمی توانیم استفاده از یک قاعده مشخص و کجروی های اتفاقی را با یکدیگر جمع کنیم: قداست اصل جانشینی موروثی در دولت و قدرت تغییر اجرای آن در مواقع اضطراری با یکدیگر سازگاری ندارند. حتی در آن مواقع اضطراری نیز، تغییرات فقط منحصر و محدود به زمان حال هستند. یعنی به همان زمانی که آن انحراف لازم و ضروری از معیار را موجب شده است و حتی در آن صورت نیز این تغییر باید به نحوی ایجاد گردد که کلیت مدنی و سیاسی موجود با هدف ایجاد یک نظام

1. Lord Somers

مدنی جدید دچار فروپاشی نگردد. دولتی که فاقد ابزارهایی جهت تغییر باشد فاقد وسایل لازم جهت حفظ موجودیت خویش است. بدون این ابزارها دولت با خطر از دست دادن آن بخش از قوانین مواجه می‌شود که به دولت ماهیتی دینی می‌دهند. دو اصل پایدگی^۱ و اصلاح^۲ در دو دوره حساس بازگشت^۳ و انقلاب^۴ که انگلستان فاقد پادشاه بود به مورد اجرا گذارده شوند. در هر دو دوره زنجیره اتحاد ملت از بین رفته بود ولی هنوز رگه‌هایی از این اتحاد در میان آنان وجود داشت. در مقابل در هر دو مورد آنان بخش‌های ناقص قوانین قدیمی را در قسمت‌هایی از قوانین موجود لحاظ کردند که فاقد هر نوع نقیصی بودند. آنان این قسمت‌های قدیمی را به همان صورت اخذ کردند تا آن قسمتی که به دست آمده است با وضعیت آنها مطابقت داشته باشد. آنان به روشی عمل می‌کردند که دولت‌های سازمان یافته قدیمی در شکل سازمان قدیمی شان عمل می‌نمودند و توجهی به مردمی که دچار نوعی تشمت انداموار بودند نداشتند. شاید در هیچ زمانی هیئت مقننه حاکم نسبت به اصل مهم سیاست مشروطه بریتانیا همانند زمان انقلاب با ملاحظت برخورد نکرده است. زیرا در این زمان بود که هیئت قانون‌گذاری بریتانیا یعنی پارلمان از اصل جانشینی وراثتی در امر سلطنت عدول کرد. تاج و تخت بریتانیا تا حدودی از خط موروثی خود خارج شد ولی حتی این خط وراثتی جدید که شروع شده بود در اصل از همان خط وراثتی اصلی منشعب گردیده بود. یعنی این جانشینان هنوز از همان تبار بودند و خون همان پادشاهان در رگ‌های آنها جریان داشت. هر چند این توارث و جانشینی مستلزم نوعی پروتستانیسم شناخته شده بود. هنگامی که هیئت مقننه در عین التزام به اصول مسیر اصلی توارث در سلطنت را تغییر داد این کار را با این توجیه انجام داد که خدش‌های به اصل وراثت سلطنت وارد نمی‌آید.

بر این اساس، در گذشته و مدت‌ها قبل از دوران انقلاب بر قانون توارث متمم‌هایی افزوده شده بود. چندی پس از پیروزی انقلاب، سؤالات مهمی در زمینه اصول حقوقی وراثت خانوادگی مطرح شده بود. مثلاً در این مورد که آیا وارث Per capita یا وارث Per stripe به جانشینی می‌رسند شک و تردید وجود دارد؛ اما علی‌رغم تمام شبهات مبنی بر این که هنگامی که وارث Per stripe وجود داشت، وارث Per capita جای خود را به آن می‌سپرد یا این که وارث پروتستان بر وارث کاتولیک ارجحیت داشت، اصل جانشینی موروثی در کلیه مراحل، اصلی خدشه‌ناپذیر بود و این مسئله روح قوانین ما را تشکیل می‌دهد چه انقلابی صورت گرفته باشد و چه جریان اداره امور کشور روند عادی خود را طی کند. هر کس و به هر نحوی، چه از طریق تجاری قانونی و چه از طریق اعمال زور، صاحب تاج و تخت می‌شد جانشینی موروثی برای وی امری عادی و طبیعی جلوه می‌کرد.

افراد انجمن انقلاب، در انقلاب سال ۱۶۸۸ چیزی مشاهده نمی‌کردند مگر انحراف و عدول از قانون و در حقیقت عدول از اصل را با خود اصل اشتباه می‌گرفتند. آنها توجه زیادی به تبعات مشهود اصول خود نمی‌کردند هر چند باید شاهد این مسئله بوده باشند که تنها تعداد قلیلی از قوانین این کشور را لازم‌الاجرا می‌شمردند. هنگامی که چنین ادعای توجیه‌ناپذیری مبنی بر این که هیچ تاج و تختی قانونی نیست. مگر آن که از طریق انتخابات این امر حادث شده باشد، صورت عملی به خود گرفت. دیگر هیچ یک از اعمال و کارهایی که پادشاهان پیشین انجام داده‌اند معتبر نیست. آیا این نظریه پردازان معتقدند باید از برخی از پیشینیان خود

1. Conseruation.
2. Correction.
3. Restoration.
4. Revolution.

تبعیت کنیم که اجساد پادشاهان قبل از خود را از گورهای شان خارج می ساختند؟ آیا منظور آنان این است که تمام پادشاهانی را که قبل از انقلاب حکومت داشته اند محکوم کنیم و در نتیجه تاج و تخت انگلستان را مقامی غصب شده و غیر قانونی بدانیم؟ آیا مرادشان این است که کلیه قوانین خود را که بخش عمده ای از آن در زمان حکومت پادشاهانی به تصویب رسیده که غاصب شان می خوانیم و تمام قوانین با ارزشی که آزادی های ما را تضمین می کنند و نیز تمام عناوینی که پادشاهان ما کسب کرده اند به فراموشی بسپاریم؟ اگر پادشاهانی که از طریق انتخابات برگزیده نشده اند حق جاری ساختن قوانین را نداشتند چه بر سر حق دادخواهی می آمد؟ برای احضار زندانی چه تدابیری اندیشیده می شد؟ آیا این نظریه پردازان حقوق بشر گمان می کنند که جانشینی جیمز دوم، به سبب این که از لحاظ خونی نزدیک ترین فرد به پادشاه پیشین بود و براساس قوانین ناقص آن زمان، از تمام جهات قانونی بود؟ آیا او تا قبل از این که مرتکب اعمالی شود که بر کناری وی از سلطنت را توجیه نماید پادشاه قانونی انگلستان نبود؟ اگر چنین نبود باید بسیاری از مشکلاتی که پارلمان در آن دوره با آن رو به رو بود از سر راه برداشته می شد؟ اما هر چند جیمز دوم پادشاهی بود با نقاط ضعف فراوان، ولی عناوین و القاب براننده ای داشت و به هیچ وجه غاصب تاج و تخت نبود. پادشاهی که جانشین وی شد پروتستان بود و تمام عنوان های جیمز دوم را داشت (برطبق قانونی که از تصویب پارلمان گذشت بعد از جیمز دوم سلطنت انگلستان به سوفیا^۱ و فرزندان وی، که پروتستان بودند رسید). جیمز دوم براساس قانونی براریکه سلطنت انگلستان تکیه زد که در آن زمان معتبر بود؛ سوفیا، که از خاندان پروتسویک^۲ بود، تاج و تخت انگلستان را براساس انتخابات عمومی تصاحب نمود بلکه به این سبب تاج و تخت را تصاحب کرد که پروتستان بود و در چند دوره سلطنت گذشته عرف این بود که پادشاه نیز دارای مذهب پروتستان باشد. من امیدوارم توانسته باشم مطلب را به روشنی تشریح کرده باشم.

قانونی که براساس آن این خاندان می تواند تاج و تخت انگلستان را در اختیار داشته باشد مواد قانونی سیزدهم و چهاردهم شاه ویلیام است. براساس این مواد ما و تمام فرزندان و آیندگان ما باید تا ابد به پادشاهان انگلستان و جانشینان آنها که پروتستان هستند وفادار بمانیم به همان صورتی اعلامیه حقوق ما را ملزم به وفاداری به شاه ویلیام و ملکه معرفی کرده است. لذا این مسئله سلطنت موروثی و اطاعت موروثی را مورد تأکید قرار می دهد. مگر براساس سیاست های قانونی مبنی بر ایجاد نوعی ثبات در شیوه جانشینی به منظور حذف نقش انتخاب گر مردم نبود که هیئت مقننه و پارلمان تصمیم به رد انتخاب پادشاه توسط مردم گرفت و ترجیح داد در کشورهای دیگر شاهرقتی^۳ را بیابد که پادشاهان آینده سرزمین ما از نسل و ذریه او باشند و همین پادشاهان بر میلیون ها نفر در طی زمان های متوالی حکومت کنند؟

شاهرقت سوفیا در مواد ۱۲ و ۱۳ قانونی که شاه ویلیام تصویب کرد منشأ و ریشه سلطنت موروثی در تاج و تخت انگلستان شد و این مقام به سبب قابلیت های وی به عنوان مدیر و حاکمی لایق و کاردان در طی یک دوره زمانی به وی اعطا نشده او تنها به یک دلیل به این مقام برگزیده شد و آن دلیل همان گونه که مواد قانونی اشعار می دارند این است که «شاهدخت عالیجاه، سوفیا، الکترس^۴ و دانش^۵ هانور،^۶ دختر شاهدخت

1. Sophia.
2. Brunswick.
3. Princess.
4. Electress.
5. Duchess.
6. Hanover.

^۱ از عناوین اشرافی است.
^۲ از عناوین اشرافی است که به همسر دوک اطلاق می گردد.
^۳ شهری در آلمان است.

الیزابت، ملکه فقید بوهیمیا،^۱ می‌باشد.

شاهدخت الیزابت دختر فقید روانشاد اعلی حضرت جیمز اول است و بدین وسیله اعلام می‌گردد که سوفیای پروتستان جانشین بلافصل و وارث تاج و تخت انگلستان است. این محدودیت از سوی پارلمان اعمال گردید تا نه تنها جانشینی موروثی در آینده ادامه یابد بلکه (آنچه از همه مهم‌تر بود) بدین وسیله سعی داشتند خاندان سلطنتی را از طریق سوفیا به جیمز اول و فرزندان او متصل سازند.

هدف آنها این بود که به وحدت سلطنت در تمامی اعصار خللی وارد نیاید و سلطنت (با حفظ امنیت برای دین و مذهب ملی) همچنان از طریق قاعده و عرف قدیمی یعنی جانشینی استمرار یابد. زیرا در این شکل و اسلوب حکومتی آزادی‌های ما در کلیه شرایط حفظ و ابقا شده‌اند هر چند در برخی زمان‌ها نیز به مخاطره می‌افتاده‌اند. آنها به درستی عمل نمودند. هیچ مدرکی دال بر این‌که با انتخاب سیستمی به جز سیستم جانشینی موروثی آزادی‌های ما حفظ می‌شوند وجود ندارد. برای رهایی از یک بیماری نامنظم و غیرارادی باید حرکتی نامنظم و غیرارادی انجام داد. اما امر جانشینی موروثی عادت و پدیده‌ای سالم در قوانین انگلستان است. آیا هدف دستگاه قانون‌گذاری انگلستان در منحصر ساختن تاج و تخت انگلستان در اخلاف سوفیا که از اعقاب مؤنث جیمز اول بود، در نظر داشت ابهامات ناشی از جلوس دو یا سه خارجی و حتی بیشتر بر تاج و تخت انگلستان را توجیه کند؟ نه، چنین نبود. آنها از تبعات سوء چنین جانشینی آگاه بودند. با این حال نمی‌توان دلیل قاطعی مبنی بر اعتقاد مردم بریتانیا به گزینش پادشاه با انتخاب خود و بدون توجه به اصول بنیادین تشکیل دولت در بریتانیا ارائه نمود. تنها دلیل قانع‌کننده‌ای که می‌توان ادامه داد این است که آنها مایل بودند که طرح جانشینی و روشی در آن دسته از خاندان سلطنتی اجرا گردد که پروتستان باشند. هر چند آنها از خطرات و تبعات ناشی از انتخاب این خارجیان به عنوان صاحبان تاج و تخت انگلستان آگاه بودند.

چند سال پیش پرداختن به چنین مسئله‌ای که از موضوعات بسیار بدیهی است مایه شرم محسوب می‌شد، مسئله‌ای که خود می‌توانست دلیلی بر اثبات خود باشد، اما این مبحث فتنه‌برانگیز و نامتعارف امروزه آموزش داده شده و حتی منتشر می‌گردد. بی‌علاقگی و بی‌میلی اینجانب به انقلاب‌ها که نشانه‌هایی از آن در سخنرانی‌ها و مواعظ بنده مشهود است؛ روح تغییر و تبدیل که من با آن بیگانه‌ام؛ حس تفری که در وجود شما و نیز در وجود ما نسبت به مؤسسات و سازمان‌های قدیمی به هنگامی که در مقابل امکانات و تمایلات فعلی قرار می‌گیرند: همه و همه، به نظر من، لازم می‌سازند که به اصول راستین قوانین داخلی خود توجه داشته باشیم؛ بدان معنا که، به عنوان مثال، تو دوست فرانسوی من از این اصول آگاه باشی و من نیز نسبت به آنها در خواب غفلت به سر نبرم. نه در فرانسه و نه در انگلستان، ما نباید تحت تأثیر القاناتی قرار بگیریم که برخی افراد سیاسی و مفاهیم و اسلوب‌هایی را وارد فرانسه نمایند و مجدداً رنگ و لعاب فرانسوی و پارسی به آن داده و تحت حمایت آزادی‌های فرانسوی به کشور باز گردند.

مردم انگلستان مدل‌هایی را که هرگز به کار نبرده‌اند تقلید نخواهند نمود و نیز مدل‌هایی را که در اثر آزمایش کردن نامناسب تشخیص داده‌اند دیگر بر نخواهند گزید. آنها به جانشینی موروثی سلطنت به عنوان امری خیر نظر ندارند و هیچ‌گاه آن را عملی شر محسوب نداشته‌اند در نظر آنان جانشینی موروثی سلطنت مایه خیر و برکت است نه شر و ناراحتی و نشانه امنیت آزادی آنها بوده و نمود بسندگی نمی‌باشد. مردم

انگلستان برای ارکان فعلی کشور خود ارزش فراوانی قائلند و در نظر آنان جانشینی مستمر در سلطنت ضامن ثبات و تداوم سایر ارکان قانونی می‌گردد.

قبل از این‌که بحث خود را ادامه دهیم اجازه می‌خواهم به برخی ترفندهایی طرفداران نظریه انتخاب پادشاه از طریق آرای عمومی برای شروانه جلوه دادن حمایت ما از اصول قانونی به کار می‌برند اشاره کنم. این سفسطه بازان جای شخصیت‌های خیالی را می‌گیرند و گمان می‌کنند هرگاه کسی از تاج و تخت انگلستان صحبت می‌کنند در خدمت آمال آنهاست. وقتی با آنها مشاجره یا بحثی صورت می‌دهید گویی وارد نزاع با طرفداران متعصب نظام برده‌داری شده‌اید. این افراد باور و عقیده‌ای داشتند که امروزه دیگر کسی به آن اعتقاد ندارد: «تاج و تخت وراثتی الهی است و حق غیر قابل زوالی می‌باشد». این طرفداران متعصب قدرت و حکومت مطلقه گمان می‌کنند که سلطنت موروثی تنها حکومت قانونی در جهان است. در سمت به همان نحو که طرفداران انتخاب پادشاه از طریق آرای عمومی بر این باورند که تنها سلطنت قانونی و مشروع سلطنت پادشاهی است که از جانب مردم انتخاب شده باشد. درست است که طرفداران این طرز تفکر با سبک سرانه و جسورانه ادعا می‌کردند که سلطنت بیش از هر نوع حکومت دیگری در خلل حمایت خداوندی است و نیز گمان می‌کردند که هر کسی و به هر نحوی، وارث تاج و تخت شود حق مسلم اوست که حکمرایی و فرمانفرمایی کند. اما این دیدگاه پوچ و بی‌نفر در مورد حق موروثی شاه، دیدگاه منطقی و حساب شده‌ای نیست که بر اساس قانون و سیاست‌گذاری صحیح اتخاذ شده باشد. اگر کلیه نظریه‌های پوچ حقوق‌دانان و عالمان دینی به منظور ناچیز جلوه دادن مبحثی است که به آن می‌پردازند. پس در حال حاضر در این جهان مانده قانون داشتیم و نه دین. اما یک نظریه پوچ نمی‌تواند بحثی را که موضوعیت ندارد توجیه نماید یا شرارت را در جامعه فراگیر سازد.

ادعای دوم انجمن انقلاب «حق برکنار کردن حکمران و پادشاه بر اثر سوء مدیریت است». شاید تشویق و اضطرابی که اجداد ما نسبت به حق «برکنار کردن پادشاه بر اثر سوء مدیریت» در خود احساس می‌کردند باعث شد صدور متممی که مضمون آن برکناری شاه جیمز بود بسیار محتاطانه و مبتنی بر قرائن صورت پذیرد.^۱ اما این احتیاط‌ها و این شواهد و قرائن وجود نوعی حزم و دوراندیشی در مجالس ملی ما در زمانی که ظالم و مظلوم آمادگی آن را دارند هر قانونی را نقض کنند و هر عملی را مرتکب گردند به اثبات می‌رساند؛ این امر شور و شوق مردان بزرگی را نشان می‌دهد که بر روند شکل‌گیری آن حادثه بزرگ تأثیرگذار بودند و سعی داشتند که انقلاب را مبنای نوعی ثبات و آرامش و نه مبنای تحولات و شورش‌های بعدی، جلوه دهند. هیچ دولتی نمی‌تواند در مقابل اتهام نامنسجم و مبهمی همچون «سوء مدیریت» مقاومت کند. کسانی که رهبری انقلاب را بر عهده داشتند. جیمز دوم را بر اساس اصول سخیف و نامطمئن از سلطنت برکنار ساختند. آنها وی را متهم کردند که توطئه‌ای را طرح‌ریزی کرده است و فعالیت‌های آشکاری را برای تغییر کلیسا و دولت پروتستان و اصول، قوانین و آزادی‌های اساسی و مسلم آنها شروع کرده است.

آنها جیمز دوم را متهم کردند که عهد و پیمان اولیه‌ای که بین شاه و دولت منعقد شده شکسته است و این چیزی بیشتر از سوء مدیریت بود. یک ضرورت شدید و اساسی آنها را ملزم می‌ساخت که به چنین اقدامی مبادرت ورزند. آنها راه حفظ قوانین مملکتی در آینده را وقوع انقلاب‌هایی در آینده نمی‌دانستند. سیاست

۱. بر طبق مفاد این متمم: «به دلیل آن‌که شاه جیمز دوم تلاش کرده که از قانون کشوری با شکستن عهدی که بین شاه و مردم وجود داشته عدول کرده است و نیز با تحریک Jesuitها و سایر افراد شریر قوانین و مقررات را نقض کرده است و با خروج از کشور تاج و تخت سلطنت و دولت را رها نموده است لذا در تاج و تخت سلطنت بریتانیا خدایاً احساس می‌گردد».

آنها بر این قرار گرفته بود که مانع از آن شوند که پادشاهان بعدی برای رفع مشکلات آینده مملکت به ایجاد انقلاب و دگرگونی متوسل گردند. آنها سلطنت را، در چشم قانون همان چیزی جلوه می دادند که بود: کاملاً بی مسئولیت. برای هر چه بیشتر کم رنگ کردن سلطنت و وظایف و اختیارات پادشاه را هر چه بیشتر به وزیران منتقل کردند. براساس قانون اول شاه ویلیام که تحت عنوان «قانون اعلام حقوق و آزادی های رعایا و تصریح مسئله جانشینی سلطنت» از آن یاد می کند و زرا باید براساس این اعلام به پادشاه کمک کنند. آنها بلافاصله جلسات مکرر پارلمان را تشکیل دادند و به این ترتیب بزرگان مملکت و کلیه نمایندگان ملت نظارت و بازبینی مستمر بر کار دولت را عهده دار شونند. در متمم قانونی بعدی که قوانین ۱۲ و ۱۳ شاه ویلیام هستند برای اعمال محدودیت بیشتر بر فعالیت های پادشاه و نیز حفظ هر چه بیشتر حقوق مردم اعلام گردید «هرگاه بخواهند پادشاه را در مجلس عوام و در پارلمان استیضاح کنند هیچ عذری قابل قبول نیست». قانونی که در اعلامیه حقوق برای دولت تصویب گردید، نظارت مستمر پارلمان، احتمال استیضاح، بیش از آن که آزادی های قانونی را تضمین کند سبب جلوگیری از سوء مدیریت ها می گردید و این امر بسیار خوشایندتر از حفظ حقوقی که در عمل بسیار مشکل و دارای پیامدهای نامشخصی بودند و عواقب آن بسیار زیانبار بود درست به همان صورت که «برکنار کردن دولت» چنین عواقبی را برای آنها به دنبال داشت.

در این خطابه دکتر پرایس مخاطب قرار دادن پادشاهان بالحنی ناپسند و چاپلوسانه را محکوم می سازد. مثلاً هنگامی که قرار است به پادشاه به مناسبت خاصی تبریک و شادباش بگویند باید خطاب به وی گفت «که او باید بیش از آن که خود را حاکم مردم ببیند باید خود را خادم و خدمتگزار آنان معرفی کند» برای تعریف و تمجید کردن چنین لحنی آرامش بخش نیست. حتی کسانی که اسماً و رسماً خدمتگزار هستند دوست ندارند از وضعیت، شغل و تعهدات آن سخنی گفته شود. با این حال حتی اگر پادشاه بپذیرد که وی را چنین خطاب کنند و اجازه دهد او را خدمتگزار ملت بنامند. می توان گفت امری خارق العاده صورت پذیرفته است. در نامه های بسیاری مشاهده نموده ام که چنین خاتمه یافته اند: «خدمتگزار مطیع و متواضع شما». پرافتخارترین عنوانی که تاکنون انبای بشر به کار برده اند بسیار متواضعانه تر از عنوانی است که آقای دکتر پرایس ارائه می دهد. شاه و ملت هر دو زیر گام های کسی لگدکوب شدند که خود «خادم خدمتگزاران» می نامید و همچنین حکم خلع ید پادشاهان از سلطنت را با مهری مههور می ساختند که روی آن چنین حک شده بود: «ماهگیر».

این مباحث در نظر من جز گفته های سبک سرانه و بیهوده نیست؛ درست در هنگامی که جامعه فاقد روح آزادی است بحث از «برکناری شاه به علت سوء مدیریت» بحثی عبث و بیهوده است. از این لحاظ می توان اندکی مسئله را مورد بررسی قرار داد.

از یک جهت می توان گفت که پادشاهان بدون شک خدمتگزاران ملتند، زیرا قدرت آنها اگر برای سود رساندن به مردم نباشد هیچ دلیل منطقی ندارد. اما در واقع نمی توان چنین تعریف و توضیحی را ارائه داد (حداقل براساس قوانین ما) آنها را با عناوینی همچون خدمتگزار مخاطب قرار داد؛ زیرا ماهیت موقعیت او به نحوی نیست که از کسی دستور بگیرد یا هرگاه لازم شد برکنار گردد. پادشاه بریتانیای کبیر از کسی اطاعت نمی کند با تمام افراد باید فرد فرد و گروه گروه از وی تبعیت کرده و نسبت به او وفاداری احساس نمایند. قانونی که نه تملق و چاپلوسی و نه اساعه ادب نسبت به پادشاه را نمی پذیرد، وی را خدمتگزار ما نمی داند بلکه او را «پادشاه فرمانفرما» می نامد. ما نیز آموخته ایم زبان ساده قانون را به کار بریم و به مواعظ این گونه

افراد گوش فرانهیم.

به دلیل این که او ملزم به اطاعت کردن از ما نیست بلکه این ما هستیم که باید قانونی را که در او نمود یافته اطاعت کنیم. لذا قوانین ماسعی نداشته اند که او را خدمتگزاری معرفی نمایند که تا حدودی دارای مسئولیت است. در هیچ کجای قوانین ما به چشم نخورده است که پادشاه منتخب دارای همان مسئولیت ها و ویژگی های یک خدمتگزار باشد. از این لحاظ وی متمایز از اعضای مجلس عوام و مجلس لردها نیست که از لحاظ قابلیت های عمومی نمی توان آنها را به خاطر کارهای شان مورد مؤاخذه قرار داد، هر چند نظر انجمن انقلاب این است که با اتخاذ موضعی مخالف با ما اعلام دارد که «شاه کسی نیست مگر اولین خدمتگزار مردم، که توسط خود مردم در رأس امور قرار گرفته و در برابر مردم مسئول است»

اگر اجداد ما برای تأمین آزادی خود، دولت را تضعیف می کردند اکنون چنین شهرت و آوازه آنان فراگیر نبود؛ اگر با سر در گم کردن مردم در زمینه حکومت و قدرت حرفی نداشتند نامی از آنان در عرصه تاریخ بر جای نمی ماند، این افراد باید مشخص دارند که افرادی که شاه را برای شان خدمتگزار و مسئول معرفی کرده اند چه کسانی هستند. آنگاه من دلایل قانونی برای آنها ارائه خواهم کرد که ثابت می نمایند شاه چنین وضعیتی ندارد.

موضوع خلع پادشاه از حکومت که چنین موضوع بحث و مشاجرات این افراد واقع شده است بدون اعمال زور قابل اجرا نیست. لذا این مسئله حالت جنگ و نزاع را به خود خواهد گرفت و از وضعیت قانونی خارج خواهد شد. زبان و ابزار اجرای قانون قوای نظامی هستند و دادگاه ها بدون وجود صلاح و امنیت در جامعه کاری از پیش نخواهند برد. انقلاب سال ۱۶۸۸ طی یک جنگ عادلانه و بر حق به وقوع پیوست و تنها موردی بوده است که طی آن جنگی داخلی صورت گرفت که توجیه شده بود. مسئله خلع پادشاه از حکومت یا چنان که این افراد می گویند، «برکناری پادشاه» همیشه یک مسئله اساسی در نظام مملکتی بوده و هست و در چارچوب قانون قرار نمی گیرد. چون این مسئله را برای تحریک عموم مطرح نکرده اند. لذا نباید به جوانب آن دامن زد. تعیین حدود و ثغور اطاعت و سرکشی، کار بسیار مشکلی است و نمی توان به روشنی این حدود را مشخص نمود. با یک ماده قانونی ساده یا یک رویداد ساده نمی توان این کار را انجام داد. اگر بدون هرگونه تفکر دولت ها را تحقیر کرده و آنها خوار بشمریم با آینده تلخی مواجه می شویم که در گذشته آن را تجربه کرده ایم. هنگامی که وضعیت چنین اسفبار است، ماهیت این معضل، راه درمان آن را به کسانی که واجد شرایط برخورد با این وضعیت بحرانی، مبهم و ناخوشایند هستند نشان می دهد. زمان، ضرورت و تحریک درس هایی را که باید بدهند می دهند. عقلا با توجه به اهمیت مسئله تصمیم می گیرند، افراد تندخو با حساسیت تصمیم می گیرند؛ افراد بلند نظر با نوعی تنفر و انزجار از سوء استفاده از قدرتی که در دست افراد نالایق است تصمیم می گیرند؛ اما بدون توجه به این که این حق محفوظ است یا خیر، انقلاب آخرین اقدامی است که به آن متوسل می شوند.

سومین حقی که در Old Jewry به آن اشاره رفته است حق «تشکیل حکومتی برای خود» می باشد که انقلاب حداقل پشتیبانی و حمایت را از آن چه به صورت سنتی و چه به صورت اصولی و در مقایسه با دو اصل پیشین، به عمل آورده است. انقلاب به منظور حفظ قوانین، آزادی ها و نیز قوانین گذشتگان ما در خصوص انتخاب پادشاه که تنها پناه قانون و آزادی های ماست صورت پذیرفت. اگر مایل هستید از روح قوانین ملی ما و نیز سیاست هایی که در آن دوران حاکم بودند آگاهی پیدا کنید هر دوی این موضوعات را در

تاریخ انگلستان، در گزارشات، در لوایح پارلمانی، نشریات پارلمان جستجو کنید نه در مجالس و عظم و خطابه Old Jewry یا در مباحث بعد از شام اعضای انجمن انقلاب. در Old Jewry عقاید دیگر و زبانی دیگر را خواهید یافت. چنین ادعایی به همان اندازه که فاقد استدلال است لازم است باعث ناراحتی ذهن افراد نیز می شود. تنها وجود این تفکر و ایده در انسان مبنی بر ایجاد یک دولت جدید کافی است که ما را از تنفر و ترس سرشار سازد. در زمان انقلاب و در حال حاضر آرزوی ما این بوده و هست که تا می توانیم از پدران خود چیزی به ارث ببریم. بر این اساس ما سعی داشته ایم کوچکترین خللی در این اصل مهم وراثت وارد نشود. تمام اصلاحاتی که تاکنون به عمل آمده اند به اصل احترام به گذشته و گذشتگان توجه داشته اند؛ و من امیدوارم و حتی می توانم بگویم متقاعد شده ام، که در اصلاحات و تحولاتی که در آینده رخ خواهند داد توجه لازم به گذشته مبذول گردد.

اولین و قدیمی ترین تحول و دگرگونی تاریخ انگلستان Magna Charta¹ می باشد. یکی از بزرگان و عظم و خطابه در انگلستان سر ادوارد کوک² است. وی به همراه مردان بزرگی که وی را تا بلکستون³ همراهی نمودند سعی داشتند اثبات نمایند که در زمان های گذشته در انگلستان آزادی وجود داشته است. آنان در تلاش بودند که اثبات نمایند منشور قدیمی موسوم به Magna Charta که توسط شاه جان⁴ تصویب شد با منشور دیگری که به تصویب هنری اول⁵ رسیده بود ارتباط داشته و هر دوی اینها چیزی بیشتر از تأیید اصولی که از ازمینه پیشین در قوانین این سرزمین وجود داشته اند نیستند. در حقیقت این افراد بسیاری اوقات درست می گویند ولی نمی توان گفت آنچه که می گویند همیشه صحت دارد؛ اما اگر در برخی موارد حتی وکلا و حقوقدانان هم مرتکب اشتباه شوند صحت گفته من بیشتر تأیید می شود زیرا جذابیت و گیرایی گذشته را نشان می دهد، گذشته ای که ذهن تمام وکلا و قانونگذاران ما و ذهن تمام مردمی را که وکلا و قانونگذاران سعی در متأثر ساختن آنها داشته اند به خود مشغول داشته است. گذشته ای که نشان دهنده سیاست ثابت بریتانیا در توجه به مقدس ترین حقوق و امتیازات ملت یعنی سلطنت موروثی می باشد.

در قانون مشهور چارلز اول، موسوم به «دادخواست بحق»⁶ پارلمان به شاه می گوید «رعایای تو این آزادی را به ارث برده اند» و امتیازات آنها را براساس اصول انتزاعی «حقوق انسان ها» نمی داند، بلکه آنها را حق مردم انگلیس می شمارد که از پدران خود به ارث برده اند. سلدن⁷ و سایر عالمانی که این «دادخواست بحق» را تهیه کردند، تقریباً با تمام نظریه های کلی در مورد «حقوق انسان ها» که در کلیساهای انگلیس یا در محافل مختلف فرانسه مطرح می شوند آشنایی داشتند. آنان به همان اندازه از این مسائل آگاه بودند که دکتر پرایس و دوستش با آن آشنا بودند. اما بنا به دلایلی، آنها عنوان مطلق و ثبت شده جانشینی موروثی را بر تمام عناوینی که برای انسان عزیز هستند ترجیح دادند. آنها این عنوان را بیشتر از عنوان مبهم و گنگ «حق» که میراث قطعی آنها را لگدکوب ارواح خبیث و نزاع طلب می کرد می پسندیدند.

همین سیاست در مورد سایر قوانینی که برای حفظ آزادی های ما از آن زمان تاکنون وضع شده اند اعمال می گردد. در بند اول قانون مشهور ویلیام و مری، موسوم به «اعلامیه حقوق»، مجلسین عوام و لردها سخنی

۱. به Magna Charta که به سال ۱۲۱۵ در آکسفورد چاپ شده است رجوع کنید.

2. Sir Edward Coke.
3. Black Stone.
4. King John.
5. Henry I.
6. Petition of Right.
7. Selden.

مبنی بر «حق ایجاد حکومتی برای خود» بیان نمی‌دارند. حتماً توجه می‌کنید که تمام تلاش آنها حفظ قانون، دین و آزادی است که مدت‌هاست در این مملکت وجود داشته‌اند و اخیراً در معرض خطر قرار گرفته‌اند. با به کارگیری بهترین وسایل جهت ایجاد تشکیلاتی به منظور حفظ دین، قانون و آزادی از گزند تحولات مجدد، آنها تمام مطالب خود را با بحث در مورد یکی از این وسایل شروع می‌کردند. در حله اول آنها باید چنان رفتار کنند که اجداد آنها در چنین مواقعی رفتار کرده و حقوق و آزادی‌های خود را مطالبه می‌کردند. اجداد آنها در گذشته اعلام می‌کردند که تمام حقوق فردی و اجتماعی که ذکرشان رفته حقوق و آزادی‌های مسلم مردم این سرزمین می‌باشند.

ملاحظه می‌کنید که از منشور Magna Charta گرفته تا اعلامیه حقوق، در همه موارد، سیاست واحدی که در قوانین این کشور به چشم می‌خورده است اعلام این مطلب بوده که این آزادی‌ها به سبب آن‌که از جانب پدران ما به ما رسیده‌اند و قرار است به نسل بعدی منتقل گردند از ضروریات زندگی ما هستند. به این ترتیب قوانین ما در عین تنوع در اجزا و قسمت‌های مختلف، یکپارچه باقی خواهند ماند. ما تاج و تختی داریم که موروثی است؛ ما صاحب عناوین اشرافی می‌باشیم که موروثی هستند؛ دارای مجلس عوام و نیز مردمی هستیم که امتیازات، افتخارات و آزادی‌هایی می‌باشند که از نسل‌های پیش از خود به ارث برده‌اند.

به نظر من این سیاست حاصل تفکری عمیق یا تأثیر شادی‌بخش دنباله‌روی از طبیعت است که خود نوعی خرد بدون تعق و بالاتر از آن می‌باشد. میل به تغییر و تحول معمولاً نتیجه حماقت طبع و محدودیت دیدگاه‌هاست. مردم به آینده و نسلی بعد که به گذشته و نسل پیش از خود توجهی ندارند دل نمی‌بندند. علاوه بر این، مردم انگلستان می‌دانند که ایده سلطنت موروثی حفظ سلطنت و انتقال آن را تضمین می‌نماید بدون این‌که اصل پیشرفت و اصلاح را نادیده بگیرد. این ایده اکتساب مقام سلطنت را آزاد می‌سازد اما این اکتساب را با نوعی امنیت همراه می‌نماید. مزایایی که یک دولت از قبل این ایده‌ها به دست می‌آورد برای همیشه با آن همراه است. براساس یکی از سیاست‌های قانونی که از طبیعت الگو گرفته است می‌توان دولت و حقوق انحصاری را ایجاد، حفظ و انتقال داد. درست به همان صورت که می‌توان با مال و جان خود نیز مبادرت به انجام چنین کاری نمود. قوانین سیاسی، مایملک، مواهب خداوندی نیز به همین شکل به سوی ما روان می‌شوند. نظام سیاسی ما در ارتباط منطقی و متقاری با نظم موجود در جهان دارد. این نظام همچنین با شکل وجودی که یک کلیت که از اجزای قابل انتقال تشکیل شده است متقارن می‌باشد. در این کلیت با بهره‌گیری از عقل و فهمی شگفت‌انگیز، مرموزترین نژاد بشری شکل گرفته است. در این نژاد افراد در یک زمان پیر، میانسال یا جوان نیستند، بلکه این افراد در نوعی استمرار غیرقابل تبدیل به سوی زوال، انحطاط، نوآوری و پیشرفت ابدی در حرکت هستند، لذا با رعایت روش‌های طبیعی در ماهیت فعالیت‌های دولت، در آنچه که اصلاح می‌کنیم کاملاً به نوگرا، نیستیم. در آنچه که از گذشته حفظ می‌کنیم تحجر کامل نداریم. بر این اساس و براساس اصول ذکر شده دنباله‌رو پدران خود باشیم. خزانه‌های عتیقه‌شناسان راهنمای ما نخواهند بود بلکه روح قیاس فلسفی راهگشای ما می‌باشد. در انتخاب جانشینی موروثی، ما چارچوب نظام سیاسی خود را با نوعی روابط خونی (نسبی) همراه ساخته‌ایم و بدین ترتیب قوانین کشور را در برابر روابط داخلی خود مستلزم ساخته‌ایم. در این انتخاب روابط خانوادگی را به عنوان مینا و اصل قوانین مملکتی به کار برده‌ایم.

با توجه به طرح تطابق قوانین با طبیعت و با استمداد از غرایز دقیق و قوی آن برای تقویت زمینه استدلال‌های ناقص و اشتباه‌پذیر خود، می‌توان به منافع و مزایایی که سلطنت موروثی برای آزادی‌های ما

خواهد داشت پی برد. روح آزادی که گویی اغلب در حضور ارواح گذشتگان قوم فعانیت دارد و به خودی خود منجر به هرج و مرج و افراط می‌گردد، بانوعی تعدیل ناخوشایند همراه می‌شود. ایده وراثت نسبی در ما نوعی غرور و فخر ملی به وجود می‌آورد که از اساعه ادب نسبت به کسانی که از لحاظ امتیازات خانوادگی در مقام نخست جای دارند جلوگیری می‌نمایند. به این ترتیب آزادی ما یک آزادی اصیل خواهد بود. این آزادی دارای جنبه‌های حیرت‌آلا و حیرت‌انگیزی است. این آزادی دارای گذشته و پیشینه‌ای برجسته است. این آزادی وضعیت و مشخصات خاص خود می‌باشد. ما براساس این اصل که طبیعت به ما می‌آموزد به ابناء بشر احترام نهیم، برای قوانین داخلی خود نیز احترام قائلیم. ما به افراد مختلف براساس سن و سال آنها و براساس تبار و طایفه‌ای که به آن تعلق دارند احترام می‌نهیم. تمام فیلسوفان نمی‌توانند بهتر از روشی که ما جهت حفظ آزادی‌های منطقی و انسانی خود اتخاذ کرده‌ایم ارائه دهند. ما تشریح امتیازات و آزادی‌های خود بیشتر به طبیعت خود توجه داشته‌ایم تا تفکر و بیش از توجه به قلب به ابداع و نوآوری توجه داشته‌ایم.

اگر میل داشته باشید می‌توانید از آنچه ما انجام دادیم بهره گرفته و به آزادی خود اعتبار بدهید. با وجود این که شما مستمر نبودند ولی از اذهان نیز خارج نگشتند. درست است که قانون اساسی شما، در هنگامی که شما هیچ اختیاری نداشتید، از نقص و نارسایی رنج می‌برد، اما شما تمام زیرساخت و بنیان‌های یک وضعیت متعالی را داشتید. به عبارت دیگر، شما دیوارها و پی یک قطعه مجلل را داشتید. شما می‌توانستید مبادرت به تعمیر دیوارهای آن قلعه کرده یا بر روی پی همان بنا، بنای جدیدی بسازید. قانون اساسی شما قبل از آن که تکمیل گردد به تعلیق افتاد. اما شما عناصر یک قانون اساسی را به بهترین شکل در اختیار داشتید. دولت‌های پیشین فرانسه دارای اجزائی بودند که در جامعه شما به وضوح به چشم می‌خورد. شما در فرانسه تمام آن ترکیب و تضاد منافع را داشتید. عمل و عکس‌العمل دولت‌های فرانسه از لحاظ طبیعی و سیاسی دارای چنان ماهیتی بودند که می‌توانستند از جدال بین نیروهای مغایر با یکدیگر، نوعی هماهنگی ایجاد نمایند. این منافع متضاد که شما آن را در قوانین گذشته خود و نیز در قوانین فعلی ما ناپسند می‌دانید می‌توانید ما را از نتیجه‌گیری عجولانه دور سازند. آنها بحث و مذاکره یک موضوع اختیاری نمی‌دانند بلکه به آن به عنوان یک ضرورت می‌نگرند؛ آنها تمام تغییرات راناشی از حصول توافق می‌دانند که به طور طبیعی منجر به اعتدال می‌گردد؛ آنها حالاتی را خلق می‌نمایند که مانع از تغییر و تحولات تلخ، شدید، نسنجیده و نامحدود گردیده و از عملی شدن آن دسته از اعمال نسنجیده‌ای که ماهیتی اختیاری دارند برای همیشه جلوگیری می‌کنند. به واسطه تنوع اعضا و منافع، آزادی‌های عمومی به اندازه‌های تضمین شده هستند که در نظام‌های مختلف دیدگاه‌های متفاوتی بیان می‌گردد، در حالی که اگر همه این تشکیلات با از میان رفتن سلطنت از بین برود. آنگاه هیچ یک از قسمت‌ها نمی‌توانند از سطح و مرحله‌ای که در آن قرار دارند فراتر روند.

شما تمام این مزایا را در دولت‌های قدیمی خود داشته‌اید اما به نحوی عمل کردید که گویی هیچ‌گاه جامعه مدنی را تجربه نکرده‌اید و باید همه چیز را از اول شروع کنید. اما شما آغاز خوبی نداشتید زیرا شما با تحقیر کردن و ناچیز شمردن همه چیزهایی که به شما تعلق داشت شروع کردید. گویی تجارتنی را آغاز کردید بدون این که سرمایه‌ای برای آن فراهم آورده باشید. اگر نسل قبل از شما دارای گذشته افتخارآمیز و درخشانی نبود احتمالاً آنها را به فراموشی می‌سپردید و به نسل‌ها و اجداد بسیار قدیمی تر خود افتخار می‌کردید. تحت تأثیر تفکرات واهی نسبت به آن اجداد، ذهن شما گذشتگان را بدون توجه به وضعیت فعلی، معیار کاملی از عقل و آگاهی فرض می‌کرد و به این ترتیب پا به پای این الگو رشد می‌کردید. اگر به

گذشتگان و اجداد خود احترام بگذارید در حقیقت به خود احترام گذاشته‌اید. شما تا قبل از سال آزادی و انقلاب یعنی سال ۱۷۸۹، مردم فرانسه را مردمی متعلق به گذشته فرض نمی‌کردید و آنها را بیچارگانی دون پایه و زیون نمی‌دانستید. به قیمت افتخارات خود حتماً دلایلی را به سبب چندین نمونه از نابه‌هنجاری‌هایی که مسبب آن بودید ارائه خواهید نمود. زیرا شما نمی‌خواهید شما را گروهی برده‌تنها و در بند بدانند که ناگهان از بند و سلول‌رهایی یافته‌اند. شما دلایلی را ارائه خواهید تا از رسوایی ناشی از نادیده گرفتن آزادی که شما با آن بیگانه و ناآشنا نبودید رهایی یابید. دوست عزیز من، آیا اولی‌تر نبود که تصور سایر ملل نسبت به علت فرانسه این باشد که شما ملتی هستید مهمان‌نواز و دلاور که در طی زمان‌های طولانی حس پابندی، وفاداری و افتخار وجه مشخصه شما بوده است. تصویری که من خود بالشخصه در مورد ملت فرانسه دارم؛ آیا بهتر نبود جریان امور بر وفق مرادتان نبود ولی بنده طبایع تنگ‌نظرانه و پست خود نبودید؟ آیا بهتر نبود در فعالیت‌های صادقانه‌ای که انجام می‌دادید به اصل روح عمومی توجه می‌داشتید و درک می‌کردید که در ادای احترام به پادشاه خود، در واقع به مملکت خود احترام می‌گذارید و وطن خود را می‌پرستید؟ اگر از این‌که نکته مطلع بودید که بیش از گذشتگان خود دچار وهم و خیالی دروغین شده‌اید و در صدد بر می‌آید که امتیازات گذشته خود را با توجه به تاریخ گذشته خود و افتخارات کنونی زنده نگاه دارید یا اگر به روشنی عمل می‌کردید و به قوانین گذشتگان و اسلاف خود به دیده احترام می‌نگریستید و به ملت همسایه خود در انگلستان توجه می‌داشتید که اصول و الگوهای قوانین عرفی اروپا را با وضعیت فعلی خود وفق داده و آنها را اعمال می‌کند - اگر همه این موارد را رعایت می‌نمودید - می‌توانستید الگوهای تازه‌ای از خرد و خردمندی به جهانیان ارائه دهید. شما با اعمال این حرکات آزادی را در چشم صاحبان فکر و اندیشه در میان ملل جهان آسیب‌پذیر ساختید. اگر نشان می‌دادید که آزادی نه تنها تطبیق‌پذیر است بلکه به هنگامی که دارای چارچوب منطقی باشد به کمک قانون و اجرای قانون می‌آید می‌توانستید مایه‌های شرم‌ساری و سرافکنندگی استبداد و استبدادگران را فراهم آورید. شما می‌توانستید به روش‌های صحیح و سودمندی را اتخاذ نمایید. شما دارای تجارت شکوفایی هستید و می‌توانستید با استفاده از تجارت خود این امر را تسریع دهید. شما دارای قوانینی آزاد، سلطنتی مقتدر، ارتشی منظم، روحانیونی اصلاح‌طلب و دارای احترام نجبا و اشراف‌زادگانی بودید که می‌توانستند شما را به سوی سعادت رهنمون باشند. شما دارای مردمی بودید که می‌توانستید این اشراف و نجبا را الگوی خود قرار دهند. شما دارای مردمی کوشا، قانع و فرمانبرداری بودید که فراگرفته بود که شادی موجود در نیکی و احسان را در هر شرایطی شناخته و جستجو نماید. در این نیکی و احسان برابری انسان‌ها نهفته است. اما در سایر مضامین، ایده‌های غنط و انتظارات بیهوده انسان را در مشکلات زندگی سرگردان می‌سازند و فقط می‌توانند نابرابری‌هایی که هیچ‌گاه از میان نمی‌روند تشدید کنند. شما گذشته‌ی سرشار از شادمانی و افتخار را در برابر چشمان خود می‌دیدید که و رای بسیاری از موضوعاتی هستند که حتی در تاریخ جهان وجود دارند. ولی شما به انسان‌ها نشان دادید که مشکلات برای انسان خوب هستند و او را می‌سازند.

آنچه را که به دست آورده‌اید برشمارید. ببینید از آن همه تفکرات افراطی و تند چه به دست آورده‌اید که رهبران شما به خود اجازه می‌دهند تمام گذشتگان و تمام معاصران، خود و حتی خود را تحقیر نمایند. با اتخاذ این رویه ملت فرانسه بیش از هر ملت دیگری به متضرر شده است. فرانسه دچار فقر و جنایت شده است. فرانسه افتخارات خود را فدای منافعش کرده است. اما همین منافع را نیز رها ساخته تا مگر بتواند

افتخارات خود را به ابتذال بکشد. تمام ملل دیگر، ساختار یک دولت جدید یا متحول ساختن یک دولت قدیمی را با ارائه مجموعه‌ای از شعائر یا اعتقادات دینی شروع کرده است. تمام ملل دیگر بنیان آزادی مدنی را در شرایط بحرانی و در نظام‌هایی که سخت‌گیری را به نهایت رسانده‌اند بنا نهاده‌اند. فرانسه هنگامی که اعتبار سلطنت را خدشه‌دار ساخت موجبات بی‌بند و باری سبانه در رفتار و بی‌اعتقادی در دین و اعمال را فراهم آورد. پیامدهای ناخوشایند تباهی را، که آفات ثروت و قدرت هستند، چنان در میان طبقات مختلف جامعه رواج داده است که گویی تبلیغ‌گر و نمایاننده مزایا و منافع اجتماعی است و این خود یکی از اصول جدید مساوات در فرانسه است.

پیمان‌شکنی رهبران فرانسه، سبب بی‌اعتباری مشاورت‌های دربار پادشاه گردیده و مانع از انجام بحث و بررسی‌های لازم در مورد موضوعات مستدل آنها شده است. فرانسه سبب ترویج عقاید و نظرات مبهم و گنگ استبدادی گردیده است و سبب شده است که پادشاهان مرعوب اعتبار موهوم سیاستمداران اخلاقی گردند. شاهان کسانی را که به آنها توصیه می‌نمایند به مردم اعتماد و افر داشته باشند براندازنده تاج و تخت می‌دانند و به آنان به عنوان توطئه‌گرانی که هدف‌شان به نابودی کشاندن سلطنت است. به گمان پادشاهان این خائنین آنان را ترغیب می‌کنند که مجموعه‌ای از افراد جسور و بی‌اعتقاد را در قدرت شریک سازند. تنها همین نکته (اگر سایر موارد را نادیده بگیریم) می‌تواند فاجعه‌ای عظیم برای شما و برای تمام بشریت باشد. به خاطر آورید که پارلمان پاریس^۱ به پادشاه فرانسه گفت در گردهم آوردن دولت‌ها نباید از چیزی واهمه داشته باشد مگر از شور و حرارت مفرط آنها در حمایت از تاج و تخت سلطنت. بله، این افراد باید مواظب خود بوده و در انظار ظاهر نگردند. این افراد باید نقش خود را در تباهی سلطنت و مملکت همیشه فرایاد داشته باشند. چنین اظهارات پرحرارتی می‌توانند قدرت حاکم در جامعه را دچار رخوت سازند. می‌توانند سبب حضور آن در فعالیت‌های پر مخاطره و سیاست‌های تازه گردند. این اظهارات پرحرارت می‌توانند سبب غفلت از آن دسته از تمهیدات، آینده‌نگری‌ها و اقدامات احتیاطی گردند که متمایزکننده خیرخواهی از حماقت گردند، که بدون آنها هیچ کس نمی‌تواند تأثیر دولت یا آزادی را لمس نماید. به همین دلیل، آنها داوری علاج دردهای کشور آلوده به زهر می‌بینند. آنها شاهد بوده‌اند که ملت فرانسه با خشم، تند، جسارت علیه پادشاهی متین و در عین حال قانونی شوریدند و در این راه چنان شود و حرارتی نشان دادند که حتی در میان مللی که علیه غیرقانونی‌ترین یا خونخوارترین حاکمان شوریده‌اند مشاهده نشده است. مقاومت آنها به مصالحه تبدیل شد، شورش آنها ناشی از امنیت بود و خشم آنها متوجه کسی شد که شفقت، مهربانی و مصونیت را به ارمغان آورده بود.

این مسئله، امری غیرطبیعی است. اما سایر مسائل سیر طبیعی خود را طی کردند و طبیعی به نظر می‌آیند: قوانین منسوخ شدند، دادگاه‌ها تغییر یافتند. صنعت دچار رکود شد، تجارت در حال افول بود، درآمدها تقلیل می‌یافتند و مردم دچار فقر گردیدند، کلیسا به تاراج رفت و دولتی شکل نگرفت. هرج و مرج داخلی و نظامیگری قانون رایج در مملکت شد، هر آنچه انسانی و الهی بود قربانی اعتبارات پوچ عمومی شد که رکود ملی از تبعات آن بود و از همه مهم‌تر اوراق بهاداری که در واقع بر فقر و بیچارگی می‌افزودند و اخیراً از سوی قدرت تازه تأسیس شده انتشار یافته بودند به عنوان پول رایج در سراسر کشور رواج یافتند و جای پول رایجی را که برای صیانت اقتصادی مملکت به کار می‌رفت گرفت.

1. Parliament of Paris.

آیا تمام این مسائل وحشتناک لازم بودند؟ آیا این مسائل نتایج اجتناب‌ناپذیر تقلاي بیهوده وطن پرستان مصممی بود که برای رسیدن به ساحل آرامش و آزادی باید از میان آتش و خون عبور کنند؟ نه، به هیچ وجه چنین نبود. ویرانه‌های کنونی در فرانسه که در هر کجا به چشم آیند احساسات را جریحه‌دار می‌کنند ناشی از جنگ‌های داخلی نیستند. این ویرانه‌ها یادگارهای ناراحت‌کننده اما آموزنده‌ای از اعمال‌نظرهای عجولانه و ناآگاهانه در زمانی است که صلح و آرامش به بهترین وجهی در مملکت مشهود هستند. این ویرانه‌ها، ناشی از وجود یک قدرت بی‌ملاحظه و گستاخ هستند زیرا این قدرت نیرویی را در مقابل خود نداشت و مقابله‌ناپذیر بود. افرادی که مرتکب چنین جنایاتی شده‌اند و در حق جامعه و اجتماع چنین ظلمی را روا داشته‌اند در مسیر حرکت خود با هیچ نوع مقاومتی مواجه نشده‌اند و اگر هم مقاومتی مشاهده شده بسیار ناچیز بوده است. حرکت آنها بیشتر نظیر حرکت یک نیروی پیروز بوده است تا نیرویی که عازم جنگ است. قبل از آنها افراد دیگری از همان گروه آن مسیر را طی کرده بودند و همه چیز را قبلاً ویران نموده بودند. آنها در راه مملکتی که به ویرانیش کشاندند حتی قطره‌ای از خون خود را نثار نکردند. آنان در راه آن دسته از آرمان‌های خود که دارای تبعاتی بودند هیچ نوع از خودگذشتگی نشان ندادند. اما شاه خود را در بند کشیدند هموطنان و همشریان خود را به قتل رساندند و هزاران انسان لایق و خانواده شایسته را ناراحت و گریان کرده و در فقر و تنگدستی غرق نمودند. بی‌رحمی‌های آنها ناشی از ترس نبود. این بی‌رحمی‌ها ناشی از احساس امنیت کامل در خیانت به کشور، غارت و چپاول، تجاوز به عنف، قتل و ترور، کشتار و آتش‌سوزی در سرزمینی که آنها در قبضه کنترل خود داشتند بود.

این‌گزینش غیراجباری، این انتخاب اهریمنی، بدون توجه به ترکیب مجمع ملی^۱، کاملاً توجیه‌ناپذیر هستند. منظور من توجه به قوانین رسمی مجمع ملی که در حال حاضر کاملاً استثنای پذیر هستند، نمی‌باشد بلکه توجه به مواد و مفاهیمی است که شالوده آن را تشکیل می‌دهند و دارای عواقبی هستند که ده‌ها هزار بار بیش از تشریفات و تعارفات موجود در جهان می‌باشد. اگر ما هیچ شناختی از این مجمع، به جز عنوان و وظیفه آن نداشته باشیم، هیچ رنگ و ترکیبی نمی‌تواند چنین تصویر قابل احترام و تحسین برانگیزی از مجمع ارائه دهد. در این وضعیت ذهن افراد کاوشگر که تحت تأثیر چنین تصویر بهت‌آوری است، در محکوم نمودن مواردی که دارای بدترین جنبه‌ها نیز هستند تعلل کرده و دچار شک و تردید خواهد شد. این افراد به جای این که مقصر باشند بیشتر مرموز به نظر می‌آیند. اما هیچ اسمی، هیچ قدرتی، هیچ وظیفه‌ای، هیچ نهاد غیرطبیعی نمی‌تواند مردانی را بسازد که یک سیستم اعمال قدرت را ایجاد نمایند. همه موارد یادشده فوق فقط می‌توان انسان‌هایی را ایجاد نمایند که خداوند، طبیعت، آموزش و عادات زندگی آنها مقدر و میسر ساخته‌اند. مردم نمی‌توانند به ظرفیت‌های بالاتر از این حدود نائل آیند. شرافت و حکمت می‌توانند از انتخاب‌های آنان باشند، اما این انتخاب‌ها نمی‌توانند هیچ یک از این دو مفهوم را به کسانی که مدنظر آنهاست انتقال دهند، آنان برای نائل آمدن به چنین قدرت‌هایی دخالت طبیعت و آینده‌نگری اندیشه را در کنار خود ندارند.

بعد از آن که فهرست افرادی را که برای Tiers Etat برگزیده شده بودند مطالعه نمودم، دیگر هیچ یک از کارهایی که آنها بعداً انجام می‌دادند برایم تحیرآور نبود. در میان آنها برخی صاحب منصبان و برخی دانشمندان به چشم می‌خوردند؛ اما حتی یک نفر از آنها دارای تجربه عملی در اداره مملکت نبودند. بهترین

1 National Assembly.

آنها فقط مردان نظر و نظریه پردازی بودند، اما این افراد هر که باشند، این قاطبه ملت هستند که شخصیت خود را شکل می دهند و در نهایت خود باید مسیر خود را تعیین نمایند. در تمام گروه ها و دسته ها، آن افرادی که راهبری و راهنمایی می کنند تا حدودی باید پیروی نیز بنمایند. آنها باید توجه داشته باشند که طرح ها و نظراتی که ارائه می دهند با سلیقه، استعداد و خلق و خوی کسانی که تحت رهبری و هدایت آنها قرار دارند تطابق داشته باشد؛ بنابراین اگر یک گروه از لحاظ اجزاء ضعیف و فساد باشد، هیچ چیز همچون درجات بالای شرافت و عزت نفس، نمی تواند مانع از آن شود که انسان های مستعد که در جهان پراکنده هستند به ابزارهای برای طرح های پوچ و بی مغز تبدیل گردند، هرچند شرافت و عزت نفس به ندرت جهان به چشم می خورد و به همین دلیل در محاسبات مختلف وارد نشده و چندان مهم جلوه نمی دهند، اگر به جای آن حد غیر معمولی شرافت و عزت نفس امیال شیطانی و نوعی عظمت فریبنده و ظاهری سبب فعالیت آنها گردد، در نهایت قسمت ضعیف شده که در ابتدا تطابق با آن صورت می پذیرد. نمونه و ابزاری برای طرح های آنها تبدیل می شود. در این حرکت های سیاسی، رهبران باید مدیون غفلت و بی خبری افرادی باشند که به هدایت آنها مشغولند. از سوی دیگر دنباله روان این رهبران نیز باید خود را تسلیم انواع طرح های ارائه شده از رهبران بنمایند.

برای تضمین وجود فکر و اندیشه در طرح هایی که رهبران در هر یک از اجتماعات و گروه ها ارائه می دهند، آنها باید به کسانی که تحت رهبری و هدایت آنها هستند احترام گذاشته و احتمالاً تا حدودی نیز از آنها بیمناک باشند. اگر قرار باشد از راهبر و راهنما تقلید کورکورانه صورت نپذیرد، هدایت شوندگان باید نه به عنوان یک قضاوتگر، بلکه به عنوان یک بازیگر واجد شرایط باشند؛ آنها باید قضاوتگرانی باشند که از وزن و قدرت طبیعی برخوردار باشند. هیچ چیزی نمی تواند عملکرد مستمر و معتدل را در چنین گروه ها و اجتماعاتی تضمین نماید. مگر این که افراد تشکیل این گروه ها از لحاظ وضعیت مالی و زندگی، تحصیلات و ویژگی هایی که سطح شعور آنها را افزایش و گسترش می دهد در وضعیت مطلوبی قرار داشته باشند، در ملاقات با رهبر فرانسه^۱ نکته جالب توجهی که ذهن مرا به خود مشغول داشت دوری شدید وی از روش های قدیمی بود. من دریافتم که نمایندگان گروه سوم^۲ حدود ۶۰۰ نفر را شامل می شوند. آنها از لحاظ تعداد با نمایندگان سایر گروه ها مساوی بودند. اگر هر یک از این گروه ها، عملکردی جداگانه داشتند، تعداد نمایندگان به جز آن که هزینه ها را بیشتر می کرد، هیچ اهمیتی نداشت. اما هنگامی که روشن شد که این سه گروه به یک گروه تبدیل می گردند سیاست ها و تأثیرات متعدد این نمایندگان بر شمار مشخص گردید. هر نوع کم توجهی به دو گروه موجب قدرت یافتن گروه سوم می شود.

در حقیقت تمام قدرت مملکت در دست گروه سوم قبضه شد. لذا ترکیب متناسب آن ارزش و اهمیتی بسیار پیدا کرد.

دوست عزیز، به بحث و حیرت من بیانندیش هنگامی که دریافتم بخش بزرگی از افراد مجمع (اکثریت افرادی که حاضر بودند) حقوقدان و عالم به مسائل حقوقی بودند. این مجمع، از قضاوت شناخته شده ای که به کشورشان به سبب علم، عاقبت اندیشی و کامل بودن متعهد بودند تشکیل نشده بود؛

اعضای مجمع را دادستان ها تشکیل نمی دادند این اعضا اساتید دانشگاه ها نیز نبودند؛ بلکه این افراد عمدتاً افرادی پست، غافل بدون تفکر و تنها افراد آلت دست در حرفه ویژه خود بودند. البته در این میان

1. States General of France.

2. Third Estate.

استثناهایی هم به چشم می خورد، اما اکثر آنها را وکلای ناشناخته، قضات ناشناخته محلی، وکلای عمومی در مناطق روستایی، دفترداران، کشیشان و... بودند. از لحظه ای که فهرست این افراد را خواندم می توانم بگویم به وضوح هر آنچه را که اتفاق می افتاد از قبل می دانستم.

میزان اعتبار و احترام یک حرفه، معیار و میزانی جهت شاغلان آن حرفه است. سجایای فردی وکلای مختلف هر چه باشد، که بدون شک در بسیاری از این افراد به چشم می خورد، در آن دولت نظامی هیچ نوع منطقی به اندازه والاترین و بالاترین آنها اعتبار ندارد. آن دسته از افراد دارای مناصب ارزشمند و معتبر هستند که در کنار مشاغل عالیه دارای گذشته خانوادگی پرافتخار و درخشانی بوده و از قدرت و اقتدار برخوردار گشته اند. این نوع مناصب مورد تکریم و احترام فراوان واقع می شوند هر چند دارای کوچک ترین هیبت و عظمتی نباشند. مرتبه بعدی چندان از ارزش و اعتبار برخوردار نبود و از حداقل شهرت و هنگامی که سخن از تفویض اشتها بهره مند بود هنگامی که سخن از تفویض قدرت عالی به چنین کسی به میان می آید، باید به عواقب این تفویضات به افرادی که معمولاً حتی توجهی به خویشتن ندارند توجه داشت؛ افرادی که هیچ ویژگی ندارند و نمی توانند اعتدال و میانه روی و اعمال احتیاط آمیز را برتابند. افرادی که از در اختیار داشتن این قدرت بیش از هر کس دیگری متعجب خواهند شد. چه کسی می تواند ادعا نماید که این چنین افرادی که به طور ناگهانی و چنین با شور و حرارت از رده های پایین اجتماع بالا آمده اند مفتون و فریفته چنین احترام و تکریمی نخواهند شد؟ چه کسی می تواند تصور کند افرادی که طبیعتاً جسور، بی پروا، نکته سنج، فعال، تند مزاج و مشوش هستند به شرایط مبهم گذشته و ظاهر فریبی های بی فایده باز گردند؟ چه کسی می تواند شک کند که آنان حاضرند به هر بهایی حاضر نیستند از دنبال کردن منافع شخصی خود دست بردارند؟ این امر حادثه ای نبوده که مبتنی بر شانس و احتمال باشد. این موضوع امری اجتناب ناپذیر بود، امری لازم بوده و در ماهیت اشیا ریشه دارد. این افراد اگر ظرفیت و توان آن را نداشته باشند که در هدایت و رهبری کوشش کنند باید در هر طرحی که می تواند قانون را تکامل بخشد حضور داشته باشند؛ این امر می تواند راه دستیابی به مشاغل عالی و پرطمطراق و در تحت هر تغییر و تحولی که در کشور صورت می گیرد هموار می سازد؛ و نیز راه رسیدن به ثروت، مخصوصاً به هنگام نقل و انتقالات اموال و دارایی ها به هنگام این گونه تحولات برای آنها باز می باشد. آیا انتظار می رفت که باید به ثبات مایملک و سرمایه توجه می داشتند؟ مایملک و سرمایه ای که وجودش اغلب منوط به فراهم آمدن شرایطی بود که خود آن شرایط سبب شک، ابهام و تزلزل در مورد ملک و سرمایه می گشتند. اهداف آنان با تعالی شان، تعالی می یابد، اما خلق و خواها و عادات شان و نحوه به انجام رساندن طرح های شان همواره ثابت خواهند ماند.

بسیار خوب! اما این افراد باید به طرق دیگری تعدیل و تحدید گردند، طرقی که عاقلانه تر و متفکرانه تر هستند. آیا این افراد باید مرعوب قدرت خارق العاده و عظمت حیرت آور مثنی ساده لوح که فاقد سواد خواندن و نوشتن بوده و نیز تعداد خیلی از تجار مجرب و ذی نفوذ که حدود آگاهی های آنها از دایره محل سپرده گذاری ها و شماره حساب های شخصی شان فراتر نمی رود گردند. نه به هیچ وجه چنین نیست. هر دو گروه فوق، سازمان یافته تر از آن هستند که تحت تأثیر شبهات و القانات حقوقدانان و وکلا قرار گیرند. با توجه چنین تناسب خطرناکی، تمام مملکت باید تحت تسلط و حاکمیت آنها باشد. بخش قابل توجهی از دانشکده پزشکی به دانشکده حقوق ملحق گردید. در فرانسه دانشکده پزشکی نیز همانند دانشکده حقوق از ارزش و اعتبار زیادی برخوردار نبود. لذا، اساتید آن باید ویژگی های افرادی را داشته باشند که با حس مقام و

منزلت بیگانه می‌بودند. اما با فرض این که آنان به صورت رایج مدارک تحصیلی و مقام و موقعیت خود را به دست می‌آورند. این نکته را نباید از ذهن دور داشت که در کنار تخت بیماران و انجام مراقبت‌های لازم از بیماران بیمارستانی، نمی‌توان دانشگاهی برای تربیت سیاستمداران و قانون‌گذاران تشکیل داد. سپس نوبت به فروشندگان سهام و صاحبان سرمایه رسید که، تحت هر شرایطی و به هر قیمتی علاقه وافر در خرید زمین داشتند. افراد دیگری نیز به این افراد پیوستند که وجه مشخصه آنان این بود که کمترین آگاهی و علاقه‌ای نسبت به منافع کشور بزرگی چون فرانسه نداشتند و اعتنایی به ثبات هیچ یک از نهادهای موجود در مملکت نمی‌کردند؛ اینان آلت دست و ابزاری بیش نبودند و قدرت اعمال نظر و عقیده‌ای را نداشتند. ترکیب Tiers Etat در مجمع ملی این چنین بود و در آن کوچک‌ترین نشانه‌هایی از آنچه که ما آن را مصالح طبیعی سرزمینی^۱ یک کشور می‌نامیم به چشم نمی‌خورد.

ما می‌دانیم که مجلس عوام بریتانیا بدون این که درهای خود را بر روی نظرات سازنده افراد در هر گروه بر طبقه‌ای بسته باشد. بنا به دلایلی کافی و منطقی از تمام دیدگاه‌ها و نظرات بهره می‌جوید و افراد و شخصیت‌های سرسناش از لحاظ مقام، تبار، تحول به صورت موروثی یا اکتسابی، استعداد‌های پرورش یافته برجستگی‌های نظامی، مدنی و سیاسی مورد نیاز کشور در آن عضویت دارند. اما با فرض این مطلب (که البته فرضی محال است) که مجلس عوام انگلستان دارای ترکیبی بود که تشابهاتی با Tiers Eta داشت آیا تحمل آن وضعیت ممکن بود و آیا می‌توان بدون هیچ نوع حول و هراسی به آن اندیشید؟ قصد ندارم، خدای ناکرده به حرفه مقدسی که وظیفه آن اجرای عدالت است توهین و بی‌احترامی کرده باشم، اما هنگامی که به تکریم افرادی می‌پردازم که دارای وظایفی هستند و سعی در مستثنی ساختن آنها از دیگران دارم. نمی‌توانم برای خوشایند آنها سخنی خلاف واقع بگویم. آنان از لحاظ سرشت و طبیعت مطلوب و سودمندند؛ اما آنان در صورتی که اکثریت را تشکیل دهند می‌توانند مضر و زیان آور باشند. برتری و تفوق آنان در وظایف منحصر به خود، برای دیگران هیچ نوع قید و شرطی به وجود نخواهد آورد. نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که هنگامی که انسان‌ها بیش از حد در دایره عادات حرفه‌ای و ذهنی خود گرفتار می‌آیند و زمان زیادی را در آن محدوده شغلی و حرفه‌ای می‌گذرانند، آنان هرچه بیشتر ناتوان شده و توانایی‌های خود را از دست می‌دهند و فاقد توانمندی نور، دانش بشری، تجربه در امور مختلف، ارائه دیدگاهی جامع و مرتبط در زمینه انواع منافع پیچیده خارجی و داخلی که در نهایت همگی در شکل‌گیری پدیده کثیرالجنبه دولت نفش دارند می‌شوند.

با این حال اگر مجلس عوام بریتانیا دارای ترکیبی کاملاً حرفه‌ای و آکادمیک بود، چنین مجلسی که در محدوده تنگ موانع، قوانین، اصول و رویه‌ها گرفتار آمده و متأثر از مجلس لرد‌ها نیز می‌باشد و هر لحظه از ادامه حیات آن منوط به خواست پادشاه می‌باشد و هرگاه لازم بدانند آن را موقتاً تعطیل کرده یا متحلل می‌نمایند. چه قدرتی خواهد داشت؟ حقیقت آن است که قدرت مجلس عوام چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم قدرت عظیمی است و مدت‌های مدید نیز می‌تواند این عظمت و روح این عظمت را برای خود نگاه داشته و حفظ کند. قدرت مجلس عوام انگلستان در هنگامی که کمترین محدودیت‌ها بر آن اعمال گردد. در مقایسه با قدرتی که اکثریت اعضای مجمع ملی فرانسه دارند همچون قطره‌ای در برابر دریا [اقیانوس] است. این مجمع از زمان حدوث انقلاب و تغییر اوضاع تاکنون هیچ گونه قاعده مهم، اصل

1. Natural Landed Interest.

محدودکننده یا مبنای مشخصی جهت محدود کردن و مهار نمودن قدرت و اختیاراتش در مقابل خود نداشته است. به جای پیروی کردن از یک قانون مشخص و معینی آنان اقدام به وضع قوانینی می‌کردند که با طرح‌های شان مطابقت داشته باشد. هیچ چیز در آسمان و زمین نمی‌تواند به اندازه قدرت کنترل و سلطه برای آنها مفید باشد. افکار، احساسات و طبایعی که می‌توانند حاکمیت یک قانون مشخص اقدام به وضع قوانین جدید نمایند و حتی می‌توانند قوانین یک مملکت بزرگ را به طور کلی تغییر دهند چگونه باید باشند؟ اما گاهی اوقات انسان‌های کوتاه بین کارهایی می‌کنند که هیچ آن را انجام نمی‌دهد. در چنین مملکتی که قدرت لازم جهت اهداف نامشخص و مشخص نشدن هیچ التزامی ندارد، تباهی اخلاق و تقریباً عدم تناسب انسان با وظایف و عملکردهایش ترسناک‌ترین حادثه و پیامدی است که انتظار می‌رود در زمینه تدبیر امور مملکتی و مردمی با آن روبه‌رو شد.

با توجه به ترکیب ایالت سوم^۱ در چارچوب اصلی آن، به بررسی نمایندگان روحانی و دینی پرداختیم. در آنجانب مشخص گردید که به حفظ و امنیت اموال عمومی یا توانایی نمایندگان در جهت اعاده حقوق مردم، توجه اصولی مبذول نگشته است. آن انتخابات به نحوی برگزار شده بود که گویی گروهی از کشیشان ساده روستایی برای بحث و بررسی در مورد موضوع بسیار حساس و خطیر طرح ساماندهی نوین یک کشور گرد آمده‌اند. اینان افرادی بودند که جز در قالب عکس و تصویر از مملکت چیزی نمی‌دانستند. اینان افرادی بودند که از جهان چیزی نمی‌دانستند جز مناطق محدود در اطراف ناشناخته و دورافتاده خود؛ اینان افرادی بودند که از فقر شدید رنج می‌برد و نمی‌توانستند به اموال و دارایی‌ها چه مادی و چه معنوی با چشمی غیر از چشم حسد بنگرند. در میان آن افراد، بودند بسیار کسانی که به خاطر کمترین و ناچیزترین سهمی که ممکن بود از غارت و چپاول نصیب‌شان شود، هر کاری انجام می‌دادند هر چند در نهایت چیزی به آنها نمی‌رسد. این کشیشان به جای این که به عنوان وزنه‌ای برای توازن قوا عمل کنند به ابزار و آلتی برای کسانی تبدیل شدند که در موضوعات مربوط به روستای خود از آنان یاری می‌جستند. آنها دقیق‌ترین و کامل‌ترین افراد نوع خود نبودند که بتوانند با تکیه بر درک و فهم ناقص خود بتوانند اعتماد مردم را جلب کنند؛ اعتمادی که با توجه به رابطه طبیعی آنها با حوزه فعالیت‌شان و مردمی که در آن حوزه زندگی می‌کنند به آنان این اختیار را می‌داد که در مورد تغییر پادشاه تصمیم بگیرند. خواست اکثریت و نیز قدرت و نفوذ آن باند اغفال‌گردد.

Tievsetat شدت غفلت، جسارت و نیل به غارت و چپاول را چنان تقویت کرد که هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر آنها را نداشت. افراد تیزیین و با هوش از همان ابتدا متوجه می‌گردند که اکثریت اعضای PiersEtat به همراه هیئت نمایندگی روحانیون با دنبال کردن طرح نابود سازی و از میان بردن طبقه اشراف، در نهایت در خدمت طرح‌های افرادی قرار می‌گیرند که در همان سطح اجتماعی آنها قرار دارند. این افراد با نابودسازی و تحقیر نظم و ترتیب و مراتب خود منبع مالی مطمئنی برای تأمین نیازهای پیروان و دنباله‌روان خود به دست خواهند آورد. برای آنها هدر دادن و از بین بردن آنچه که موجب شادمانی دنباله‌روان دوستان‌شان می‌گردد کار مشکلی نیست. این افراد عموماً به سبب نوعی غرور و نخوت و نیز به دلیل این که ذهنی مشوش ناخرسند دارند وضعیت و موقعیت خود را ناچیز می‌شمارند.

از اولین نشانه‌های یک میل خودخواهانه و شیطانی این گونه افراد، بی‌احترامی و قیحانه به عظمتی است که آنان نیز به همراه دیگران در آن شریکند. قرارگرفتن در تقسیم بندی‌های اجتماعی و احترام‌گذاردن به

1 Third Estate

دسته و گروه‌های کوچک اجتماعی که فرد به آن تعلق دارد. اولین اصل (و زیربنایی) دلبستگی‌های اجتماعی است. این مرحله اولین گام در جهت حب وطن و دوست داشتن نوع بشر است. منافع ناشی از ترتیبات اجتماعی متوجه کسانی می‌شود که آن ترتیبات و گروه بندی‌ها را تشکیل داده‌اند و چون هیچ کس آنها سعی ندارد با اعمال خشونت آنها را توجیه نماید مگر انسان‌های فاسد و ناسالم، لذا می‌توان گفت فقط خائنین هستند که به خاطر منافع خود بر سر آنها معامله می‌کنند.

در زمان ناآرامی‌های داخلی در انگلستان (من نمی‌دانم که آیا شما نیز چنین ناآرامی‌هایی را در مجمع ملی خود تجربه کرده‌اید یا خیر) افرادی چند، نظیر ارل هولاند^۱ که سبب بذل و بخشش‌های سخاوتمندانه پادشاه به آنها و خانواده‌های‌شان، نوعی انزجار و تنفر عمومی نسبت به تاج و تخت را در میان مردم سبب گشته بودند، به صف ناراضیان و شورشیان پیوستند، به شورش علیه وضعی پرداختند که خود مسبب اصلی آن بودند. اینان افرادی بودند که در تغییر سلطنتی که برخی از آنها موجودیت و برخی از آنها تمام قدرت و ثروت خود را مدیون آن بودند کوچک‌ترین تعللی روا نداشتند. اگر برای مهار کردن خواسته‌های افراطی این افراد قواعدی وضع گردد یا سایرین نیز این اجازه را داشته باشند که در آنچه آنها مرتکب شده و مورد تجاوز قرار داده‌اند شرکت نمایند. آنگاه کینه و حسد نیز به خصائص نکوهیده آنان اضافه گشته و خلأ کوچکی که در اذهان حریص آنها وجود دارد با کینه و حسد پر می‌گردد. این افراد به سبب تأثیرات ناشی از پیچیدگی‌های احساسات تند خود دچار نوعی سردرگمی گشته‌اند، قدرت تعقل و استدلال‌شان با مشکلاتی مواجه شده است؛ اینان دیدگاهی وسیع و پیچیده اتخاذ می‌کند که برای دیگران توجیه‌ناپذیر و برای خودشان فاقد قطعیت است. آنان در تمام جهات امیال غیراصولی خود را در مهار نظم و سلسله مراتب اجتماعی می‌بینند. در این ابهام و سردرگمی تمام این امیال غیراصولی فزونی یافته و به نحوی ظاهر می‌گردند که گویی آنان را حد و مرزی نیست.

هنگامی که افراد صاحب منصب تمام تفکرات و تصورات مربوط به جاه و جلال را فدای میل و آرزویی می‌کنند که هدف مشخصی نداشته و کارهای بی‌ارزش را برای مقاصد پست و بی‌ارزش انجام می‌دهند، همه چیز آنها بی‌ارزش و فرومایه خواهد شد. آیا وضعیتی شبیه آنچه که هم اکنون در فرانسه به چشم می‌خورد و پدیدار نخواهد گشت؟ آیا این امر تبعات شرم و ناخوشایندی در پی نخواهد داشت و منجر به نوعی پستی در تمام سیاست‌های اتخاذ شده و نوعی گرایش به ناچیز شمردن و تحقیر کردن، ابهت و عظمت افراد و نیز مملکت نخواهد شد؟ انقلاب‌های گذشته توسط افرادی صورت می‌پذیرفت و هدایت می‌گشت که علی‌رغم سعی و تلاش‌شان در ایجاد تغییر و تحول در مملکت، آمار و خواسته‌های‌شان را با تکریم و احترام به مردمی که آرامش از آنها سلب شده بود محقق می‌ساختند. آنها بسیار بلندنظر بودند. هدف آنان تغییر قوانین و مقررات کشور بود و به هیچ وجه در فکر به نابودی کشاندن کشورشان نبودند. آنان مردان بزرگی بودند که در عرصه فعالیت‌های کشوری و لشکری هوش و ذکاوت سرشاری داشتند و هرچند نام‌شان رعب و وحشت نیز ایجاد می‌کرد ولی فخرزمان خود بودند. آنان همانند معامله‌گران یهودی نبودند که می‌خواستند با بره جریان انداختن پول‌های تقلبی و اوراق بی اعتبار در ارائه راه حلی جهت مشکلاتی که خود باعث و بانی آن بودند از یکدیگر پیشی بگیرند. تعریف و تمجیدی که از یکی از بزرگ‌ترین و بدترین مردان تاریخ انگلستان (کرامول)^۲ توسط یکی از شاعران آن عصر را که از اقوام وی نیز بوده است، نشان

1. Earl of Holland.

2. Cromwell.

می‌دهد. برنامه او در جهت ذیل به آمال و اهدافش چه بود و در حقیقت او تا چه حد در این زمینه موفق عمل کرد.

به موازات اوج‌گیری تو، در کشور نیز اوج گرفت. وقتی تو دگرگون‌کننده عرصه مملکت باشی جای هیچ نگرانی نیست.

تو عرصه این کشور را دگرگون ساختی همچون خورشید صبحگاهی. که آرام و بی‌صدا سایه سیاه شب را نابود می‌سازد.*

این اخلاص‌گران چندان شبیه افرادی که قدرت را به عنوان جایگاه طبیعی خود در جامعه غصب کرده بودند رفتار نمی‌کردند. عروج و ترقی آنان سبب تنویر و زیبایی جهان می‌شد. آنان با تحت‌الشعاع قرار دادن رقبای خود بر رقبا فائق می‌آمدند. دستی که همچون روحی ویرانگر کشور را دچار تشنج و تشنگ نمود به قدرت و توانی دست یافت که سبب ناراحتی‌هایی برای کشور شد. من نمی‌خواهم (خدای ناکرده) بگویم که فضائل این افراد را باید وسیله‌ای جهت خنثی نمودن اثر یا آثار جنایت‌هایی دانست که مرتکب گشته‌اند؛ هر چند این فضائل و خوبی‌ها تا حدودی از آثار سوء جنایات و شرارت‌های آنان می‌کاست. همان‌طور که گفتیم کرامول چنین وضعیتی داشت. تمام افراد خاندان گایس^۱، کند^۲ و کلینیس^۳، نیز چنین بودند. دیچلیو^۴ نیز در زمانی که آرامش بر همه جا حکمفرما بود. روح ناآرامی را برانگیخت و جنگی داخلی را شروع کرد. هنری چهارم^۵ و سولی^۶ نیز، هر چند افرادی متفاوت بودند و به دلایلی منطقی‌تر و اصولی‌تر گام در این راه نهادند، سبب بحران‌های داخلی شدند. این نکته بسیار جالب توجه است که چگونه فرانسه در چنین فرصت اندکی توانست از طولانی‌ترین و هولناک‌ترین جنگ داخلی که تا آن زمان در میان ملل جهان رخ داده بود. خلاصی یابد. به راستی چرا چنین بود؟ دلیل آن این بود که علی‌رغم قتل‌عام‌ها و کشت و کشتارهایی که حادث شده بود فکر و اندیشه را در فرانسه به مسلخ نفرستاده بودند. احساس عظمت و بزرگی، احساس غرور، احساس بزرگی و رقابت هنوز از میان آنان رخت برنسته بود. برعکس این احساسات تحریک شده و بیشتر برانگیخته می‌گشتند. سازمان‌ها و نهادهایی کشور نیز هر چند دچار تشنگی گشته بودند ولی به حیات خود ادامه می‌دادند. تمام نشان‌ها افتخار و شرف، تمام مدال‌ها و تمام وجوه ممیزه باقی ماندند. اما سرگردانی و سردرگمی کنونی در فرانسه، اصل زندگی را مورد تهاجم خود قرار داده است، در کشور شما هر که در وضعیتی به سر برد بر اساس اصل تکریم و احترام با او برخورد نمود چیزی جز بی‌احترامی و بی‌توجهی مشاهده نمی‌نماید و نمی‌تواند هیچ احساسی از زندگی داشته باشد مگر نوعی خشم و ناراضی ناشی از تحقیر شدن و ناچیز شمرده شدن. اما باید توجه داشت که این نسل به سرعت جای خود را به نسل بعدی خواهد داد. نسل بعدی نجبا و بزرگان فرانسه خصوصیات پیشه‌وران، دلقک‌ها، رباخواران و یهودیانی خواهد بود که معمولاً در سطح آنان و گاهی اوقات در مقام آقا و ارباب نجبا عمل خواهند نمود.

دوست عزیز، باور بفرمایید که آنانی که تلاش دارند تساوی را برقرار سازند هرگز موفق نخواهند شد. در

* با توجه به این که ترجمه یک شعر نمی‌تواند به درستی وزن و آهنگ آن را به زبان مقصد انتقال دهد توصیه می‌شود برای درک بهتر مفهوم شعر به متن اصلی آن رجوع گردد. (مترجم).

1. Guise.
2. Conde.
3. Colignis.
4. Richelieus.
5. Henry the Forth.
6. Sully.

تمام جوامعی که متشکل از شهروندان مختلف هستند که برخی از این شهروندان باید در رأس قرار گیرند. کسانی که می‌خواهند مساوات را برقرار سازند فقط ترتیب طبیعی امور را تغییر داده و برهم می‌زنند. آنان سعی دارند آن قسمت از بنای اجتماع را که اصولاً باید در پی و اساس بنا به کار رود در ایوان آن به کار برند. انجمن دوزندگان و دروگران که مثلاً جمهوری پاریس از آن متشکل شده است. با اعمال بدترین انواع شدت عمل‌ها و خشونت‌ها نیز نمی‌توانیم وضعیت مطلوب خود را تحمیل کنیم.

صدراعظم فرانسه^۱ در مراسم آغاز به کار دولتش بالحنی خطیب مآبانه گفت که تمام مشاغل و حرفه‌ها قابل احترام و تکریم هستند. اگر منظور وی صرفاً این بوده که هیچ حرفه شریفی نکوهیده نیست چیزی بیش از حقیقت نگفته است. اما اگر منظور وی این بوده که هر شغلی شریف بوده و سزاوار تکریم و احترام می‌باشد، لازم می‌بینیم که برخی از تمایزات را اعمال نماییم. حرفه آرایشگری یا شمع‌سازی نمی‌تواند برای تمامی افراد اگر چنین کسانی به طور فردی یا گروهی اجازه حکمروایی و فرمانروایی بیابند مملکت دچار رنج و محنت خواهد شد. در چنین حالتی تصور شما این است که بر ضد تعصبات خود عمل می‌کنید، ولی حقیقت این است که شما با طبیعت در حال جنگ هستید*.

نمی‌توانم به طور قطع بگویم که آیا این کتاب چنانکه کلیسای گالیکی^۲ مدعی است کتابی اصیل و متداول است یا چنانکه در اینجا مدنظر است کتابی است جعلی و ساختگی اما به شما اطمینان می‌دهم که در این کتاب توجه زیادی به احساسات و واقعیت‌ها مبذول گشته است.

دوست عزیزم، من تصور نمی‌کنم شما فردی سفسطه‌جو و ایرادگیر یا فردی بی‌روح و یکنواخت باشید کخه برای هر مشاهده یا احساس کلی نیاز به تشریح حرج و تعدیل‌هایی داشته باشید که بنا به حکم عقل باید در کلیه طرح‌های عمومی که افراد منطقی ارائه می‌دهند لحاظ گردد. شما نباید تصور کنید که خواست و آرزوی من این است که قدرت، نفوذ و تمایزات را در محدوده خون، نام‌ها و عناوین و القاب محدود سازم. نه دوست عزیز، به هیچ وجه این گونه نیست. هیچ قید و شرطی برای وجود دولت نمی‌توان ارائه داد مگر شرافت و عقل، چه به صورت واقعی و چه به صورت فرضی. هر جا این شرایط فراهم آیند، در هر کشوری در هر شرایطی یا هر شغل حرفه‌ای و با هر کسب و کار راه سعادت انسان‌ها را هموار می‌سازند.

وای بر کشوری که دیوانه وار و لاابالی وار از آگاهی‌ها و محسنات افراد مختلف در زمینه‌های داخلی، نظامی یا دینی که برای کمک به بهبود و رفاه جامعه اهدا شده‌اند بهره نمی‌جوید و هر آنچه را که برای گسترش بزرگی و عظمت در کشور شکل گرفته است بر سرنوشتی نامعلوم و تاریک دچار می‌سازد.

وای بر آن کشوری که که سطح آموزش پایین، تنگ نظری و مشاغل و مناصب پست و پایین رابه عنوان بهترین وضعیت برای حکمرایی فرض می‌کنند و همه چیز باید بدون ذره‌ای بی‌تفاوتی برای تمامی افراد روشن باشد. هرگونه دور تسلسل؛ هرگونه انتصاب برحسب شانس و اقبال؛ هرگونه انتخاب براساس دسته‌بندی و دور تسلسل نمی‌تواند به صلاح دولتی باشد که بار موضوعات مختلفی درگیر است. زیرا آنان

1. Association of Tailors and Carpenters.

* Ecclesiasticus, فصل ۳۸، آیه‌های ۲۴ و ۲۵ «فرد هنگامی در شخص دانا تجلی می‌یابد که فراغت بیشتری داشته باشد، و کسی که مشغله کاری کمتری دارد و به فرد دست می‌یابد، چگونه کسی که همیشه مشغول شخم زدن زمین و در حال کار کردن است فرد را در می‌یابد؛ کسی که گاوان نر را برای شخم زدن به خدمت گرفته است؛ و به آنها سروکار دارد؛ کسی که همیشه سخن از گاوان نر و وضعیت آنان می‌زند؟».

آیه ۲۷: «بنابراین هر دروگر و کارگری که شب و روز تلاش می‌کند و غیره».

آیه ۳۳: «آنان را نباید طرف مشورت قرار داد و در مناصب و مقام‌های عالی نشانند: آنان نباید در مقام قضاوت بنشینند و نباید حکم قضاوت را بدانند؛ آنان نمی‌توانند قضاوت و عدالت را اجرا کنند و نیز هر جا سخن از حکایات قدیمی به میان می‌آید باید توجه شود که آنان حضور نداشته باشند».

آیه ۳۴: «اما آنان وضعیت جهان را چنان که هست حفظ می‌کنند».

2. Gallican Church.

هیچ گونه تمایل مستقیم و غیر مستقیم برای انتخاب این فرد با توجه به وظایف وی یا سازگار ساختن یکی با دیگری ندارند. سخن من این است که راه‌هایی از شرایط تاریک و مبهم و دست‌یابی به قدرت و عظمت نباید چنین سهل و ساده و چنین بدیهی باشد. اگر دستاوردهای نادر، نادرترین نادرها باشند، باید بعد از طی یک دوره آزمایشی حاصل آیند. افتخار را باید در بزرگی و عظمت جستجو کرد. اگر راه رسیدن به آن خوبی و احسان باشد باید به خاطر داشته باشیم که نیکی و احسان هنگامی صورت می‌پذیرند از مشکلات و دشواری‌های موجود آگاهی داشته باشیم.

هرآنچه که نمی‌تواند نمودن از توانایی‌ها و دارایی‌های خود باشد نمی‌تواند تصویر جامع و شاملی از دولت ارائه کند. اما از آنجایی که توانایی یک اصل جدی و فعال بوده و از آنجاکه دارایی نیز حالتی پوشیده و مستمر و ثانویه دارد. نمی‌تواند از غلبه و تسلط توانایی و قدرت درامان باشد مگر آن که در خود سمبل قدرت تسری یافته باشد. دارایی و ثروت باید صورت انبوه در یک جا گرد آید، در غیر این صورت نمی‌توان آن را حفظ نمود. ویژگی دارایی و ثروت که از اصول کسب و حفظ آن ناشی می‌شود، این است که به صورت نامساوی تقسیم گردد. انبوه دارایی و ثروت که سبب حسد و طمع دیگران می‌گردد باید از خاطر دور نگه داشته شود. پس در اطراف ثروت‌ها و دارایی‌های کوچک‌تر حفاظت‌ها و موانع طبیعی ایجاد می‌کنند. یک میزان مشخص ثروت و دارایی وقتی در میان افراد بیشتری تقسیم گردد نمی‌تواند همان کارایی را داشته باشد. به موازات توزیع آن در میان افراد مختلف، توانایی حفاظت از آن کمتر می‌گردد. در این توزیع ثروت و دارایی آنچه که به هر فرد رسیده به نظر خودش کمتر از آن چیزی است که وی از توزیع ثروت و دارایی دیگران در میان مردم انتظار داشته است. کسی که ثروت و دارایی چند نفر را غارت و چپاول می‌کند تنها بخش اندکی از آن را در میان افراد بسیاری توزیع می‌کند، اما این افراد بسیار هیچ‌گاه نمی‌توانند این محاسبات را انجام دهند و کسانی که آنان را در این چپاول راهبری می‌کنند هرگز چنین توزیع و تقسیمی را مدنظر نداشته‌اند.

قدرت جاودانه ساختن دارایی‌ها در خانواده‌هایمان یکی از ارزشمندترین و جالب توجه‌ترین واقعیات در مورد دارایی است و همین امر است که می‌تواند به وجود جامعه تداوم و استمرار بخشد. این امر سبب می‌شود که ضعف‌های مابه نفع اخلاقمان عمل کنند و حتی می‌تواند مال پرستی را به خیرخواهی و نیکوکاری مبدل سازد.

کسانی که دارای ثروت‌های خانوادگی و امتیازاتی که این ثروت‌های خانوادگی به همراه می‌آورند، از عوامل تضمین این تداوم و استمرار محسوب می‌شوند. در انگلستان مجلس عیان^۱ براساس همین اصل شکل گرفته است در این مجلس افرادی عضویت دارند که دارای ثروت‌ها و مناصب موروثی هستند و لذا سومین رکن هیئت مقننه را تشکیل می‌دهند و در نهایت تنها مرجع تصمیم‌گیری در مورد دارایی‌های بخش‌های مختلف خود می‌باشد. هرچند این ویژگی در مورد مجلس عوام چندان ضرورت ندارد ولی در واقع بخش اعظم اعضای آن را افرادی از این دست تشکیل می‌دهند.

این دارایی‌های عظیم در اختیار هر که باشند و آنها معمولاً در میان بهترین افراد یافت می‌شوند، در مملکت همانند وزنه تعادل عمل می‌کنند و آن را با ثبات نگاه می‌دارند. زیرا با وجود این که افراد پست و دون‌پایه ثروت موروثی و به تبع آن مقام و منصب موروثی را ستایش کرده و می‌پرستند، ولی نباید توجه

1. House of Peers.

داشت که در تفکرات تنگ و کوتاه بینانه فلسفی سعی گردیده تا کمترین توجهی به ثروت و مقام مبذول نگردد. برخی برجستگی‌های به حق و نظام یافته و برخی برتری‌ها که به اصل و نصب خانوادگی اطلاق می‌گردد غیر طبیعی نبوده و ظالمانه و نسنجیده نیز نمی‌باشند.

گفته می‌شود که منطقی است ۲۴ میلیون نفر باید بر ۲۰۰ هزار نفر تسلط داشته باشد. اگر مسئله و مشکل قوانین کشور جنبه‌های حسابی آنان باشد این گفته صحیح است. این نوع گفتمان در مورد مثلاً تیر چراغ برق مصداق دارد. اما در مورد انسان‌ها و افرادی که می‌توانند تعقل و استدلال کنند امر مسخره و مضحکی به نظر می‌رسد. خواست‌های اکثریت و منافع آنها اغلب مواقع با یکدیگر تفاوت دارد و این تفاوت‌ها هنگامی که آنها قصد ارتکاب اعمال شیطانی را دارند نمایان‌تر می‌گردند. دولتی که دارای ۵۰۰ وکیل و کشیش روستایی است برای حکومت ۲۴ میلیون نفر مناسب نیست. حتی اگر ۴۸ میلیون نفر آن را برگزیده باشند و حتی مناسب نیست که چنین دولتی توسط افراد ویژه اداره گردد زیرا این افراد قبلاً امتحان خود را در به دست گرفتن قدرت پس داده‌اند. در حال حاضر به نظر می‌رسد شما در همه زمینه‌ها از شاه راه طبیعی آن خارج گشته‌اید. در فرانسه داری حکومت نمی‌کند. البته توجه دارید که داری‌ها از بین رفته‌اند و آزادی منطقی و معقول موجودیتی ندارد. آنچه که فرانسه در حال حاضر دارد نوعی گردش اسکناس و قانون سهامداران است؛ آیا تصور می‌کنید که سرزمین فرانسه، که در حال حاضر با سیستم جمهوری متشکل از ۸۳ فرمانداری مستقل (و هر یک از این شهرداری‌ها از بخش‌های مختلفی تشکیل شده‌اند) موجودیت دارد، می‌تواند به عنوان یک پیکره واحد به حیات خود ادامه دهد و حکومتی واحد داشته باشد؟ هنگامی که مجمع عمومی وظیفه خود را به اتمام رساند در حقیقت خرابی و ویرانی را تکمیل نموده بود. این فرمانداری‌ها مدت طولانی به اطاعت از جمهوری پاریس ادامه نخواهند داد. آنها تحمل نخواهند کرد که جمهوری پاریس حکومت بر آنها و تسلط بر مجمعی که عنوان ملی بودن را یدک می‌کشد در انحصار خود داشته باشد. هر یک از آنها سهم خود را از کلیسامی طلبد و اجازه نخواهد داد این غنایم و مواهب و نیز حاصل کار و تلاش آنان در کشاورزی و صنعت صرف تن پروری‌ها و زرق و برق پرستی‌های جمهوری پاریس شود. آنان در این مورد هیچ گونه مساواتی را مشاهده نمی‌کنند. زیرا آنان برای دستیابی به برابری و مساوات بود که عهد خود را با پادشاه خویش و نیز قوانین قدیمی کشور خویش شکستند. در قانونی که آنان به تصویب رسانده‌اند هیچ شهر بزرگی (پایتخت) نباید وجود داشته باشد. آنان فراموش کرده‌اند که با ایجاد دولتی دموکراتیک در حقیقت کشور خود را تکه تکه کرده‌اند. فردی را که آنان اصرار دارند پادشاه بخوانند حتی یک صدم قدرت و توانایی را که برای متحد نگه داشتن این مجموعه‌ها لازم است ندارد. در واقع جمهوری پاریس تلاش دارد که فساد در ارتش و قوای مسلح را تکمیل نموده و حیات مجمع عمومی را به صورت غیر قانونی و بدون توجه به نظر مردم مختلف که در آن جا دارای نماینده‌ای هستند به عنوان ابزاری جهت استمرار استبداد و تفوق خود تداوم بخشد. جمهوری فرانسه سعی دارد با انتشار روزنامه‌ها و مجلات متعدد و قبضه کردن کلیه امور به انجام رساند؛ تمام این سیاست‌ها در نهایت با شکست مواجه می‌گردند درست به همان صورت که در حال حاضر با استفاده از زور اعمال می‌شوند.

اگر به جای وضعیتی که وعده آن را به شما داده بودند وضعیت شما به نحوی است که وصف آن رفت، در وجود خود این قدرت و خواست را نمی‌بینیم که به سبب انتخابی که کرده و موفقیتی که بعد از آن همه تلاشی به دست آورده‌اید تریک گویم. من به هر ملت دیگری نیز که که بر اساس این اصول و با چنین پیامدهایی

دست به تحول و دگرگونی می‌زد همین سخن را می‌گفتم. قضاوت در این زمینه را به کسانی وا می‌گذارم که بیش از من در امور مربوط به فرانسه آگاهی دارند و بهتر از دیگران می‌دانند که فعالیت‌ها و کارهای شما تا چه حد با دیدگاه‌های آنان سازگاری دارد. به نظر می‌رسد افراد انجمن انقلاب، که در عرض و ارائه تبریک‌ها و شادباش‌های‌شان بسیار سرعت عمل به خرج دادند براین باور باشند که اقدامات شما تا حدودی می‌تواند در مورد طرح‌های سیاسی مرتبط با فرانسه مفید و مناسب هستند. زیرا دکتر پرایس که با شور و اشتیاق زاندا الوصفی در این زمینه مطالعاتی انجام داده است، به مستمعین خود را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «من نمی‌توانم سخنان خود را بدون این که مطلبی را به شما یادآوری کنم که چندین بار به آن اشاره داشته‌ام؛ مسئله‌ای که احتمالاً در ذهن خود آن را پیش‌بینی نموده‌اید؛ موضوعی که ذهن مرا بیشتر از آنچه که بتوان اظهار داشت تحت تأثیر خود قرار داده است و آن مطلب چیزی نیست جز توجه به مناسب بودن زمان حال برای کلیه فعالیت‌ها و امور مربوط به مسئله آزادی».

با وجودی که کار جدید تا آنجایی امکان پیشبرد آن می‌رفت، اما گمان می‌کنم که چنین برخوردی برای هر انسانی تکان دهنده است مگر آن دسته از افرادی که فقط برای ایجاد ناآرامی و انقلاب ساخته شده‌اند. اما من نمی‌توانم به همین میزان بسنده نمایم. دوست عزیز، تحت تأثیر احساسات و تمایلات فطری خود و بدون ذره‌ای تأثیرپذیری از تصورات و تفکرات جدید، باید اعتراف کنم که مقام بالای افرادی که چنین گرفتار آمده‌اند و مخصوصاً خصوصیات بازماندگان خاندان شاهی، به همراه سن اندک کودکان خانواده سلطنتی که به واسطه طفولیت و معصومیت خود از سرنوشت شوم والدین خود بی‌اطلاع هستند، به جای این که موجب خرسندی باشد، کوچک‌ترین حساسیتی را نسبت به آن وضعیت غم‌انگیز بر نمی‌انگیزد.

من متوجه شدم که فرد عالی مقامی که موضوع اصلی سخنرانی این موعظه‌گر بود هر چند به توجیه خود می‌پرداخت، نمی‌توانست احساسات خود را در زمینه آن وضعیت رقت‌انگیز بروز ندهد. او به عنوان یک انسان نمی‌توانست جریحه دار شدن احساساتش را به سبب از دست رفتن مثلاً زن و فرزندان و محافظان باوفای خود، در حالی که در خون سرد خود می‌غلطیدند ابراز نماید. او به عنوان یک پادشاه از تغییر و تحول و دوری جستن مردم متمدن کشورش از پیشرفت و ترقی احساس ناراحتی می‌کرد و بیشتر از آن که به فکر خودش باشد ناراحت و وضعیت آنان بود. این موضوع چیزی از شکیبایی و بردباری وی نمی‌کاهد بلکه به افتخار و جنبه‌های انسانی او می‌افزاید. مایه تأسف عمیق است که اشخاصی این چنین در وضعیتی قرار دارند که مناسب ما نیست که فضائل و محسنات آنان به نیکی یاد کنیم.

من شنیدم و البته از این مسئله بسیار خرسند شدم، که بانوی بزرگی که این شخص در سخنان خود از وی انتقاد کرده است، آن روز و روزهای بعد را زندانی شدن خود و همسرش را تبعید شدن دوستانش و زخم زبان‌های این افراد را و تمام مصائب پیش آمده را با بردباری تحمل کرده است و در این رابطه به گونه‌ای عمل نموده است که با مقام و منزلت خانوادگی وی تناسب دارد دو نکته جالب توجه این است که می‌بینیم کسی که دچار رنج و محنت می‌گردد باید این رنج و محنت را تا آخرین نهایت آن متحمل شود. این بانوی عالی مقام احساسات بالا و والایی داشته است؛ و در خود احساس نوعی غرور می‌کند؛ و او در نهایت تمامی این مصائب را با موفقیت پشت سر گذاشت؛ و معتقد بود اگر قرار است سقوط کند و از بین رود ترجیح می‌داد که شخصی پست و فرومایه او را به این ورطه سوق ندهد.

۱۶ یا ۱۷ سال پیش بود که ملکه فرانسه رادر ورسای دیدم و مطمئناً در آن زمان متوجه شدم که در سراسر

جهان افرادی چون وی، انگشت شمارند، من او را می‌دیدم در ورای افق که وجودش باعث زینت و تزیین آن محیط می‌گشت. او همچون ستاره صبح می‌درخشید و پراز زندگی، عظمت و نشاط بود. آن از این انقلاب عجیب! و من چه سنگدل باید باشم که بتوانم بدون هرگونه احساسی در مورد آن صعود و سقوط غور کنم. اصلاً باور نمی‌کنیم او که از عاشقان پرشور، قدیمی و مؤدب به نیکی یاد می‌کرد باید اکنون سعی در اثبات بری دانستن خود از تهمت‌های وارده نماید؛ هرگز تصور نمی‌کردم که روزی فرارسد که وی در میان ملتی که مردان دلار، نجیب و شجاع دارد و دچار چنین مصائبی گردد. من تصور می‌کردم که برای انتقام گرفتن از کسی که کوچک‌ترین توهینی به او کرده است. باید ده‌ها هزار شمشیر از نیام برکشید. اما دوران شجاعت گذشته است و دوران سفسطه جویان، اقتصاد دانان و محاسبه‌گران فرار رسیده است و عظمت اروپا برای همیشه رخت بر بسته است. دیگر هیچ‌گاه آن احترام و وفاداری به جاه و مقام آن اطاعت‌گرو را می‌فرمانداری موقرانه را، آن تسلیم شدن قلبی را که حتی در مقام بندگی و سرسپردگی روح آزادی را زنده نگه می‌داشت. شاهد نخواهیم بود. افتخار غیر قابل‌ابتیاع زندگی، حامی از ملت‌ها، پرورش‌دهنده احساسات مردانه و حرکات شجاعانه در میان ما نیست. آن فرد حساس به اصول آن اسوه پاکدامنی که هر نوع بدنامی را چون زخمی‌کننده می‌دانست، آن که هر چه را نمی‌کرد به آن ابهت می‌داد؛ آن که در کمال جرأت بخشیدن به دیگران عداوت‌ها و دشمنی‌ها را تقلیل می‌داد؛ آن دیگر در میان ما نیست.

این احساسات و عقاید مختلط ریشه در اصول قدیمی شوالیه‌گری دارند و این اصول با وجودی که در حالات مختلف، مشکل‌های مختلفی به خود می‌گیرند در طی نسل‌های مختلف به حیات خود ادامه داده‌اند و حتی امروزه نیز وجود داشته و تأثیرگذار می‌باشند. اگر این اصول به طور کلی از میان روند، زبان‌های ناشی از ترس خیلی فراگیرتر و بیشتر از آن است و این همان چیزی است که ویژگی‌هایی را در اروپای امروزی مشاهده می‌کنیم. همین اصل است که اروپا را با دولت‌های مختلف متمایز ساخته است و همین اصل است که دولت‌های اروپا را از دول آسیایی و حتی دولت‌هایی که در زمان‌های بسیار دور و در دوران‌های درخشان تاریخی موجودیت داشته‌اند متمایز ساخته است. همین اصل بوده است که بدون خلط کردن رتبه‌ها و مقام‌ها، نوعی مساوات شرافتمندانه را در میان تمام طبقات اجتماعی خلق کرده است. همین اصل بوده که شاهان را تا حد ملازمین آنان تقلیل مقام داده و در برخی موارد این ملازمین را تا حد شوکت و پادشاهی ارتقاء مقام داده است. این اصل بدون اعمال زور یا بدون هیچ‌گونه مخالفتی شدت غرور و قدرت را کاهش داده است و پادشاهان را مجبور ساخته به خواست‌های اجتماع احترام بگذارند.

اما در حال حاضر همه چیز در حال تغییر است. تمام تصورات خوشایند که قدرت را متعادل و ملایم و فرمانبری را خالی از تعصب و جنبه‌های مختلف زندگی را هماهنگ می‌ساخت و نیز در سیاست احساساتی را دخیل می‌ساخت که زندگی شخصی را زیبا و لطیف سازد، همه و همه، در این امپراطوری نور و عقلی^۱ ادغام خواهند گشت. تمام جنبه‌های والای زندگی از میان خواهند رفت. تمام افکار فوق بشری، که از تصورات اخلاقی نشأت گرفته‌اند و در قلب انسان مأوا دارند و درک و فهم وی آن را برای پوشاندن نقص‌های ذاتی انسان لازم تشخیص داده و باید در وجود انسان به منصفه ظهور برسند، مفاهیم و تصوراتی پوچ و کهنه جلوه خواهند کرد.

1. Light and reason.

براین اساس، شاه جزء مردی بیش نبوده و ملکه نیز بیش از یک زن چیزی نمی‌باشد؛ بر طبق همین نگرش زن تنها یک حیوان است، حیوانی که در مرتبه‌ای بالا قرار ندارد. تمام احترامات و تکریم‌هایی که به زن روا می‌شود تنها ماجراهای عاشقانه و حماقت هستند. شاه‌کشی و پدرکشی و توهین به مقدسات افسانه‌ای بیش نبوده و خرافات جلوه می‌کنند و با از بین بردن سادگی رویه قضائی موجبات انحطاط آن را فراهم می‌آورند. کسی که شاه، ملکه، اسقف، یا پدر خود را می‌کشد تنها مرتکب یک قتل عادی شده است و اگر مردم از مزایای آن برخوردار گردند، نوعی آدم‌کشی قابل گذشت تلقی می‌گردند که نباید زیاد آن را مورد مذاقه قرار داد.

براساس این فلسفه و حشیانه و غیرانسانی، که زائیده ذاتی سرد و عقلی مخدوش است و برخی از هر نوع منطق و ظرافت می‌باشد، رعب و وحشت ناشی از قوانین وضع شده و ترس از سرپیچی از قوانین و احتمالاً منافعی که بر آنها مترتب است ضامن اجرای قوانین می‌گردند.

در دانشگاه‌های خود و در انتهای هر یک از مباحث چیزی نمی‌بینید جز چوبه‌های دار. هیچ چیز وجود ندارد که احساسات مردم جامعه را برانگیخته و به خود جلب نماید. براساس اصول این فلسفه مکانیکی، کشورها و نهادها هیچگاه نمی‌توانند در یک شخص نمود داشته باشند، تا بتوانند در ما عشق، احترام، دلبستگی، یا وابستگی ایجاد نمایند. اما آن نوع منطق و عقلی که احساسات مردم را از صحنه خارج می‌سازد نمی‌تواند جای آنها را با چیزی پر کند. این احساسات عمومی، به همراه رویه‌های اخلاقی، که برخی اوقات لازم و ملزوم یکدیگرند تکمیل کننده، متعادل کننده و نیز یاری دهنده قوانین هستند. اصولی را که یکی از بزرگان و منتقدان ادبی در مورد ساختار اشعار ارائه داده است در مورد دولت و حکومت نیز مصداق دارند: باید در میان هر ملت نوعی نظام رفتاری وجود داشته باشد که اذهان آماده از آن لذت برند.

برای کشورمان را دوست داشته باشیم باید کشور دوست داشتنی باشد.

اما قدرت، در هر یک از اشکال آن، با تکان‌ها و ضرباتی که رفتارها و ایده‌ها را به نابودی می‌کشند نابود نمی‌گردند؛ قدرت همیشه منابع و ابزارهای دیگری را بر حمایت خود پیدا می‌کند. غاصبان قدرت که به منظور تغییر نظام سنتی حکومت قدرت را در قبضه اختیار خود گرفته‌اند و اصول قدیمی را زیر پا نهاده‌اند قدرت با همان ترتیب و ترفندی حفظ می‌کنند که آن را به دست آوردند. وقتی روح وفاداری قدیمی که با آزادسازی شاهان، هم شاهان را و هم رعیت را از تبعات استبداد نجات می‌داد از خاطر انسان‌ها فراموش شوند، توطئه و کشت و کشتار فراگیر می‌شوند و آن دسته از عقاید تند و خشن سیاسی که برای لازم نگه داشتن قدرت در قبضه قدرت هر اقدامی را مجاز می‌شمرند رواج می‌یابد. شاهان به ظالمانی سیاسی تبدیل می‌شوند و رعیت و مردم به شورشیان و طغیانگرانی علیه اصول پذیرفته شده اجتماعی بدل می‌گردند. هنگامی که ایده‌ها و اصول سنتی زندگی از میان برداشته شوند، زیان‌های وارده را نمی‌توان برآورد کرد. به محض این که ایده‌ها و اصول قدیمی خود را کنار بگذاریم دیگر هیچ اصلی بر ما حاکم نیست و نمی‌توانیم مشخص کنیم که به کدامین سمت و سو در حرکت هستیم. بدون شک، اروپا در هنگامی که انقلاب فرانسه کامل شد در حال رشد و شکوفایی بود. این که چه میزان از آن پیشرفت و شکوفایی به رفتارها و رویه‌های قدیمی و سنتی ما وابسته بود به آسانی قابل برآورد و تخمین نیست؛ اما به دلیل این که چنین موضوعات و مباحثی در عمل بی‌تأثیر نبوده‌اند، باید فرض کنیم که عمل و کار آنها در کل سودمند و مفید به فایده بوده است.

ما همیشه سعی داریم به موضوعات به آن صورتی آنها را می‌بینیم بیندیشیم. بدون این که ذره‌ای به علل و

عوامل وقوع آنها به صورت و شکل موجود توجهی داشته باشیم. با قطعیت می توان گفت که رفتارهای ما، تمدن ما و تمام محسنات مرتبط با رفتار و تمدن، در دنیای اروپایی ما و دوران‌های متمدنی، مبتنی بر دو اصل و حتی نتیجه ترکیب آن دو اصل یا یکدیگر هستند: این دو اصل عبارتند از روح انسان^۱ و روح دین، نجبا^۲ و روحانیون، یکی به واسطه پیشه خود و یکی به واسطه حمایت از وی، آموزش و فراگیری را حتی در حادترین شرایط و در هنگامی که دولت‌ها درگیر بحران‌ها و آشوب‌های مربوط به خود بودند. زنده نگه داشتند. این یادگیری و فراگیری‌ها منافع و تبعات مثبت خود را برای نجبا و روحانیون به همراه داشتند و آنچه را که صرف این امر کرده بودند در اصل صرف گسترش ایده‌ها و باز نمودن افکار مردم می شد. جای خوشحالی بود اگر آنان اتحاد و همدلی خود را ادامه می دادند و موقعیت خود را حفظ می کردند. جای خوشحالی بود اگر یادگیری با آرزوها و امیال واهی به تباهی کشیده نمی شد و چه خوب می شد اگر یادگیرنده این میل و علاقه را در خود احساس می نمود که همیشه دانشجو و دانش پژوه بماند و خیال استادی و یاد دادن را از سر به در می کرد. یادگیری به همراه طرفداران و حامیان طبیعی اش در باتلاقی فرو رفت و لگدکوب سم اسبان گروهی پلید گردید.*

به گمان من اگر ادبیات جدید بیش از آنچه که همیشه به رفتارهای قدیمی و سنتی توجه داشته است توجه نشان دهد، سایر امور که برای ما دارای ارزش محسوب می شوند مورد توجه قرار می گیرند. حتی تجارت، بازرگانی و صنعت که خدایان سیاستمداران اقتصادی ما هستند، به احتمال زیاد پیامدها و تأثیراتی هستند که به عنوان اولین آرمان مورد توجه ما قرار می گیرند. این امور نیز به طور قطع تحت همان شرایطی شکوفا خواهند شد که یادگیری و فراگیری شکوفایی خود را کسب نمود. آنها نیز به همراه اصول طبیعی که در بطن خود دارند ممکن است روزی از میان بروند و به نظر شما خطر از بین رفتن همگی آنان در زمان حال محسوس و دور از انتظار نیست. هر جا که تجارت و صنعت برای ملتی ضروری به نظر رسند و روح نجابت و دینداری وجود داشته باشد، احساس نیاز به آنها ایجاد می شود؛ اما اگر بازرگانی یا هنر را از ملتی سلب کنیم تا ببینیم چگونه آن ملت می تواند بدون این اصول اساسی به حیات و زندگی خود ادامه دهد؛ چنین ملت خشن، نادان، وحشی و در عین حال فقیر و بینوا، فاقد و نومید از هر نوع دین، افتخار یا غرور و مایوس از حال و آینده چگونه ملتی خواهد بود.

امیدوارم شما به این سرعت به سوی آن شرایط ترسناک و ناخوشایند سوق داده نشوید. ظاهراً در تمام وقایع مجمع [ملی] و در تمام آنچه که اساتید آن اذعان می دارند. نوعی تصویر از فقر، خشونت و بی نزاکتی به چشم می خورد. آزادی آنها آزاد منشانه نیست. علم و دانش آنها غفلتی گستاخانه است و انسانیت شان و حسیگری و سببیت است.

هنوز مشخص نیست که آیا ما در انگلستان آن اصول و رفتارهای عالی و برجسته را که هنوز هم آثار زیادی از آن باقی است از شما اخذ کردیم یا برعکس شما آنها را از ما اخذ نمودید. اما به گمان من، این اصول را ما از شما اخذ کرده ایم. فرانسه همیشه کم و بیش اخلاق و رفتار افراد در انگلستان را تحت تأثیر خود قرار داده است و هنگامی که سرچشمه این امور (فرانسه) نتوانست به پویایی خود ادامه دهد امکان استمرار این

1. Gentleman.

2. Nobility.

• سرنوشت Condorcet و Baillay را که بنا بود در اینجا بدان اشاره ای شود مطالعه کنید. شرایط محاکمه و اعدام فرد اخیر را با این پیش گویی مقایسه کنید.

جریان از انگلستان یا سایر کشورهای اروپایی به فرانسه وجود نداشته است. به گمان من این که در فرانسه چه اتفاقی در حال وقوع است برای کل اروپا حائز اهمیت است. بنابراین، اگر بیش از حد به واقعه اسفناک روز ۱۶ اکتبر سال ۱۷۸۹ پرداخته‌ام یا اگر در ابعاد گسترده‌تری به بررسی و تعمق در مهم‌ترین انقلاب تاریخ که در همان روز به وقوع پیوست پرداخته‌ام پوزش می‌طلبم. انقلابی که به نظر من انقلابی در احساسات، رفتارها و عقاید اخلاقی بود. در وضعیت کنونی که همه چیز در بیرون ما نابود شده و تلاش می‌شود آنچه را نیز که در درون ما یافت می‌شود و به نابودی بکشانند، باید از به یوغ کشیدن احساسات عمومی و کلی انسان، شرمسار بود.

چرا بین من و دکتر پرایس و افرادی که به گفته‌های وی اعتقاد دارند این همه اختلاف هست؟ دلیل آن روشن است: زیرا طبیعی است که من باید با آنها مخالف باشم؛ زیرا خلقت ما به نحوی است که از مشاهده چنین صحنه‌های افسرده‌ای در شرایط فعلی و عدم قطعیت در مورد عظمت انسان متأثر می‌شویم؛ زیرا در رخدادهایی از این دست احساسات ما هستند که منطق ما را تعیین می‌کنند؛ زیرا هنگامی که شاهان از اریکه قدرت و از تارک تاج و تخت توسط رهبران این نوع شورش‌ها و انقلاب‌ها پایین کشیده می‌شوند و از سوی دونان، آزار و اذیت شده و از سوی نیکان مورد ترحم و شفقت قرار می‌گیرند، ما به موازات به هم خوردن ترتیب و تقدم مقام‌ها و جایگاه‌ها، شاهد نوعی انحطاط اخلاقی می‌باشیم. ما وادار به تعمق می‌شویم؛ اذهان ما (چنان که در گذشته مشاهده شده است) مرعوب و وضعیت موجود می‌شوند و غرور اندک و ناچیزی نیز که داشتیم به سبب انواع تعقلات و تفکرات عجیب از بین می‌رود. اگر من شخصاً شاهد چنین حوادثی در صحنه باشم. بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر خواهد گشت و این مایه بسی شرمساری است که من این نشانه‌های غصه و ناراحتی را در خودم ببایم در حالی که در خارج از وجود من و در جهان واقعیت این مسائل نمود فراوان دارند. با این ذهن منحرف من هرگز نمی‌توانم شاهد و نظاره‌گر اجرای یک تراژدی باشم. بسیار فکر می‌کنند که اشک‌هایی که در چشمان من بعد از تماشای نمایشنامه‌های گاریک^۱ و سیدنز^۲ حلقه می‌زدند اشک‌های نفاق دورویی بوده‌اند؛ اما من آنها را اشک‌های حماقت می‌دانم.

در حقیقت تئاتر و سالن‌های تئاتر بهتر از کلیسا می‌توانند صحنه احساسات اخلاقی باشند. زیرا در تئاتر احساسات انسانی به وضوح به نمایش گذارده می‌شوند. شعرايي که مستمعين و خوانندگان آنها افرادی هستند که هنوز از حقوق بشر آگاهی چندانی ندارند و باید به چارچوب‌های اخلاقی در قلب انسان توجه کنند نمی‌توانند چنین تأثیراتی را بر جای گذارند. هنگامی که انسان‌ها از خواست‌های طبیعی خود پیروی کنند، اصول نفرت‌انگیز سیاست ماکیاوولی را بر نمی‌تابند، حال چه این اصول را در مورد استبداد پادشاهی به کار بریم یا در مورد استبداد دمکراتیک. آنها این اصول را حتی در صحنه‌های نمایش امروزی تحمل نمی‌کنند درست به همان گونه که در صحنه‌های نمایش در گذشته نیز تحمل نمی‌نمودند.

آنها حتی در گذشته نیز نمی‌پذیرفتند که این اصول از زبان یک بازیگر تئاتر که نقش یک مستبد را بازی می‌کرد بیان گردند هرچند شخصیتی که او داشت به بهترین شکلی این خصوصیات را در خود داشت. هیچ‌یک از تماشاچیان تئاتر در آتن نمی‌توانست آنچه را که در تراژدی این روز اتفاق افتاد تحمل کند: یک بازیگر اصلی که بسیار بزرگ نیز هست در میان ترس و وحشت به دار آویخته می‌گردد و این چنین جنایتی را علیه این همه برتری و امتیاز مرتکب می‌شوند و بعد از سبک و سنگین کردن موضوع، اعلام می‌دارند که

1. Garrick.

2. Siddons.

مزایا و برتری‌های وی بیشتر بوده است. آنان نمی‌توانند جنایت‌ها و شقاوت‌های دمکراسی نو را به عنوان بدیلی برای استبداد ممکن بپذیرند. هرچند در دمکراسی نو به اندازه استبداد کهن آثار شقاوت و جنایت به چشم نمی‌خورد و هر چند که دمکراسی نو نیز چندان بی‌میل نیست که از این لحاظ خود را در سطح استبداد کهن برساند. در تئاتر با اولین نگاه، بدون هیچ نوع تفکری، متوجه می‌شویم که این گونه محاسبات سیاسی هر میزان جنایت را توجیه‌پذیر می‌سازند. آنها مشاهده می‌کنند که براساس این اصول، حتی جایی که بدترین اعمال صورت نپذیرفته‌اند، بیشتر بخت و اقبال توطئه‌گران در این زمینه اهمیت داشت تا خیانتی که مرتکب شده بودند و خونی که باید از آنها بر زمین ریخته می‌شد. آنها مشاهده می‌کردند که ابزارهای جنایتی که یک بار به کار می‌رفتند در دفعات بعد برای آنان ارجحیت پیدا می‌کردند. آنان بدین وسیله راه میانه‌ای را برای رسیدن به اهداف خود دنبال می‌کردند که با راه‌های پذیرفته شده اخلاقی متفاوت بود. آنان خیانت و جنایت را که برای جامعه منفعی در برداشت توجیه‌پذیر می‌دانستند و در واقع منافع عمومی را دستاویزی برای خود قرار داده بودند و در لوای آن هر نوع جنایت و خیانتی را مرتکب می‌شدند، تا زمانی که غارت‌گری، شقاوت، انتقام‌جویی و ترس و وحشتناک‌تر از خود انتقام‌جویی بتواند ذائقه سیری‌ناپذیر آنها را اقناع نماید. بله، تبعات از دست دادن درک طبیعی از خوبی و بدی، بدی‌های به دست آوردن پیروزی ناشی از اجرای حقوق بشر، چنین خواهد بود.

اما این کشیش محترم از این «رهبری در پیروزی» به وجد آمده و مشعوف است، زیرا در واقع لویی شانزدهم^۱ «یک پادشاه مستبد»^۲ بود؛ به عبارت دیگر و دلیل این امر این چیزی کمتر یا بیشتر از این نبود که وی لویی شانزدهم بود. دلیل آن این نبود که او این بداقبالی را داشت که فرزند پادشاه فرانسه زاده شود و بعدها پادشاه فرانسه گردد، مقام و منصبی که، مدت‌های مدید و نسل اندر نسل ملت فرانسه بدون هیچ نوع دخالتی از جانب وی، در او خاندان او به ودیعه نهاده بودند. یکی از بداقبالی‌هایی که لویی شانزدهم داشت این بود که او در واقع در خاندان سلطنتی فرانسه متولد شد و به پادشاهی فرانسه رسید. اما بداقبالی جنایت نیست و بی‌احتیاطی نیز همیشه بزرگ‌ترین قصور و کوتاهی جلوه نمی‌نماید. من هرگز تصور نمی‌کنم پادشاهی که در تمام طول سلطنت‌اش با ملت خود توافق و سازش داشت و مایل بود از قدرت خود کاسته و حقوق و امتیازات‌اش را نادیده بگیرد و مردم‌ش را به آزادیی فرا می‌خواند که برایشان ناشناخته و شاید نامطلوب بود - چنین پادشاهی، هرچند خالی از ضعف‌هایی که در میان همه انسان‌ها و شاهان به چشم می‌خورند نبود و هر چند گاهی اوقات لازم می‌دید با اعمال زور طرح‌های توطئه‌آمیزی که آشکار علیه شخص وی و باقی مانده قدرت‌اش طراحی شده بود مقابله کند - من مشکل بتوانم با توجه به همه موارد فوق بپذیرم که چنین پادشاهی شایسته و سزاوار چنین برخوردهایی از سوی جمهوری پاریس و شخص دکتر پاریس باشد. چنین سرنوشتی برای شاهان مرا و امیدارد که نسبت به آزادی بیمناک باشم. من از هتاک‌های شریرترین انسان‌ها نسبت به انسانیت بیمناک هستم. اما دسته‌ای انسان‌های سخیف‌الذهن وجود دارند که با نوعی غرور و تمجید از پادشاهانی یاد می‌کنند که در اریکه قدرت ثابت و استوار ایستاده و بر زیردستان خود تسلط کامل دارند و نیز حقوق و امتیازات خود را محفوظ نگاه داشته و با نوعی استبداد مطلق و شدید در مقابل زمزمه‌های آزادی‌خواهانه می‌ایستند. در مقابل چنین پادشاهانی از آنان صدایی بر نمی‌خیزد. کسانی که از اصول دوری گزیده‌اند. اما در عوض مال و مکنت فراوان به دست آورده‌اند، نمی‌توانند هیچ جنبه مثبتی در

1. Louis the Sixteenth.

2. an arbitrary monarch.

نامالیقات ببینند و در غضب اموال دیگران هیچ نوع جرم و جنایتی مشاهده نمی‌کنند.

اگر برای من روشن می‌شد که شاه و ملکه فرانسه (منظورم کسانی است که قبل از انقلاب و حوادث اخیر چنین مقام و منزلتی داشته‌اند) ظالمان لجوج و سنگدلی بودند و طرحی جهت قتل عام اعضای مجمع ملی پی‌ریزی کرده‌اند (و من نمونه‌هایی از چنین اقوالی را در برخی از جراید و نشریات مشاهده کرده‌ام)، آنگاه دستگیری و در غل و زنجیر کشیدن آنان برای من توجیه شدنی بود. اگر چنین تهمت‌هایی صحت داشت باید به عفونت‌هایی سخت‌تر و هولناک‌تر از اینها دچار می‌شدند. ولی نکته اینجاست که این عقوبت‌ها باید به صورت و شکل دیگری بر آنان تحمیل می‌گشت. عقوبت و مجازات حکام ظالم و مستبد باید به صورت اجرای عدالت به شکلی شرافتمندانه و مطابق شأن و مقام شخص مجرم انجام پذیرد و حقیقتاً اتخاذ این رویه سبب آرامش خاطر انسان می‌گردد. اما اگر قرار باشد که من یک پادشاه فاسد را به مجازات رسانم، باید به مقام و منزلت وی در این مجازات مدنظر قرار داشته باشم. ویژگی عدالت این است که شکلی جدی و ظریف دارد و در مجازات‌هایی که ارائه می‌دهد به نظر می‌رسد که بیشتر بر ضرورت‌ها تأکید دارد تا بر انتخاب‌ها و گزینش‌ها. آیا نرو^۱، یا آگریپینا^۲، یا لویی یازدهم^۳، یا چارلز نهم^۴، نیز باید به همین عقوبت گرفتار می‌شوند؟ اگر چارلز دوازدهم^۵ پادشاه سوئد، بعد از کشتن پاتکول^۶ یا پادشاه قبلی از وی کریستینا^۷ بعد از قتل مونا لیدی^۸ به دست من یا شما می‌افتادند مطمئناً بر خوردی که ما با آنها داشتیم کاملاً متفاوت بود.

اگر شاه فرانسوی یا پادشاه فرانسه (یا هر نوع عبارت و اصطلاحی که در قوانین جدید خود از وی یاد می‌کنید) یا ملکه شخصاً مستحق چنین عقوبت‌هایی تلخی بودند و باید آن همه توهین‌ها و بی‌نزاکتی‌ها که از قتل و جنایت نیز بدتر بود بر آنها روا می‌شد، چنین شخصی شایستگی آن را نداشت که در حال حاضر در آنجا کسانی زندگی می‌کند. ما کسانی را که جرأت هتک حرمت به ملکه فرانسه را به خود بدهند به زندان‌هایی روانه می‌سازیم که به بزرگی و قدمت زندان باستیل^۹ هستند. بگذار فرد هتک حرکت کننده در این انحطاط روحی بماند. بگذار در آن شرایط در وضعیت خود اندیشه نماید و روشی را اتخاذ کند که با ویژگی‌های او سازگاری داشته باشد و نسبت به دین و مسلک باستانی که در زمره پیروان آن قرار گرفته است هتک حرمتی روا نگردد؛ یا تا زمانی که افرادی از فرانسه آمده و برای خوشایند آنها، بهای آزادی آنها را بپردازد. آنگاه با کمک کنیسه‌های یهودی، وی می‌تواند و براساس بهره مرکب دراز مدت^{۱۰}، مبادرت به خرید زمین‌هایی نماید که اخیراً پی برده‌اند توسط کلیسای گالیک^{۱۱} غضب شده‌اند (البته دکتر پرایی توضیح می‌دهد که در طی ۱۷۹۰ سال بهره مرکب چه عملکرد و دستاوردهای چشمگیری داشته است). اسقف اعظم پاریس را که لهستانی است به سوی ماروانه کنید تا ما نیز رابین پروتستان^{۱۲} خود را به سوی شما اعزام داریم. ما با فردی که شما به این سو روان می‌دارید به ملاحظت رفتار می‌نماییم، چنان که در خور شأن و مقام اوست؛ اما تقاضای

1. Nero.

2. Agrippina.

3. Louis the Eleventh.

4. Charles the Ninth.

5. Charles the Twelfth.

6. Patkul.

7. Christina.

8. Monaldeschi.

9. Bastile.

10. Long Compound interest.

11. Gallican Church.

12. Protestant Rabbim.

زندان معروفی در فرانسه که در جریان انقلاب فرانسه ویران شد.

من این است که به وی اجازه دهید آنچه را که در صندوق صدقات و اعانات کلیسا گردآمده است با خود به همراه آورد؛ ما هرگز کوچک‌ترین و جهی از آن وجوه مقدسه کنار نخواهیم گذاشت و در مخیله ما این فکر قطور نخواهد کرد که برای فزونی یافتن خزانه کشور خود به آن صندوق چشم طمع بدوزیم.

دوست عزیز، در واقع، به هنگامی که از عملکرد Old Jewry و کلوپ لندن انتقاد می‌کنم، به افتخار و بزرگی ملت خود می‌اندیشم. من از جانب کسی سخن نمی‌گویم و وکیل کسی نیز نمی‌باشم. هنگامی که با شدت وحدت هر نوع تأیید و پشتیبانی از آن تغییر و تحولات (انقلاب فرانسه) و دوستداران و هواداران آن را مردود می‌شمارم تنها از جانب خود سخن می‌گویم. هنگامی که مطلبی را در مورد علت انگلستان اظهار می‌دارم، این اظهارات تنها نتیجه مشاهدات و بررسی‌های من بوده‌اند و به هیچ وجه از جانب حکومت و قدرت حاکم بر جامعه بریتانیا سخن نمی‌گویم. سخنان من ناشی از تجربیات فراوانی است که در اثر همراه بودن با اقشار مختلف مردم بریتانیا کسب شده‌اند. این سخنان مبتنی بر تجربیاتی است که در همراهی نمودن افراد مختلف از طبقات و گروه‌هایی تا این در قدرت اجرائی اعطا شده به وی آزادی عمل داشته باشد و علاوه بر این شایسته نیست که او را رئیس و رهبر و پادشاه مردمی بنامیم که آنان را به خشم آورده و به محرومیت دچارشان کرده است. در یک کشور با چنین وضعیتی و شرایطی، بدترین انتخاب و بدترین شکل حکومت همین حالت را دارد. اما خوار شمردن و توهین به فردی به سبب این که مرتکب جنایتی شده است و آنگاه او را به عنوان خدمت‌گذاری صادق، درستکار و پرشور و حرارت نمایانند، دور از عقل و منطق، فاقد حزم سیاسی و بدون ضمانت اجرائی است. کسانی که می‌توانند به چنین کارهایی مبادرت ورزند بیشتر از سایر سواستفاده‌هایی که از اعتماد مردم مرتکب گردیده‌اند مجرم شناخته می‌شوند. به علت این که این جنایت تنها جنایتی است که سیاستمداران شما پی در پی آن را مرتکب گردیده‌اند به سایر تهمت‌ها و افتراء نمی‌پردازم. در انگلستان ما به آنها بها نمی‌دهیم. ما دشمنان باگذشتی هستیم؛ ولی متحدین صادقی نیز می‌باشیم. ما با تنفر و غرور تهمت‌های کسانی را که در این زمینه جدیت به خرج می‌دهند مردود می‌شماریم. مالرد جورج گوردون^۱ را در ینوگیت^۲ داریم و تغییر مسلک و آیین او و اتخاذ آیین و مسلک یهودی و دشمنی وی با کشیشان کاتولیک و تمام کشیشان مسیحی و شورشی (به سبب اطلاق این کلمه به این حرکت عذر می‌خواهم) را آغاز کرد که بزرگان سیاسی مملکت را از اریکه قدرت پایین کشید و آزادی را مستقر ساخت که خود وی شایستگی آن را نداشت و از آن هیچ نوع استفاده‌ای ننمود. ما هم اینک ینوگیت را بازسازی کرده‌ایم مختلف و مطالعات انجام شده در زمینه وضعیت آنان از چهل سال پیش تاکنون کسب نموده‌ام. علی‌رغم این که فاصله میان دو کشور فرانسه و انگلستان آبراهی است که تنها ۲۴ مایل عرض دارد و علی‌رغم این روابط بین دو کشور اخیراً بسیار گسترش یافته است، بسیار متعجب گشتم وقتی متوجه شدم اطلاعات شما در مورد انگلستان تا چه میزان ناقص و ناکافی است. نمی‌توانم بگویم که ناآگاهی شما از وضعیت جاری کشور ما نتیجه و تأثیر برخی نشریات و مجلات شناخته شده و معلوم‌الحال می‌باشد که اطلاعات ناقص و نادرستی را در این زمینه ارائه می‌دهند که در واقع نماینده عقاید و آرا و نیز وضعیت جاری در انگلستان نمی‌باشند. پوچی، ناآرامی، بدخلقی و روح توطئه‌چینی در برخی گروه‌ها که تلاش دارند و انمود کنند که توجه یا عدم توجه دیگران به آنها برایشان چندان اهمیت ندارد، ممکن است این تصور را در ذهن شما ایجاد نماید که ناچیز شمردن توانایی‌های آنان نشان از پذیرش عمومی افکار و عقایدشان داشته باشد. مطمئناً چنین نیست.

1. Lord George Gordon.

2. Newgate.

ذکر یک مثال در این زمینه به روشن شدن مطلب کمک می‌کند. به عنوان مثال چند ملخ که در زیر درختی به جیرجیر کردن مشغولند، سر و صدای‌شان می‌تواند تما دشت را فراگیرد؛ در حالی که کمی آنسوتر گله‌های بزرگ گوسفند در زیر درختان بلوط آرام گرفته و در حال نشخوار کردن به استراحت مشغولند؛ آیا می‌توان گفت گروه شلوغ و پرسر و صدای ملخ‌ها تنها ساکنان آن دشت هستند و غیر از آنان کسی در آن دشت سکنی ندارد؟ البته گوسفندان از لحاظ تعداد بیشتر هستند و علاوه بر این بین آنها و حشرات ریز، ضعیف، جست و خیز کننده و پرسر و صدا تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

من تقریباً می‌توانم بگویم که حتی یک‌صدم از مردم ما از شادی و پیروزی انجمن انقلاب خرسند و شاد نیستند. اگر پادشاه و ملکه فرانسه و فرزندان‌شان، مثلاً در جنگ که بدترین نوع دشمنی و عداوت است (و البته من چنین پیشامد و چنین دشمنی را تقبیح می‌کنم) در جنگ ما گرفتار می‌آمدند، پیروزی بر آنها را به نوعی دیگر جشن می‌گرفتیم و آنان را به گونه‌ای به لندن می‌بردیم که در خود شأن و مقام آنان باشد. ماقبلاً یکی از پادشاهان فرانسه را در آن وضعیت داشته‌ایم؛ حتماً شما در مورد نحوه برخورد با وی در میدان جنگ مطالعاتی کرده‌اید و نیز حتماً مطلع هستید که در لندن با وی چه رفتار پسندیده‌ای داشتند. از آن تاریخ حدود چهارصد سال می‌گذرد اما من تصور نمی‌کنم که ما از این جهت تغییر چشمگیری کرده باشیم. به سبب علاقه‌مندی به گذشته و عدم توجه به نوآوری و ابتکار، و به سبب نوعی کم‌کاری که از ویژگی‌های طبیعی مردم انگلستان است، هنوز نشانه‌هایی از پدران و گذشتگان مان در ما به چشم می‌خورد. (تصور من این است که) ما هنوز بزرگی و عظمت فکری قرن چهاردهم را در خود داریم و هنوز کاملاً به انسان‌هایی متوحش و بی‌عاطفه مبدل نگشته‌ایم. ما پیرو و دنباله‌رو روسو نیستیم؛ ما هوادار و هواخواه ولتر نمی‌باشیم و هلوئیوس در میان ما هیچ‌گونه نفوذی نیافته است. سخنرانان و وعاظ ما شرک و ملحد نیستند؛ و قانون‌گذاران ما نیز انسان‌های دیوانه و مجنونی نمی‌باشند. ما می‌دانیم که در اخلاقیات به هیچ کشفی دست نیافته‌ایم و در این زمینه هیچ کشفی امکان‌پذیر نیست. ما می‌دانیم که در اصول حکومتی تفکرات آزادی خواهانه، که مدت‌ها قبل از آن که ما پا به عرصه زندگی گذاریم همواره وجود داشته‌اند، هیچ نوع سخن تازه‌ای نداشته و نخواهیم داشت. این مفاهیم در گذشته‌های دور وجود داشته‌اند و تا مدت‌ها بعد از عزیمت ما از این جهان نیز وجود خواهند داشت. در انگلستان ما هنوز کاملاً تهی از ویژگی‌ها و خصیصه‌های طبیعی خود نگشته‌ایم؛ ما هنوز آن احساسات درونی را که همچون نگاهبانی صادق بر اعمال ما نظارت فعال دارند و در حقیقت پشتیبان منش‌ها و نگرش‌های انسانی و آزاد ما هستند در خود سراغ داریم. ما همچون پرندگانی که امحاوا احشا آنها را به خارج ساخته‌اند و به جای آن کاه و کاغذ ریخته‌اند تا مثلاً در موزه‌ها در معرض دید بازدیدکنندگان قرار بگیرند نیستیم. ما تمام احساسات ملی خود را حفظ کرده‌ایم و از فضل فروشی و پیمان شکنی به دور مانده‌ایم. مادر سینه‌های خود قلبی داریم که واقعاً از گوشت و خون ساخته شده‌اند. ما از خدا می‌ترسیم، ما به شاهان با نوعی تکریم و احترام می‌نگریم؛ ما به پارلمان احترام می‌گذاریم؛^۱ ما نسبت به بزرگان خود احساس مسئولیت می‌کنیم؛ به کشیشان خود ارج می‌نهمیم؛ و نجبارا تکریم می‌کنیم.^۲ به راستی چرا چنین است؟ زیرا

1- Rousseau.

2- Voltaire.

3- Helvetius.

* به گمان من انگلیسی‌ها در نامه‌ای که تصور می‌رود از سوی یک کشیش مخالف در یکی از جزایر انتشار یافته بود به خوبی و درستی نمایانده نشده بودند. در نامه‌ای که به دکتر پرایس در مورد وضعیت موجود در پاریس می‌نویسد می‌گوید: «روح مردم این منطقه تمام امتیازات خانوادگی شاه و اشراف را که به زور به خود اختصاص داده بودند مردود می‌شمارد؛ هر چند آنان از شاه، اشراف و کشیشان صحبت می‌کنند، اما کلام آنان و در میان مردم انگلستان همچون کلام افراد بسیار روشنفکر و آزاد اندیش است.» اگر نظر این فرد این است که عبارات «روشنفکر» و «آزاد اندیش» را به گروه خاصی از افراد

هنگامی که چنین ایده‌هایی به ذهن ما متبادر می‌شوند طبیعی است که چنین تأثیراتی را نیز داشته باشند؛ زیرا سایر احساسات ما اشتباه و دروغین بوده و ذهن ما را مخدوش می‌سازند. زیرا سایر احساسات اخلاق را فاسد کرده و ما را به سویی سوق می‌دهند که برای آزادی منطقی هیچ نوع مناسبتی در خود مشاهده نمی‌ایم. این احساسات بدآموزی‌های و قبحانه‌ای را ترویج می‌دهند که ما را کاملاً با روح آزادی بیگانه ساخته و در تمام طول زندگی ما را به سوی بندگی و بردگی سوق می‌دهند.

دوست عزیز ملاحظه می‌کنید که در این عصر روشنفکری من با جسارت هرچه تمام‌تر اذعان می‌دارم که ما انسان‌هایی هستیم که دارای احساساتی غیراکتسابی می‌باشیم. ما انسان‌هایی هستیم که به جای دست کشیدن از تعصبات گذشته خود، آنها را تا سر حد امکان شاخ و برگ داده و گسترش می‌دهیم؛ راحت‌تر سخن بگوییم، این احساسات را حفظ می‌کنیم چون جزو تعصبات ما محسوب می‌شوند. این احساسات هرچه قدیمی‌تر باشند و هرچه رواج بیشتری داشته باشند، بیشتر به آنها احترام گذاشته و توجه می‌کنیم. ما از این‌که انسان به تنهایی و صرفاً با تکیه بر عقل و دانش خود به فعالیت‌های عادی زندگی خود ادامه دهد بیمناک می‌باشیم، زیرا عقل و دانش انسان را به تنهایی کافی نمی‌دانیم و معتقدیم که افراد مختلف به هنگامی که از مجموعه دانسته‌ها تجربیات اقوام و ملل مختلف و طی دوران‌های مختلف، بهره می‌برند عملکرد بهتری خواهند داشت. بسیاری از کسانی که اهل تفکر و اندیشه بوده‌اند، به جای توجه به تعصبات عمومی، سعی داشته‌اند از ذکاوت و فراست خود در جهت کشف عقل و هوش ذاتی خود بهره‌جویند. اگر آنچه را که به دنبال آن می‌گشتند پیدا می‌کردند، به این نتیجه می‌رسیدند که معقول‌تر آن است که آن تعصب را ادامه دهند و از به فراموشی سپردن آن اجتناب نمایند؛ دلیل این امر آن بود که تعصب منطقی می‌تواند دارای انگیزه‌ای است که به منطقی‌پویایی داده و آن را چنان تأثیرگذار می‌سازد که همیشگی گردد. تعصب در مواقع اضطراری و ضروری کارایی سریعی دارد. تعصب ذهن را در مسیر منطقی و تعهد قرار داده و انسان را در موقع تصمیم‌گیری، شکاک، سردرگم و سرگردان نمی‌سازد. تعصب سبب می‌شود که حسنات یک فرد جزو عادات او شوند و صرفاً مجموعه‌ای از اعمال و حرکات غیرمرتبط فرض نشوند. تعصبات صحیح و منطقی وظیفه‌مندی را جزوی از ذات و ماهیت انسان می‌سازند.

ادیبان و سیاستمداران شما و نیز کلیه افراد روشنفکر در میان ما در مورد این موضوعات اختلاف نظر دارند. آنان برای عقل و هوش دگیران کمترین احترامی قائل نیستند ولی به عقل و هوش خود اعتماد و اعتقاد راسخ دارند. به گمان آنان بهتر است طرح‌های قدیمی یک مسئله و موضوع را نابود ساخت. زیرا دیگر قدیمی شده‌اند. آنان در مورد موضوعات و مسائل جدید نیز که یک شبه خلق شده‌اند ترس و واهمه‌ای ندارند و برایشان مهم نیست چه مدت زمان این ایده‌های جدید رواج خواهند داشت، زیرا آنان که کمترین توجهی به آنچه که قبل از آنان بوده نمی‌کنند و تمام آمال و امیدهای خود را در کشف‌های جدید خلاصه می‌نمایند توجهی به طور دوره رواج این گونه مسائل نمی‌نمایند، آنان معتقدند که هر آنچه سبب جاودانگی گردند شر و ناخوشایند می‌باشند و به همین دلیل آنان در جدالی دائمی با تمامی تشکیلات می‌باشند. آنان تصور می‌کنند که دولت همانند مدل‌های لباس متفاوت بوده و دارای کمترین تأثیرات منفی می‌باشند. آنان بر این باورند که به هیچ‌گونه ارتباط اصولی با قوانین و مؤسسات دولتی نیازی نیست. آنان همیشه به نحوی سخن می‌گویند که گویی تصورشان این است که نوعی تماس فردی بین آنان و بزرگان مملکت وجود دارد که

جامعه اطلاق نماید گفتند او صحت خواهد داشت. اما در میان کل جامعه این گفته مصداق ندارد.

بزرگان مملکتی را متعهد و ملتزم می‌سازد. این التزام دو جانبه نیست و بزرگ مملکتی می‌تواند بدون هر دلیل و صرفاً بنا به خواست خود آن را ملغی سازد. ارتباط آنان با کشورشان فقط در حدی است که با برخی از احساسات آنان مطابقت داشته باشد؛ این ارتباط با تصورات و تفکرات لحظه‌ای آنان آغاز و پایان می‌یابد. به نظر می‌رسد این اصول، یا به عبارت دیگر این نوع احساسات، در میان سیاستمداران فرانسوی رواج بیشتری داشته باشد. اما این اصول همواره با اصولی که مادر این کشور به آنها معتقد بوده و براساس آنها عمل کرده‌ایم متفاوت هستند.

برخی اوقات زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد که آنچه در فرانسه انجام می‌گیرد به تقلید از انگلستان صورت می‌پذیرد. اجازه می‌خواهم شما کمتر کار یا فعالیتی را انجام داده‌اید که از ایده‌ها یا اعمال ملت انگلستان نشأت گرفته باشد. همچنین اجازه می‌خواهم این مطلب را اضافه نمایم که مطمئناً ما چیزی از این امور به فرانسوی‌ها نیاموخته‌ایم و میل و علاقه‌ای هم نداریم که به این امر مبادرت ورزیم. افراد و گروه‌هایی که در انگلستان از انقلاب فرانسه دفاع می‌کنند. بسیار اندک و انگشت شمارند. اگر با دسیسه‌ها، مواعظ، جرائد و جلب اعتماد مردم این افراد بتوانند گروه‌های قلیل و اندک خود را فزونی بخشند و متعاقب آن سعی نمایند هر آنچه را که در فرانسه اتفاق افتاده در انگلستان نیز اجرا کنند، می‌توانم بگویم علی‌رغم این که مشکلاتی برای انگلستان فراهم می‌آورند ولی در واقع موجبات شکست و نابودی خود را فراهم می‌سازند. ملت انگلستان در گذشته‌های دور از قوانین خود به سبب این که پاپ را جایز الخطا می‌شمرد دست نکشید و همینک نیز به سبب جزم اندیشی فلاسفه از آنان دست نخواهید کشید. هرچند که پاپ و کلیسا به حربه تکفیر و زور متوسل گردیده و فلاسفه نیز به حربه نشر هجویات و اکاذیب می‌پرداختند.

قبلاً مسائل فرانسه فقط مسائلی بودند که به خود فرانسویان ارتباط داشت. ما آنان را هم‌نوعان خود می‌دانستیم ولی به سبب این که خود را شهروندان فرانسه نمی‌دانستیم از دخالت در امور آنان خودداری می‌نمودیم. اما هنگامی که احساس کنیم که آنچه بر سر فرانسه آمده ممکن است بر سر انگلستان نیز بیاید طور دیگری عمل نماییم. اگر قصد صدور اکسیر انقلاب خود را به انگلستان داشته باشید آنگاه ما نیز مسائل فرانسه را از نزدیک زیر نظر خواهیم داشت. اگر فکر می‌کنید انقلاب شما برای ما حکم نوشدارو را دارد باید به اطلاع‌تان برسانم ما احتیاجی به این نوشدارو نداریم، زیرا ما از عواقب آن آگاهیم. اگر قرار باشد آفت انقلاب شما به انگلستان نیز سرایت نماید به شدت در برابر آن خواهیم ایستاد.

باخبر شدیم گروهی که خود را فینسوف‌منش می‌داند بسیاری از جنبه‌های مثبت جریان‌ات‌اخیر را اکتساب کرده است و دیدگاه‌ها و نظام‌های فکری آنها چیزی جز روح حاکم بر آن جریان‌ات نیستند. در تمام انگلستان هیچ‌گاه هیچ گروه ادبی یا سیاسی چنین شناخته نشده است. آیا شما نیز همچون عوام این گروه را ملحد و بی‌اعتقاد می‌دانید؟ اگر این نکته را قبول داشته باشید من نیز اعتراف می‌کنم که ما هم نویسندگانی از این دست داشته‌ایم که در زمان خود بحث‌ها و مشاجراتی به راه انداخته بودند. در حال حاضر آن نویسندگان کاملاً فراموش شده و منسوخ گشته‌اند. در طی ۴۰ سال گذشته چه کسی می‌تواند ادعا کند که یک کلمه از آثار نویسندگانی چون کالینز^۱، تولاند^۲، تیندال^۳، کاب^۴، مورگان^۵ و تمام نویسندگان خود را «متفکران آزاد»^۶

1. Callins.
2. Tolland.
3. Tindal.
4. Cubb.
5. Morgan.

می‌نمایند مطالعه کرده است در حال حاضر چه کسی آثار بولینبروک^۷ را مطالعه می‌نماید؟ اگر از کتاب‌فروشی‌های لندن پرسید چه بر سر این نویسندگان و آثار آنان آمده است چه خواهند گفت؟ در سال‌های آینده، همفکران آنان نیز به همان سرنوشت دچار خواهند گشت. اما این افراد هرچه بودند یا هر چه هستند، افرادی هستند که هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند. به نظر ما آنان خطائل طبیعی داشتند و چندان خونگرم و اجتماعی نبودند. آنان هیچ‌گاه به صورت گروهی فعالیت نکردند و در گروهی تشکل نیافتند و هیچ‌گاه عقیده و نظری را ترویج نمودند. این که آیا باید به این گروه‌ها اجازه ادامه حیات داد یا خیر مسئله دیگری است. به دلیل این که این نوع گروه‌ها در انگلستان موجودیت نداشته‌اند، لذا در تثبیت اصول اساسی قوانین ما یا در اصلاحاتی چند که در انگلستان صورت پذیرفته کمترین تأثیری نداشته‌اند، هر آنچه صورت گرفته تحت لوای دین و با تأیید و تصویب آن انجام شده است. هر آنچه صورت پذیرفته ناشی از صداقت و نیز نوعی درک صریح و روشن است که مدت‌های طولانی ویژگی تمام کسانی بوده است که به نحوی بر این کشور حکم رانده‌اند. چنین خصیصه‌ای در حال حاضر حداقل در میان اکثریت مردم انگلستان به چشم می‌خورد. برای ما روشن است که دین مبنای جامعه مدنی و منشأ تمام خوبی‌ها، بدی‌ها و آرامش‌هاست. مردم انگلستان چنان این نکته را باور دارند که هیچ‌گاه نمی‌توان این ذهنیت را از آنان سلب کرد و حتی می‌توان گفت که ۹۹ درصد مردم انگلستان کفر و بی‌ایمانی را تقبیح می‌نمایند. ما هرگز این حماقت را مرتکب نخواهیم شد که از کسی که با ذات و ماهیت یک نظام دشمنی دارد تقاضا کنیم که نقص آن را برطرف کرده یا ساختار آن را احیا نماید. اگر اصول دینی ما نیاز به تبیین و تنویر داشته باشند نباید از افراد مشرک و ملحد برای تبیین و تنویر آنها کمک بگیریم. نور دیگری برای روشن ساختن آنها لازم است و برای آن که بوی آنها عوض شده و رایحه‌ای دیگر از آنها به مشام برسد باید از مباحثی غیر از مباحث متافیزیک بهره جست. اگر ساختار دینی و مذهبی ما نیاز به اصلاح دارد باید از طرق مناسب اقدام کرد. بدون این که مثلاً یونانیان یا امریکاییان، یا سیستم دینی کاتولیک را محکوم نماییم ترجیح داده‌ایم که پروتستان باشیم. دلیل علاقه ما به مذهب پروتستان این نیست که عناصر مسیحی آن کمتر از سایر مذاهب است، بلکه برعکس نظر ما این است که مذهب پروتستان بیشتر از دیگر مذاهب عناصر مسیحیت را در خود جای داده است. ما پروتستان هستیم و این راه و روش را نه با بی‌تفاوتی بلکه با شور و حرارت برگزیده‌ایم.

به عقیده ما انسان ماهیتاً یک حیوان دینی^۸ است؛ به عقیده ما مشرک نه تنها با منطق انسان بلکه با غرایض او نیز منافات دارد و نمی‌تواند مدتی طولانی وجود داشته باشد. اما به هنگام شورش و به هنگامی که ناآرامی همه جا را فرا گرفته است (به همان صورتی که در فرانسه به چشم می‌خورد) باید از مسیحیت که مایه افتخار و آرامش ماست و مظهر تمدن ملت‌ها و تمامی ملت‌هاست دست بکشیم و باید بیمناک از آن باشیم که مبادا خرافات سخیف، مخرب، و منحط جای آن را بگیرند.

لذا قبل از آن که جامعه خود را از ارزش‌های انسانی تهی سازیم، تلاش داریم که ارزش‌های دیگری را به جای آنها برگزینیم. شما در فرانسه این کار را نکردید. شما جامعه را از ارزش‌های انسانی تهی ساختید و به جای آن حقارت و تنفر را حاکم نمودید و درست به همین دلیل باید عقوبت‌هایی را تحمل کنید که کاملاً سزاوار آنها هستید. به همین دلیل ما سعی داریم ارزش‌های جدیدی را اتخاذ کرده و آنگاه به قضاوت در

6. Freethinkers.

7. Bolingbroke.

8. Religious animal.

مورد آنان می‌نشینیم.

براین اساس ما به جای این که، همانند برخی افراد، به نزاع و کشمکش با نهادهای اجتماعی برخیزیم باید سعی بر آن داشته باشیم که از طریق آنها راه درست را انتخاب نماییم. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که کلیسایی پابرجا، سلطنتی پابرجا، ارسیتوکراسی پابرجا و دموکراسی پابرجایی داشته باشیم که هر یک به اندازه لازم رشد کرده و بیش از بیش گسترش نیابد. من سعی خواهم کرد به شما نشان دهم که ما در حال حاضر به چه میزان از هر یک از موارد یاد شده فوق بهره‌مندیم.

جای بسی تأسف است (هرچند برخی از این‌گونه افراد تصور می‌کنند مایه غرور و افتخار است) که در این عصر هرچه که مورد بررسی قرار می‌گیرد به نحوی بررسی می‌گردد که گویی قوانین کشور ما همیشه بیش از آن که سبب خرسندی گردند باعث نزاع و کشمکش گشته‌اند. به این دلیل و نیز برای رضایت آن دسته از افرادی که ذی نفع هستند، برخی از نظرات خود را در مورد هر یک از این موارد را تشریح می‌کنم. به نظر هنگامی که رومیان باستان سعی می‌کردند قوانین خود را شکل جدیدی داده و افرادی را مأمور می‌نمودند که به بررسی برترین نظام‌های جمهوری که در آن زمان موجود بودند بپردازند کار منطقی و عاقلانه‌ای انجام می‌داده‌اند.